

سیگار

نشریهٔ حزب تودهٔ ایران



برای دانشجویان

سال سوم، شمارهٔ

۳

تحد، مبارزه، پیروزی

پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

شماره ۳ - مهرآبان ۱۳۵۲

دوره دوم - سال سوم

صفحه

۳	سازماندهی مخفی در خارج از کشور
۵	میهن پرستی حزب توده ایران
۹	با تلافی بهم پیوسته، براهی یگانه (بمناسبت بیستمین سالگرد ۱۶ آذر)
۱۱	انقلاب سوسیالیستی (بمناسبت پنجاه و ششمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی کبیر)
۱۵	صلح جهانی و روند انقلاب جهانی
۱۹	آشفته‌گی‌های آموزشی ایران (۱)
۲۵	بیاری خلق شیلی برخیزیم!
۲۷	چکمه ژنرال
۳۱	بیشتر هدف‌های انقلاب به کمک سازمان دانش‌آموزان
۳۳	دوستان و دشمنان خلق‌های عرب کیانند
۳۶	افسانه "سوسیال-امپریالیسم" و "احیا سرمایه داری" در اتحاد شوروی
۴۳	بحث درباره روشنفکران (اپورتونیسیم "چپ" و روشنفکران)
۴۷	هزینه‌های آموزشی بردوش خانواده‌ها سنگینی میکند
۵۱	آیا ما اونیست‌ها باز هم حرفی داریم؟
۵۴	درباره فعالیت نخستین گروه‌های دانشجویان کمونیست ایرانی در خارج از کشور
۶۳	چگونه ساخاروف خود را رسوا میکند
۶۹	درباره نقش گمراه کننده و مخرب "بنگاه مزدک"
۷۲	درباره اثر مارکس "فقر فلسفه"
۷۵	از زندگی دانشجویان جهان
۷۸	دولت برای تحصیل دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مانع ایجاد میکند
۷۹	پلچین نباید ما را بشناسد، برای اینکه ما میخواهیم مبارزه کنیم
۸۰	فوتبالیستهای شوروی بعنوان اعتراض به کودتای فاشیستی شیلی در مسابقات جهانی فوتبال شرکت نمیکنند
۸۲	کور، کر، لنگ
۸۴	به يك لبخند می‌ارزد
۸۶	بیکار یا سبک میدهد
۸۷	بیکار و خوانندگان

سازماندهی مخفی در خارج از کشور

احیا سازمانهای حزب توده ایران، حزب طبقه کارگرایان، در مرحله کنونی حلقه اساسی پیشرفت جنبش آزادی بخش ملی مساست. بدینجهت همه انقلابیون راستین میهن ما باید مقدمه ترین و مهم ترین وظیفه خود را احیا سازمانهای حزب توده ایران قرار دهند. ولی در شرایط ترور و اختناق کنونی، این سازمانها فقط میتوانند مخفی باشند و سازمانهای مخفی حزبی نیز فقط میتوانند و باید براساس عدم تمرکز بوجود آیند.

در زمینه ایجاد سازمانهای مخفی حزبی و بسختی دیگر سازماندهی مخفی، هیچ تفاوتی بین داخل و خارج کشور نیست. ولی ویژگیهای محیط خارج از کشور، در عین اینکه تسهیلاتی برای سازماندهی مخفی ایجاد میکند، منشا بروز خطراتی نیز هست، که تاکید بر روی رعایت اصول کار مخفی را در خارج از کشور ضرور میسازد.

مهمترین ویژگی محیط خارج از کشور اینست که مبارزان انقلابی ظاهراً در رازد ستون سازمان امنیت هستند. و همین امر منشا اصلی برای بروز خطرات جدی در سازماندهی مخفی است.

برخی از مبارزان انقلابی فراموش میکنند که سازمان امنیت، بهمان شکل که در ایران فعالیت میکند، در خارج از کشور نیز برای شناسایی و تعقیب مخالفان رژیم و مبارزان انقلابی، برای کشف ارتباط آنها با ایران، برای خنثی کردن مبارزات ضد رژیم در خارج از کشور در تلاش است؛ فراموش میکنند که سازمان امنیت در این فعالیت از کمک و پشتیبانی سازمانهای امنیتی کشورهای امپریالیستی نیز برخوردار است؛ فراموش میکنند که این دور بودن از دستبرد سازمان امنیت نه فقط ظاهری است، بلکه موقتی نیز هست. در حالیکه مسلم است که اگر يك مبارز انقلابی در خارج از کشور از طرف سازمان امنیت شناخته شود، دیگر از وی برای کار در ایسران

نمی توان استفاده کرد. حتی در خارج از کشور سازمان امنیت میگوید مبارزان را، بهر شکل که بتواند، از صحنه مبارزه خارج کند. اینکه برخی از فعالین داندیشجو مجبور شده اند از کشور محل اقامت خود تقاضای پناهندگی سیاسی کنند، تأییدی بر این واقعیت است.

نقض فراموش کردن این واقعیت و یا کم بهادادن به این خطر موجب آشکارا اصول کارمخفی از طرف برخی از مبارزان انقلابی شده است و میشود. بحث حزبی با هر کسی، بدون شناسائی قبلی و اطمینان از قابل اعتماد بودن طرف، بحثی با کسانی که "حدس" زده میشود که "خودی" هستند و یا با کسانی که "زمانی" با آنها ارتباط حزبی وجود داشته است؛ حفظ ارتباطات حزبی گذشته، در حالیکه این ارتباطات دیگر جنبه رسمی ندارند؛ تظاهر و خود نمائی؛ "درد دل" بادستان، کنجکاوئیهای زائد و نظائر آن تظاهراتی از نقض اصول کارمخفی هستند.

یکبار برای همیشه باید دانست که اولاً تمام فعالیت حزبی و سیاسی ما باید تابع این اصل باشد که دشمن ما را نشناسد و به فعالیت انقلابی ما پی نبرد. ثانیاً فقط با کسانی باید امور حزبی را بحث و مشورت کرد که با ما در ارتباط رسمی هستند و با ما کار و وظیفه مشترک دارند. ثالثاً به هیچکس، حتی به کسانی که با ما کار و وظیفه مشترک حزبی دارند، نباید بهی از آن گفت که برای تصمیم گرفتن درباره کار مشخص حزبی لازم است.

شایان ذکر است که ما در رعایت اصول کارمخفی میخواهیم از دشمن مخفی پمانیم؛ ولی باتوجه ها وسیع ترین تماسهای ممکن را داشته باشیم؛ زیرا رعایت اصول کارمخفی هدف نیست، بلکه وسیله ای است برای حفظ مبارزان انقلابی، حفظ سازمان مخفی انقلابی و حفظ مبارزان انقلابی و سازمان انقلابی برای آنست که بتوانیم بهتر، مطمئن تر و وسیع تر با توده ها تماس برقرار کنیم و آنها را برای نیل به هدفهای انقلابی مجهز و متشکل کنیم. تمام هنر مبارزه مخفی انقلابی - آنطور که لنین میگفت - در همین است.

پیکار

میهن پرستی حزب توده ایران

- * حزب توده ایران سازمان بیکترین میهن پرستان ایران است.
- * محضی میهن پرستی حزب ما خواست سعادت مردم و علاقه پر شور
- * به فرهنگ گذشته و سرنوشت حال و آینده خلقهای ایران است.
- * حزب ما مدافع بیکر و سرسخت منافع واقعی ملی مردم ایران است.
- * حزب توده ایران دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و
- * اقتصادی و حاکمیت ملی کشور را وظیفه خویش میسرمد. حزب ما
- * حزب طبقه کارگر ایران، حزبی است دارای پیوندهای عمیق
- * خلقی و لبستگی عمیق او به آزادی، استقلال، تمامیت ارضی،
- * سر بلندی ایران و رفاه و ترقی خلقهای ساکن این سرزمین از
- * همین خصلت وی ناشی میشود.

(از طرح برنامه حزب توده ایران)

میهن پرستی از مقولات مهم سیاسی و اجتماعی است، از مقولاتی است که طبقات حاکم بویژه میگویند با آن بازی میکنند و منافع تنگ غرضی ویرانه خویش را در زیر آن پنهان دارند. طبقات غارتگر و استثمارگر میگویند خود را تنها مدافع میهن و تنها نیروی واقعی میهن پرستی معرفی کنند و سیاست طبقاتی خویش را، که خلاف منافع توده های مستکش و اکثریت قاطع مردم است، تجسم میهن پرستی قلمداد کنند. آنها در همان حال میگویند طبقه کارگر و حزب وی رابه عدم درک معنای وطن و بیگانگی با احساسات میهن پرستانه معرفی نمایند.

این شگرد تبلیغاتی - سیاسی طبقات استثمارگر سابقه بسیار طولانی دارد و بویژه این یا آن کشور نیست. مارکس و انگلس ۱۲۵ سال پیش، وقتی مانیفست حزب کمونیست را منتشر میکردند، به این شگرد طبقاتی بورژوازی اشاره کرده آنرا افشا نمودند.

بازی طبقات، ممتاز با مفهوم میهن پرستی، از بازی آنها با مفهوم میهن آغاز میشود. آنها برای میهن معنا و مفهومی قائلند که از ریشه با معنا و مفهوم واقعی میهن تفاوت دارد. بنظر نفوذ الهی و بورژوازی میهن عبارتست از سرزمین مردمی که در زیر سلطه آنان قرار دارند. اینان حکومت خود را بر مردم و منافع تنگ طبقاتی خود را میهن میدانند تا وقتیکه چنین حکومت غارتگرانه ای برقرار است و تا وقتیکه میلیونها حشکشان از طرف آنها استثمار میشوند، بنظر طبقات ممتاز میهن وجود دارد، و اگر روزی به این سلطه غارتگرانه خدشه ای برسد و این استثمار بیرحمانه از میان برود و یا حتی تعدیل شود، بنظر آنان میهن از دست رفته است. از راه جانسپین کردن مفهوم میهن با مفهوم حاکمیت طبقات استثمارگر، مبلغین و مداحان این طبقات جنجال بزرگی بر سر میهن و میهن پرستی برآوردند و هر آنچه را که خلاف منافع طبقاتی و غرضهای تنگ نظرانه استثمارگران و مرتجعین است، خلاف منافع میهن قلمداد میکنند. این سفسطه بازی، در حکومتهای مطلق و دیکتاتوری تاجانی پیش میرود که میان میهن و افکار، منافع و

هوسهای دیکتاتور علامت تساوی گذاشته میشود و چه بسا شخص دیکتاتور و حکومت فردی وی صریحا بالاتراز میهن قرار میگیرد.

در زمان رضاشاه شعار رسمی دولت عبارت بود از: «خدا، شاه، میهن». این شعار بردرود یوار تمام مدارس و همه موسسات دولتی واجتماعی آویخته بود و در حقیقت دستگانه دولتی وارتنش بر اساس این شعار فعالیت میکردند. در این شعار آشکارا شاه بالاتراز میهن قرار دارد.

امروز در ایران رسما اینطور نمیگویند. اما در عمل اوضاع بدتر از دوران رضاشاهی است. مفهوم میهن برای دیوار پهلوی عبارتست از مفهوم بسیار محدود منافع دیوار و حکومت دیکتاتوری سلطنتی، آشوب سلطنت خانواده پهلوی. هرگوشه این مفهوم اگر سر سوزنی خد شده در ارشود، فغان تبلیغات دولتی به آسمان میرود و دستگانه جنبهی سازمان امنیت بکار میآید.

نتیجه این طرز برخورد به مفهوم میهن اینست که در حقیقت منافع میهن فد میشود؛ بهترین خادمین میهن از میان برده میشوند. امیرکبیرها، ارانیها، خیابانیها، مصدقیها، روزبهها و درکنار آنها هزاران ایرانی میهن پرست از میان میروند تا حکومت کثیف و غارتگرانه این پسا آن فرد حفظ شود و استعمار نروده ملیونی زحمتکشان از جانب قشر محدود استعمارگران ادامه یابد.

نتیجه دیگر این طرز برخورد به مفهوم میهن، انحطاط طبقات استعمارگر با استعمارگران بیگانه علیه میهن و ملت است. همکاری غنی محمدعلیشاه با امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری، رضا شاه با امپریالیسم انگلیس و آلمان هیتلری و محمد رضاشاه با امپریالیسمهای آمریکا و انگلیس و انحصارات امپریالیستی نفت نمونه های آشکار آنست.

طبقات استعمارگر آنگاه که سلطه غارتگرانه خود را بر مردم و بر منابع ثروت کشور دخطر میبینند، بهروسیله ممکن از این سلطه پلید خود - که بدروغ میهن نامیده اند - دفاع میکنند. و اگر حفظ این سلطه ممکن نشود، آنها میهن واقعی را رها میکنند و بدنبال پول و ثروت خود میروند و حتی میهن را به اشغال خارجی میدهند و پایه آتش میکشند. شاه اعلام کرده است که هم اکنون وسایل انجام چنین جنایتی را فراهم کرده است.

چنین است "میهن" طبقات استعمارگر و باصلاح میهن پرستی آنها.

نتیجه نهائی تغییر معنا و مفهوم میهن و میهن پرستی و جانشین کردن حاکمیت غارتگران - استعمارگران و مترجمین بجای مفهوم میهن و دفاع از این حاکمیت بجای دفاع از میهن این است که فقر، جهل و عقب ماندگی بر میهن مسلط گردد و راه رشد و تکامل آن سد شود.

اما میهن پرستی طبقه کارگروسایر زحمتکشان، درست در نقطه مقابل میهن پرستی غرض ورزانه استعمارگران قرار دارد. برای طبقه کارگروسایر زحمتکشان و برای حزب توده ایران، که بیانگر صدیق منافع کارگران و همه زحمتکشان است، میهن عبارتست از سرزمین ایران با تمام مردم زحمتکش آن و با تمام ثروت مادی و معنوی این سرزمین، یعنی تاریخ و فرهنگ و هنر و همه ارزشهای انسانی که خلقهای ماطی قرون ایجاد کرده اند.

ما وقتی از میهن سخن میگوئیم قبل از همه مردم زحمتکش و کارخلاق آنها را در نظر داریم و وقتی از تمدن و فرهنگ و تاریخ کهن ایران سخن میگوئیم به آن کار سازتند و ارزشهای حاصل از آن در نظر داریم که مردم ایران و استعدادها و نبوغهای برآمده از میان مردم، در طول قرون انجام داده اند. ما به آن مبارزات مرگ و زندگی نظر داریم که این مردم برای دفاع از سرزمین، تمدن، زبان و فرهنگ خدیش همد مقابل ستمگران بیگانه و هم در مقابل جباران ظاهرا خودی از پیش برده اند.

این طرز درک صحیح معنای میهن، آن میهن پرستی واقعی را بوجود می آورد که حزب توده ایران همواره پرچمدارش بوده است. مختصات این میهن پرستی بشرح زیرین است:

مفهوم میهن جدا از حاکمیت خلق و بویژه جدا از حاکمیت طبقه کارگر ایران نیست و به این دلیل مفهوم میهن پرستی نیز هرگز نمیتواند از مفهوم استقرار حکومت خلق و سرانجام استقرار حکومت طبقه کارگر جدا باشد. مخالفت با استقرار حکومت خلق و حکومت طبقه کارگر و دفاع از حاکمیت طبقات ممتاز مخالفت آشکار با منافع میهن و نقض اصول میهن پرستی است.

مفهوم میهن جدا از مفهوم حقوق و منافع توده های زحمتکش آن نیست و به این دلیل مفهوم میهن پرستی هرگز نمیتواند از مفهوم دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم و از مبارزه برای تأمین نیازمندیهای مادی و معنوی توده های زحمتکش جدا باشد.

مفهوم میهن بطور کامل ثروتهای مادی و معنوی موجود در آن را در بر نمیگیرد و لذا دفاع از تمام ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، دفاع از این ثروتها، جلوگیری از غارت آنها و بکارگرفتنشان بسودرشد و تکامل اقتصاد و فرهنگ کشور جز لاینفک میهن پرستی است.

مفهوم میهن با مفهوم تاریخ، فرهنگ و هنر و همه ارزشهای انسانی که خلقهای ماطی قرون ایجاد کرده اند، بهم پیوسته است و لذا میهن پرستی واقعی نمیتواند از احترام عمیق به این ارزشها جدا باشد.

مفهوم میهن پرستی بطور آشکار در نقطه مقابل سازش با استعمارگران بیگانه برای دستبرد به منافع خلق و حاکمیت ملی قرار دارد و لذا میهن پرستی بدون مبارزه ضد امپریالیسمی و ضد استعماری در مقیاس کشور و در مقیاس جهان حرف بوج است.

همچنین مفهوم میهن پرستی بطور آشکار در نقطه مقابل سیاست جنگ طلبانه و تجاوز کارانه قرار دارد و بطور مستقیم با دفاع از صلح و امنیت مربوط است.

چنین است درک حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران از میهن و میهن پرستی.

میهن پرستی حزب مایک احساس عمیق انسانی، ملی و طبقاتی است. اما این میهن پرستی برای حزب ماتنها یک احساس نیست، بلکه وظیفه بیکارجویانه و برنامه عمل و مبارزه است، وظیفه ای که حزب توده ایران از اولین روز تشکیل تا به امروز حتی یک لحظه از انجام آن غفلت نروریده و در این راه بقیعت فد اکاریهای فراوان موفقیتهای بزرگی نیز کسب کرده است.

در حقیقت حزب ما در بیداری احساسات ملی و میهنی و ضد امپریالیسمی خلقهای ایران نقش بسیار ارزنده ای دارد و نسل سی سال اخیر ایران بطور عمده در زیر پرچم حزب توده ایران بود که برای بار اول با شعارهای واقعی میهن پرستانه و ضرورت مبارزه در راه آنها آشنا شد.

در "ارتش شاهنشاهی"، آنجاکه کانون شدیدی ترین تبلیغات زهرآگین میهن پرستسی

در روغن هیئت حاکمه است، شعارهای صحیح حزب تاعقی قلب بهترین نظامیان رسوخ کرد و شایسته ترین افسران و درجه داران ارتش بسوی حزب توده ایران آمدند، چراکه هدف واقعی خود را، که دفاع از میهن بود، در حزب ما یافتند. نام روزبهها، سیامکها، مشیریها، وکیلیها، محققزادهها و مختاریها، که جان خود را در راه آرمان خویش فد کردند، همواره زینت بخش مبارزات میهن پرستانه مردم ایران خواهد بود.

حزب توده ایران بعنوان حزب طبقه کارگر ایران، میهن پرستی واقعی را در انحصار خود نمیداند



قندچی

بزرگه نیا

شرعیت رضوی

با تلاشی بهم پیوسته، برای یگانه

آنروز خورشید زندگی سه دانشجوی مبارز دانشگاه تهران
 به تاریکی نشست. تیری که از جانب خصم رها شد، صف متحسد
 دانشجویان مخالف رژیم را هدف گرفته، که در آن قلب توده ای
 و مصدقی در کنار هم می طپید، و آزان سه تن که برخاک افتادند،
 دوتن توده ای بود و یک تن مصدقی. این شهادت حماسه آفرین
 و دلگزای نشان داد که صداقت دشمن توده ای و غیر توده ای
 نمی شناسد، و اگر آن روز این حقیقت در گوشهائی غریب مینمود،
 امروز کوهی از تجربه پشتوانه دارد.

برای پیروزی بردشمنی، که طی دو دهه، توده ای و
 غیر توده ای، مذهبی و غیر مذهبی را یکسان شکنجه داده، در

برعکس، حزب توده ایران بر اساس تحلیل عینی جامعه ایران معتقد است که در جامعه امروز
 ایران کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران و سرمایه داران ملی جز طبقات و
 قشرهای میهن پرستانند و دفاع از منافع میهن و مردم بدون اتحاد همه این طبقات و قشرها
 مقدور نخواهد بود. حزب توده ایران با میهن پرستی صادقانه و بیکارجویانه خویش همه این
 طبقات و قشرها و همه نیروهای راکه خواستار ایرانی مستقل، آزاد و آبادند به اتحاد و
 همکاری دعوت میکند.

حزب توده ایران که برای تامین استقلال واقعی سیاسی و اقتصادی کشور، نجات آن از عقب -
 ماندگی و فقر، رساندن آن به قافله تمدن بشری مبارزه میکند و دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت
 ملی کشور را وظیفه خویش می شمرد، به همه میهن پرستان واقعی ایران هشدار میدهد که هم
 اکنون تمام آنچه که میهن واقعی است، در معرض تهدید است: مردم زحمتکش ایران
 روزگاردشواری دارند، ثروت ملی مابغارت میشود، فاصله ما از قافله تمدن بیشتر و بیشتر میگردد
 تکامل فرهنگ، هنر و آموزش و پرورش ترمز میشود و حاکمیت ملی ایران در تمام زمینه ها
 نقض میگردد.

حزب توده ایران، چنانکه در برنامه آن قید شده و تاریخ پر افتخارش حکایت میکند، حزب
 طبقه کارگر و سازمان بگیرترین میهن پرستان است و امروز علیه این خطر و برای نجات
 میهن مبارزه میکند.

م. بیمان

بمناسبت پنجاه و ششمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر



جوانان و دانشجویان مترقی ایران پنجاه و ششمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را به جوانان و دانشجویان و همه خلق شوروی صمیمانه تبریک میگویند و موفقیت هر چه بیشتر آنها را در ساختمان کمونیسم آرزو مندند.



انقلاب سوسیالیستی

انقلاب سوسیالیستی نیز مانند تمام تحولات اجتماعی دیگر، بنیاد اقتصادی و نیروی محرکه خود را دارد. انقلاب سوسیالیستی به مسئله تصرف قدرت پاسخ قاطع میدهد و دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی را پایه گذاری میکند.

انقلاب سوسیالیستی نتیجه قانونمند تکامل جامعه سرمایه داری است، نتیجه حاد شدن تضاد های سازش ناپذیری است که در بطن جامعه سرمایه داری وجود دارد. بنیاد اقتصادی انقلاب سوسیالیستی تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولیدی، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی محصول تولید است، که در جامعه سرمایه داری دائمی حاد تر میشود. در نتیجه این تضاد، در اقتصاد سرمایه داری رکود و بحران های ادواری پدید میشود و تولید و اشغال افزایش و کاهش می یابد. تمام اینها در وضع زحمتکشان تاثیر میگذارد و مهمترین مبارزه طبقاتی را در جامعه سرمایه داری حساس میسازد: مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی.

طبقه کارگر و قشرهای غیرپرولتری زحمتکشان، که از طرف بورژوازی مورد ستم و استثمار قرار گرفته اند و به نحو کامل استثمار انسان از انسان علاقمندند، بمثابة نیروی محرکه انقلاب سوسیالیستی وارد میدان میشوند. در کشورهایی که دهقانان بخش مهمی از مردم را تشکیل میدهند، نیروی اصلی دگرگونی

زندان کارهم نشانده و برای تیرباران بیک چوبه بسته است ، باید نیروها همه در یک صف ، پشت به پشت هم بایستند و با تلاشی پیوسته ، براهی یگانه روند. جز این هراهی ، بیراهه است .

آنها که افسون بدبینی و تابوری به گوشه ها میخوانند ، میان نیروهای ضد رژیم تخم نفاق می پراکنند و مرزهای مصنوعی می آفرینند ، به پیروزی دشمن یاری میدهند ، چه خود بخوانند و چه نخواهند .

شهادت بزرگ نیا ، شریعت رضوی و قدسچی با هم و در کنار هم ، درسی از اتحاد نیروها بود. آیا هنوز وقت آن نرسیده است که این درس را بیاموزیم و بدان عمل کنیم ؟

آذرین



سوسیالیستی اتحاد کارگران و دهقانان است . مسئله اصلی در انقلاب سوسیالیستی مسئله احراز قدرت بوسیله طبقه کارگراست ، یعنی مسئله استقرار و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا . طبقه کارگر مجبور است مقاومت بورژوازی را ، که دشمن سوسیالیسم است ، در هم شکند . طبقات اجتماعی دیگر ، که خصلت دوگانه دارند ، یعنی هم زحمتکش اند و هم مالک (مانند خرد بورژوازی) ، از طرف طبقه کارگر برای اداره امور اجتماعی جلب میشوند . این طبقات در اتحاد با طبقه کارگر به تکامل سوسیالیستی جامعه کمک میکنند و بدین نحو منافع اساسی خود را به نایب زحمتکش تحقق میبخشند .

خصلت دیگر گونیهای اجتماعی - اقتصادی ، که بوسیله انقلاب سوسیالیستی تحقق مییابد ، در وظیفه اصلی انقلاب مظاهر میشود : سحو استثمار انسان از انسان و ساختمان جامعه سوسیالیستی . هرچاکه انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد ، تمام انواع مالکیت خصوصی بوسائل تولید به شکلی از اشکال به مالکیت اجتماعی تبدیل میگردد . از استثمارگران باید رون برداخت غرامت یا باپرداخت غرامت و یا با کط اشکال گوناگون سرمایه داری دولتی سلب مالکیت میشود بوسائل تولید به مالکیت تمام جامعه درمی آید . از تولید کنندگان کوچک سلب مالکیت نمیکردد ، بلکه این مالکیت بطریق گوناگون اجتماعی میشود و به مالکیت کولتوریایی بدل میگردد . برای ساختمان سوسیالیسم ضرور است که بوسیله صنعتی کردن کشور (در کشورهای کمزور) و یادگرگونی سوسیالیستی (در کشورهای پیشرفته) تولید بزرگ صنعتی بوجود آورد و آن را در جهت ارضای نیازمندیهای تولیدهای زحمتکش بکار برد و نیز دموکراسی سوسیالیستی و انقلاب فرهنگی را بسط داد و حقوق و آزادیهای فردی را محترم شمرد .

سه تفاوت

انقلاب سوسیالیستی بنا بر محتوی خود بطور کیفی از کلیه انقلاب های اجتماعی دیگر متمایز است : نخست آنکه تمام انقلابهای اجتماعی گذشته فقط به تغییر از یک شکل استثمار به شکل دیگر آن منجر میشد ، ولی هدف انقلاب سوسیالیستی آنست که هر نوع استثمار و هر شکل استثمار اجتماعی را از بین ببرد .

دوم آنکه انقلابهای اجتماعی گذشته قادر نبودند " قشرهای پائینی " جامعه را به فعالیت اجتماعی جلب کنند ، زیرا آن انقلابها نمیتوانستند انقلاب را به امرو خود این قشرهای وسیع خلق بدل کنند . در حالیکه انقلاب سوسیالیستی ، انقلاب توده های وسیع زحمتکش است و بسود اکثریت مطلق مردم انجام میشود .

سوم آنکه انقلاب های قبل از انقلاب سوسیالیستی قادر نبودند وحدت جامعه را تأمین کنند ، زیرا که استثمار را از بین نمی بردند ؛ از اینجهت نظام نوین اجتماعی هر بار تضاد های سازش ناپذیر اجتماعی نوینی را در خود نهفته داشت . انقلاب سوسیالیستی تنها انقلاب اجتماعی است که شرایط لازم را برای تحکیم وحدت اجتماعی و سیاسی جامعه ایجاد میکند . انقلاب سوسیالیستی آخرین انقلاب اجتماعی است ، زیرا بقول کارل مارکس ، انقلاب سوسیالیستی سرآغاز دوران نوین پیشرفت اجتماعی است که در آن انقلاب های اجتماعی ادواری جای خود را به یک تحول لاینقطع اجتماعی میدهد .

شرایط و اشکال انقلاب

انقلاب سوسیالیستی پدیده ای قانونمند و مستقل از آگاهی واراده افراد ، احزاب و حتی طبقات است . این انقلاب را فرمان نمیتوان انجام داد ، از پیش نمیتوان وقتی برای آن تعیین نمود ،

بدلخواه نمیتوان آن را آغاز و یا وقوع آن را اغوغن کرد . تحقق انقلاب به یک سلسله شرایط عینسی و ذهنی وابسته است .

انقلاب سوسیالیستی نیز مانند هر انقلاب اجتماعی دیگر فقط زمانی میتواند گسترش یابد که در کشور مقروض نه فقط تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولید وجود داشته باشد ، نه فقط نارضایتی و عملیات پیکار جوانان نیروهای مترقی اجتماعی بحیان دیده شود ، بلکه وضع انقلابی وجود داشته باشد . نئین مینویسد : " برای مارکسیست ها تردیدی وجود ندارد که انقلاب بدون وضع انقلابی غیر ممکن است ، یا توجه به اینکه هر وضع انقلابی به انقلاب منجر نمی شود . علام وضع انقلابی بطور کلی کدامند ؟ اگر ما سه علامت زیرین را برای انقلاب ذکر کنیم ، محققا براه خطا نرفته ایم :

۱- برای طبقه حاکمه غیر ممکن باشد که حاکمیت خود را با لایتنیر یا برجانه گاه دارد ، زیرا که این یا آن بحران " قشرهای بالایی " ، بحران در سیاست طبقه حاکمه شکافی بوجود میآورد که بوسیله آن برای بروز نارضایتی و خشم طبقات ستمکش راه گشود میشود . برای انقلاب تنها کافی نیست که " قشرهای پائینی " بشیوه سابق نخواهند زندگی کنند ، بلکه همچنین ضرور است که " قشرهای بالایی " هم بشیوه سابق نتوانند زندگی کنند .

۲- احتیاج و فقر طبقات ستمدیده از حد معمول بگذرد .

۳- در نتیجه دلایل ذکر شده ، فعالیت توده ها ، که در دوران " صلح آمیز " با آرامش بنا برت خود تن در میدهند و در دورانهای طوفانی برعکس ، هم بر اثر وضع بحرانی و هم بوسیله خود قشرهای بالایی " به عمل مستقلانه و تاریخی مجبور میشوند ، بعد اعلی افزایش مییابد .

در شرایط کنونی ، بعلمت تغییرات اساسی که در وضع بین المللی و داخلی سرمایه داری روی داده است ، پیدایش وضع انقلابی در این یا آن کشور همیشه به بدتر شدن وضع مادی توده ها و یا حادث شدن فقر آنها ارتباط مستقیم ندارد . روحیه انقلابی و عمل انقلابی میتواند بوسیله تلاش برای جلوگیری از پیک جنگ ، بوسیله تضییقات دستگاه دولتی ، بوسیله شکست امپریالیسم خودی در یک جنگ غیرعادلانه ، بوسیله یک بحران بین المللی و یا نمونه خلق همسایه و غیره تقویت گردد . ولی انقلاب در هر حال بدون یک بحران عمیق در سراسر جامعه ، بدون حادث شدن تضاد های سازش ناپذیر طبقاتی ، بدون فعالیت وسیع توده ها غیر ممکن است .

بدینسان انقلاب سوسیالیستی بر اساس تضاد های اقتصادی نضج میگردد و نتیجه ناگزیر مبارزه طبقاتی است . انقلاب سوسیالیستی همیشه نتیجه پیکار قطعی میان طبقات است ، ولی میتواند در موارد گوناگون بدرجات مختلفی از شدت و با بکار بردن وسائل و اشکال گوناگون مبارزه ، انجام پذیرد .

همه اینها به تناسب نیروی مشخص طبقات ، به درجه آگاهی و تشکل زحمتکشان و به شدت مقاومت دشمن مربوط است ؛ ضمنا باید نهاد ها ، اخلاقیات و سنن هر کشور جداگانه مورد توجه قرار گیرد . ولی در هر حال اشکال عمدتاً تکامل انقلاب عبارتند از مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز .

در شکل غیر مسالمت آمیز طبقات پیکار جو به اسلحه دست میبرند ، حاکمیت طبقات انقلابی از راه قیام مسلحانه و جنگ داخلی مستقر میشود . مثلاً انقلاب ۱۸۷۱ در فرانسه ، انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب ۱۹۵۸/۵۹ در کوبا از این قبیل است .

بد انسان که تاریخ میآموزد ، بورژوازی در اکثر موارد به یک تضاد مسلحانه ، به یک جنگ داخلی مصمم است ، اگر تناسب نیروها پیروزی وی را نوبد دهد ، و این هنگامی است که بورژوازی به کمک نظامی از طرف امپریالیسم بین المللی و همچنین به پشتیبانی کم و بیش وسیع از عملیات ضد انقلابی در داخل کشور امیدوار باشد . نمونه آن پس از انقلاب اکبر در روسیه روی داد ، و آن هنگامی بود که بورژوازی ساقط شده به جنگ داخلی دست زد ، زیرا بورژوازی بوسیله دخالت مستقیم نیروهای خارجی و طغیان های

کولاک هادرد اخل کشورمورد پشتیبانی قرارگرفت . در شکل مسالمت آمیز تکامل انقلاب ، بیکار برای تصرف قدرت بدون خونریزی و با وسائل غیر نظامی صورت میگیرد .

صلح جهانی و روند انقلاب جهانی

در جریان بیکار انقلابی میتوان از پارلمان بمانه یکی از اشکال تکامل مسالمت آمیز انقلاب استفاده کرد . یک چنین تکامل انقلابی فقط در خصالت مسالمت آمیز بلکه همچنین در خصالت قانونی آن منعکس میگردد . شاید بتوان چنین دورنمایی را در کشورهای باد مکرر آسی پیشرفته مشاهده نمود ، در کشورهای که این امکان وجود دارد که بتوان در جریان مبارزات طبقاتی اکثریت خلاق را متحد کرد ، پارلمان را به یک ارگان اراده خلاق مبدل نمود ، قدرت دولتی را از راه مسالمت آمیز تسخیر کرد و بدینسان راه انجام دگرگونی های سوسیالیستی را هموار ساخت . طبیعی است که این وضع میتواند تسخیر کند و در نتیجه طبقه کارگر خود را حقیقتاً ببیند که در این کشورها نیز به شکل غیر مسالمت آمیز متوسل شود . از یک تغییر سریع در وضع بهمان گونه که لنین می نویسد : « در نتیجه گیری عملی بسیار مهم حاصل میشود : یکی اینکه طبقه انقلابی ، اگر میخواهد که وظائف خود را بسر انجام برساند ، باید به تمام اشکال و جوانب فعالیت اجتماعی ، بدون کوچکترین استثنائی ، مسلط باشد (باتوجه به اینکه طبقه انقلابی پس از بدست گرفتن قدرت سیاسی ، با قبول ریسک فراوان و خطر فوق العاده ، چیزی را بسر انجام میرساند که قبلاً آنرا بسر انجام نرسانده است) ؛ و دیگر اینکه طبقه انقلابی باید مجهز باشد که به سریعترین و غیره منتظره ترین وجهی یک شکل را به شکل دیگر تبدیل نماید .»

جنگ صلح - مسئله حاد دوران ما

مسئله صلح و جنگ از اهم مسائل عصر ماست . در جهان امروز ، تضاد های درونی جامعه انسانی یا به اصطلاح دیگر تضاد های اساسی دوران ما ، بیش از هر وقت دیگری حاد شده است . تضاد بین اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه داری (که تضاد اصلی مابین تضاد های چهارگانه است) ، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در دوران جوامع سرمایه داری ، تضاد بین جنبش رهایی بخش ملی در جهان سوم ، آزموئی و سیاست استعماری و نواستعماری و سیطره جویانه امپریالیسم از سوی دیگر ، تضاد میان خود کشورهای سرمایه داری - چنین است تضاد های چهارگانه ای که اکنون همگی شدت بی سابقه یافته اند و متعجبانه بروز اختلافات ، مناقشات شدید و گاه تصادمات مسلح و خونین شده و می شوند . این شدت بی سابقه تضاد ها در دورانی است که جنگ جهانی ، که مانند دیگر انواع جنگ ها " ادامه سیاست به نحوی دیگر " بوده است ، در اثر تکامل فوق العاده اسلحه ، بویژه سلاح های تعرضی ، به نوبی وسیله امحاء جمعی ، حتی بنوعی وسیله خودکشی جمعی بدل گردیده است !

در رنگره جهانی نیروهای صلح منعقد در مسکو (اکتبر ۱۹۷۳) ، که از لحاظ وسعت شرکت سازمانهای مختلف و ملل گوناگون در تاریخ بی سابقه بود ، یاد آوری شده است که بشریت طی پنج هزار سال گذشته چهارده هزار بار دست به جنگ زده و در این جنگها سه میلیارد و نیم تن از افراد بشر از پا در آمده اند . از آنجمله ، طبق واقعاتی که در یک اعلامیه خبرگزاری شوروی (تاس) در اکتبر ۱۹۷۳ ، در آستانه تشکیل کنفرانس نامبرده ، ذکر گردیده ، در قرن هفدهم سه میلیون نفر ، در قرن هجدهم پنج میلیون و چهارصد هزار نفر ، در قرن نوزدهم پنج میلیون و هفتصد هزار نفر در جنگها نابود شده اند . در قرن بیستم ، در جنگ اول جهانی نه میلیون و در جنگ دوم جهانی پنجاه میلیون نفر از میان رفته اند . دانشمندان و کارشناسان نظامی بر آنند که در یک جنگ هسته ای جهانی فقط طی چند ساعت سه میلیارد و نیم افراد بشر میتوانند نابود شوند . یعنی قدرت نابود کننده اسلحه که امروز هم سوسیالیسم و هم دشمنانش در اختیار دارند ، برابر است با قدرت تمام سلاح سرد و گرمی که طی پنج هزار سال در چهارده هزار جنگ بکار رفته است !

بدین ترتیب بر بالای جهانی سرشار از حادثه ترین تناقضات اجتماعی ساطور مهیب جنگ هسته ای ، که موجودیت بشریت و تمدن وی را تهدید می کند ، معلق است .

دانشمندان بر آنند که عواقب انفجار بمب هیدروژنی با قدرت چند ده مگاتن پدیده ای از لحاظ علمی پیش بینی ناپذیر است . لنین می گوید : " سوسیالیست ها همیشه جنگ بین خلق ها را بمثابة علمی بربرمشنانه و جانورانه محکوم کرده اند . " (کلیات بزبان روسی - ج ۲۶ ، صفحه ۳۱۱)

طبیعی است که در قبال چنین مخاطره ای مارکسیست ها حق ندارند ادنی لاقیدی بخود راه دهند . چنین اندیشه ای از سپهت تفکر علمی ، انسانی ، سازنده و جان بخش مارکسیسم - لنینیسم فرسنگ هابد و راست که پیروزی آرمانهای انقلابی را با یک جنگ جهانی ، با بخطر انداختن تمدن و



موجودیت بشری، پیوند دهد. برعکس، مارکسیسم - لنینیسم را اعتقاد راسخ و صخره وار بر آنست که رشد انقلاب جهانی و پروسه رهائی کار از قید سرمایه و خلقها از قید امپریالیسم، نه فقط در شرایط دفاع و حفظ صلح جهانی ممکن است، بلکه حتی و قطعی است. صلح متحد بزرگ جنبش های انقلابی، رهائی بخش و شرقی است. زیرساخت جنگ و نظامیگری و تشنج بین المللی پیوسته به هیئت های حاکمه وسیله ای میدهند تا بهره کشی را تشدید کنند، برخشونت و دیکتاتوری طبقه بورژوا بیافزایند، به نیروهای انقلابی و شرقی بی پروا تر حمله برند، دیکراسی را پایمال کنند. در شرایط تخفیف و خاست و کاهش بودجه های نظامی و تسلیحات و همکاری بین المللی، امکانات عینی برای توده ها پدید میشود تا فعالیت خود را بیشتر بسط دهند.

تنها امجا راجویان فاشیست که از زوال جهان محبوب خود، جهان بهره کشی و مستر، جهان برده داران سرمایه دار، شکست و غنیمت هستند، میتوانند آرزو کنند که عالم را در زکوره همیشه ای خاکستر سازند تا خود را از "کابوس" انقلاب جهانی رها سازند. مارکسیست ها بکلمه همه خلقها با تمام نیرو می کوشند تا چنین دیوانگانی را بزنجر بکشند و باین سخن مولوی رفتار کنند:

"وایستادگان از دست دیوانه سلاح
تا ز تورا ضعیف شود عقل و صلاح؛
چون سلاحش هست و عقلش نبی، بپند
دست او را، برونه آرد صد گزند."

نقش کشورهای سوسیالیستی در دفاع از صلح

اتحاد شوروی از همان آغاز پیدایش خود به پاسداری صلح ایستاد و امروزه روزی گیرترین، هشیارترین و مقتدرترین نیروی حافظ صلح است. با اطمینان بی تزلزل میتوان گفت که اگر اتحاد شوروی و دیگر کشورهای مجتمع سوسیالیستی، که در همکاری و همیاری صمیمانه با حزب کمونیست اتحاد شوروی عمل می کنند، نمی بودند، اکنون قریب سی سال از صلح جهانی، یعنی از طولانی ترین دوران صلح در قرن بیستم، برخوردار نبودیم. امپریالیسم، اگر از صلح بر توان کشورهای سوسیالیستی هراسان نمیداد، در قبال خطر مکتون تاکنون مسلماً تمام زرادخانه ابلیم خود را بکار میرد. از آغاز سالهای هفتاد اتحاد شوروی تعرض صلح را آغاز کرد. آغاز این تعرض با تغییر بیش از پیش تناسب نیروها بسود صلح و سوسیالیسم و بزبان جنگ و امپریالیسم مربوط است. خلاصه کلام آنکه در وضع سوق الجیشی جهان در اثر رشد بر توان قدرت اقتصادی و نظامی سوسیالیسم و تشدید تضاد های عصر ما، آنچنان تخفیری رخ داده است که دیگر امپریالیسم قادر نیست با شانناز اتمی و با اعمال "سیاست از موضع قدرت" اراده خود را تحمیل کند. وضع اکنون چنان است که امپریالیستهای امریکا بناچار بوجوب یکسانی و "همنائی" (Parity) در قدرت نظامی بین شوروی و امریکارسمو صریحاً اعتراف می کنند و حتی از سیرامور بطرف "برتری" (superiority) نظامی اتحاد شوروی سخن می گویند. معنای این اعترافات آنست که کمپلکس روشهای سیاسی امپریالیستی متعلق به "جنگ سرد" یعنی:

- ۱- محاصره نظامی و اقتصاد کشورهای سوسیالیستی، بمنظور بازداشتن رشد و مختصر کردن آنها؛
- ۲- سرکوب جنبش های رهائی بخش و دموکراتیک و تحمیل سیاست های استعماری

و نواستعماری و برپاداشتن رژیمهای ضد انقلابی از نوع رژیم ایران؛
۳- کشاندن جهان تا "برلبه پرتگاه جنگ" و براه انداختن مسابقه بی پایان و عیان گسته تسلیحاتی و داشتن پایگاههای نظامی در کشورهای خارجی و سرهم بندی بلوک های نظامی؛

همه و همه باید جای خود را به کمپلکس روشهای سیاسی متعلق بدوران صلح بدهد، که مختصات آن یکی مخالف مختصات فوق و محتوی آن تا مین امنیت جمعی و صلح پایدار و همزیستی مسالمت آمیز و همکاری برابر حقوقی است. شك نیست که این يك نبرد طولانی و دشوار و تدریجی است که تازه آغاز شده است و در نخستین بیرونیهای آن (مانند قبول واقعیت مرزهای موجود در اروپای شرقی و برسمیت شناختن جمهوری دموکراتیک آلمان و پایان تجارز امریکا درویت نام و غیره) شمر بخشی سیاست پرابتگا اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بشیوت رسیده است.

همزیستی مسالمت آمیز و مسقطه های مائوئیستی

تنها آلترناتیف جنگ و جنگ سرد، همزیستی مسالمت آمیز است که، چنانکه میدانیم، پایه های اصولی آنرا لنین نهاده است. همزیستی مسالمت آمیز بمعنای "صلح سرد" یا عدم جنگ نیست، زیرا خود نفس حفظ محیط تشنج بین المللی، بهر شکلی که باشد، نمی تواند منجر به پیدایش تضاد مات نظامی و سرانجام حادث شدن خطر يك منازعه نظامی در مقیاس جهانی نشود. اگر می خواهیم صلح داشته باشیم، باید این صلح اصیل و پایدار باشد و برپایه "تأمین امنیت جمعی بین المللی، روابط عادی و برابر حقوق سیاسی، اقتصادی، فرهنگی بین ملتها، اجرا" تدریجی خلق سلاح و محدود کردن بودجه های جنگی و نظایر این اقدامات مبتنی شود.

مارکسیست - لنینیست ها در این واقعات هرگز تردید نداشته اند و دارند. این مائوئیست ها بودند که "همزیستی مسالمت آمیز" را بعنوان "روزی نیستم" (I) و یکی از "سه مسالمت آمیز" ها (I) منکر شدند و گفتند جنگ جهانی بسیار عالی است زیرا برخزابه های آن کاخ سوسیالیسم ساخته خواهد شد (I) مائوئیست ها بعد ها که رسوائی این مهملات ضد مارکسیستی و ضد انسانی آشکار شد، لحن خود را عوض کردند، مهملات را به گردن "لین بیائو" بار نمودند و این بار گفتند که همزیستی مسالمت آمیز اختراع و ابتکار خود آنهاست و آنها آنرا قبول دارند! ولی این قبول هم لفظی و ظاهری است. مائوئیست ها که دعوی دارند گویا از اصول سوسیالیسم علمی پیروی می کنند، با گستاخی حیرت انگیزی در شرایط کنونی آشکارا نقش نامبارک مخالفت با تخفیف تشنج جهانی را بعهده گرفته اند. چوئن لای در موارد عید های به سیاستمداران امپریالیست اروپای غربی "بیدار باش" داده است که مواظب خود باشند، زیرا گویا اتحاد شوروی سیاست "تجاهلی" دارد و لذا به عقیده او باید "وحدت اتلانتیک" (یعنی اتحاد سرمایه داران) علیه شوروی و کشورهای سوسیالیستی (یعنی علیه پرلتراریا) حفظ و تحکیم شود. و آنوقت چنین کسانی جرات دارند که خود را پیروان آموزش بزرگ مارکس و انگلس و لنینیسم جلوه دهند. تاریخ جنبش انقلابی هرگز چنین مردان خرابکاری را بیاخطرندارد.

"همزیستی مسالمت آمیز" آنطور که مائوئیست ها با مسقطه دائمی و رسوا در واقعات عیسان روز مره، جلوه گر میسازند، بمعنای "سازش دوا بر قدرت" نیست. اگر کسی باشد که با امپریالیسم وارد سازش خائنه ضد انقلابی شده و خنجر زهر آگین این خیانت را از جمله به قلب خلق ستمدیده بتگلادش و مردم فاشیسم زده شیلی فرو برده باشد، آن سردمداران مائوئیست هستند و تاریخ این خیانت آنها را با ننگ ابدی همراه خواهد ساخت. آنچه به اتحاد شوروی و دیگر کشورهای

سوسیالیستی مربوط است ، مشی آنها ، نه سازش ، بلکه مقابله انقلابی جسورانه ، اصولی ، بی گیسر با امپریالیسم برای دفاع از منافع طبقات زحمتکش و خلق های محروم است . همه رهبران جنبشهای انقلابی و رهائی بخش شرقی جهان ، همه و همه (با استثنا سردمداران چین و آلبانی) این نقش عیان اتحاد شوروی را قبول دارند و آنرا دهنها بار در انواع اظهارات و تصریحات خود مورد تأکید قرار داده اند و تاریخ معاصر فی الواقع از چنین اسنادی اشباع است .

مبارزه ای طولانی ، دشوار و پرثمر در پیش است

امپریالیسم از این جریان که همزیستی مسالمت آمیز بوی تحمیل میشود و او علا منجبر است از جنگ سرد و سابقه تسلیحاتی ، یعنی از سیاستی که مشتق از خصلت امپریالیستی اوست دست بردارد ، راضی نیست . قبول همزیستی مسالمت آمیز برای سیاست جور و ستم ، غارت و چپاول امپریالیستی عواقب دور و دراز منفی در بردارد . مثلا اقتصاد امپریالیستی اکنون بر نظامی کردن (میلیتاریزاسیون) مبتنی است و اگر وی مجبور شود از صرف ولو بخشی از ۲۲۰ میلیارد دلار در سال برای امور نظامی دست بکشد ، مجبور است آنرا در مجاری صلح آمیز بکار اندازد و این خود فوائد انکار ناپذیری برای خلق ها دارد . راهزنان امپریالیستی این نکته را درک می کنند و اغراق نیست اگر بگوئیم که از منظره تکامل صلح آمیز جهان برخوردار می گردند . زمانی اسف کثرت بوری هلویت جانمن که از یاران صلح بود ، خطاب به امپریالیستهای گفت : « وای بر شما اگر صلح درگیرد » ، لذا در عین آنکه ، بناچار و بظاهر سخنان صلح آمیز بر لب دارند و استاد و مدارک صلح آمیز را امضا می کنند ، مایلند : اولا پروسه استقرار صلح باید ار را تا آنجا که ممکن باشد به عقب بیاورد و این پروسه را متله کنند ؛ ثانیا حد اکثر مواضع و « منافع » غارتگرانه خود را حفظ نمایند . برای این منظور امپریالیستها در مقابل تعرض صلح کشورهای سوسیالیستی از هر گوشه ، به هر شکل که بتوانند ، دست به حلات متقابل جنگ سسردی میزنند . تمام « زیرکی » آقای هنری کیمینجر وزیر خارجه نیکنم در آنست که با انواع شیوه زنیها و خدعه گری ها و مانورهای باصطلاح « دیپلماتیک » از مواضع متزلزل و محکوم امپریالیسم دفاع نماید . ولی مسئله اینجا بر سر مهارت دیپلماتیک کسی نیست . سیاست ورشکست و منسوخ « جنگ سرد » را هیچ معجزه ای نمی تواند از زوال نهائی نجات دهد . این جریانی است که باصطلاح معروف دیر و زود دارد ، ولی سوخت و سوز ندارد .

از هم اکنون با اطمینان میتوان گفت که نقشه صلح تصویب شده از طرف کنگره ۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، علی رغم مقاومت محافل جنگ سرد ، سرانجام تحقق خواهد یافت و قدری انبساط جمعیت در اروپا و در آسیا جای وضع ناشی از جنگ سرد را خواهد گرفت و در راه خلق سلاح و تقلیل نیروها بودجه های نظامی گامهای مشخصی برداشته خواهد شد . اینکه این جریان چند سال بطول میکشد و چه فراز و نشیب راطی خواهد کرد ، نمیتوان غیب گوئی کرد . ولی آنچه که مسلم است آنست که این سیاست راه خود را بجلو خواهد گشود و جنگ سرد با تمام عواقب آن مجبور به عقب نشینی است .

در این میان سیاست مزورانه شاه ایران ، که اظهارات سالوسانه و بدون محتوی درباره صلح را با اقدامات بی بند و بار برای تسلیحات تعرضی وسیع در آمیخته است ، بمثابة یکی از گوشه های فعالیت عمل جنگ سرد ، قابل توجه است . اگر درست است که سیاست جنگ سرد محکوم به شکست است ، پس اینهم درست است که سیاست شاه ایران ، که به سه مقولات گذشته تکیه دارد ، از این شکست ناگزیر رهائی نخواهد داشت .

آشفته گی های آموزشی ایران

(۱)

دنیای آشفته کتابهای درسی

کتابهای درسی آئینه ای است که سیمای آموزش و پرورش هر کشور بر سطح آن نمایان است . برای این آئینه شکل و شمایل نظام حاکم نیز نقش بسته است . در اهمیت کتابهای درسی ، درباره محتوی و آرایش آنها ، لزیم درگرونی بیوسته این افزارهای آموزش و پرورش ، آنچنان که همیشه با درگرونی های سر به سجده زمان همگام و هماهنگ باشد ، بیاموزد ، بسازد ، از زندگی ، از مجموع دستاوردهای انسانی جدا نماند ، سخن بسیار رفته است .

در کشورهای که نظام های ملی و شرقی بر آنها حاکم است با توجه به درگرونیهای بی توقف علم و فن ، با توجه به سیر تکامل جامعه ، در تدوین و تنظیم کتابهای درسی وقت کافی میشود . آمارهای سازمان جهانی یونسکو نشان میدهد : در سال ۱۹۷۲ در سراسر جهان ۷ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نسخه کتاب درسی انتشار یافته است . نسل جوان بر این زورق شنا میکند ، بر این کوهپایه تکیه میکند ، می آموزد ، خوشترن را میسازد .

کتابهای درسی اگر همه نیازهای آموزشی را پاسخگو باشند ، اگر زمان در آنها منعکس باشد ، هر یک باید درجه ای از جهان بروی نسل جوان بکشد ، درجه ای که زبانی ها و روشنی های آن را بنماید . اگر این عمل انجام نگیرد ، این زورق به ساحل نمیرسد ، این کوهپایه تکیه گاه زندگی نمیگردد . کتابهای درسی اگر در برابر نسل جوان شاهراه زندگی را نگشایند ، اگر تکنیکهای روز افزون جوانان را بی جواب گذارند ، برشورد روشی آنها برای آموختن نیا فزاید ، اگر نتوانند نسل جوان را با فرهنگ و تمدن گذشته آشنا سازند ، تا حدی که آن عشق ورزد و خود بنده خویش بر آن گنجینه بیافزاید ، اگر نتوانند جوانان را به اندیشه پدیدن درباره مسائل جهان ، مقاومت و وزیدن در برابر مشکلات ، جسارت داشتن برای ابراز فکر و همکاری با دیگران ، تسلیم ناپذیری در برابر دشمنان خلق و مردم خواهی ترغیب کنند ، اگر نتوانند آتش عشق به زادگاه ، بشردوستی و بیگانه داری را در نهاد آنها شعله و رسازند ، ناقوس مرگ نسل جوان را نواخته اند .

نسل امروز ، فردا در جهانی به مراتب پهنتر از امروز خواهد زیست . جهان با سرعت تغییر میکند . فن و دانش با سرعتی شگرف تکامل می یابد . هر روز بر امکانات و شگفتی های زندگی افزوده میشود . پیسایه ارزش های کهن فرسوده می یزد ، ارزش های نوجوانان آنها میشود . خانه و جامعه ، وسائل ارتباط و حمل و نقل فرهنگ و بهداشت ، تفنن و استراحت ، ورزش ، افزارهای آزمایش و پژوهش ، تولید و توزیع دیدم درگرونی میگردد . کودک در لایه های کتابهای درسی دنیای امروز و فردا او شگفتی های آن را باید بیشتند و برای زیستن در آن خوشترن را بسازد . او باید پاسداری دستاوردهای گذشته را بپذیرد ، عقاید آن معتقد گردد و خود با شور ، با جسارت ، با عشق به زندگی ، به تکاپوی اجتماعی برای بهزیستی بپیوندد .

با توجه به این واقعیت ها ، نظام آموزشی معاصر از هر جهت باید قوی و مجهز باشد . باید امکان و توانایی پرورش نسل فردا را ، نسلی که در جهانی متفاوت با امروز ، در جهانی غنی تر از امروز زندگی

خواهد کرد ، در خود جمع داشته باشد . نظام های مفرقی آموزش و پرورش در دوران ماشیه های تد ریس را بطور مد اوم تغییر مید هنت ، محتوی کتابهای درسی را پیوسته با زمان هنگام میسازند تا آسان تر بتوانند نسل جوان را بسوی کار پرثمر ، فعالیت مستقل ، ابتکار ، تفکر و توانائی زیستن سوق دهند .

نوشتن کتابهای درسی کار بسیار دقیقی است . این کار یک یا چند نفر نیست . این عمل بر مسئولیت جمعی است . نوشتن کتابهای درسی باید بر پایه علمی ، با توجه به نیازهای کشور ، امکانات پراتیک و دانش عمومی ، بوسیله گروه کارشناسان آموخته آموزش و پرورش انجام گیرد . یونسکو تاکید میکند : « کفر کار فرهنگی دیگری است که جامعه برای آن چنین اهمیت و مسئولیت قائل است . »
در این میدان ما چه میکنیم ؟ به کودکان و جوانان خود چه می آموزیم ؟ محتوی کتابهای درسی ما چیست و چه هدفی را دنبال میکند ؟ از گفتگوی چند دانش آموز با خبرنگاران جراید آغاز میکنیم :

« کتابهای ما به دوران ما مشخصات علمی و فرهنگی این دوران تعلق ندارند . شیمی ، فیزیک ، ریاضی - آنچه را که امروز ما میخوانیم سالهای بسیار دور در کشورها شیمی درس داده اند که حالا حداقل صد سال از ما پیش اند . این مطالب بدرد زندگی امسروز نمی خورد . ادبیات فارسی نیز سراسر پر است از نثرهای غیر قابل فهم ۱۰۰۰ دلایل نمونه های بسیاری میتوان پیدا کرد که ما پس از گرفتن دیلم ، هیچ طوفی از این مطالب نمی بندیم . در حالیکه سالها فیزیک خوانده ایم از انجام کوچکترین کار فیزیکی عاجزیم مانیم . در حالیکه سالها فارسی خوانده ایم ، بدلیل آنکه از همان اول بجای یاد دادن فارسی ، نمونه های سنگین ادبیات قدیم ایران را بخورد مان داده اند ، حتی در نوشتن نامه ای ساده در صحنه های مثالی از شیمی برایتان میزنم . ما شش سال است داریم اسید سولفوریک میخوانیم و دمدم به مغزمان ریخته اند . H_2SO_4 حال آنکه امروز رنگش را ندیدیم ما . (هوشنگ ریاحی دانش آموز سال ششم ریاضی)
« کتابهای فیزیک ما معنی نیست . ما با این کتاب از عهد و انجام هیچ کار علمی بر نمی آیم . ما که کلاس ششم ریاضی هستیم هنوز نمیدانیم " آمبرتر " چه ریختی دارد . همیشه در کتاب ما بجای آمبرتر گذاشته اند . مخروطات ششم مطالبی دارد که اصلا در مغز نمی ماند و شکل های عجیب و غریبی که هیچ فایده ای نمیتواند برای ما داشته باشد . وقتی این کتابها را با مطالب طولانی و مبهمش جلوی ما میگذارد ، ناچاریم بخوانیم برای اینکه نمره ای بگیریم . . . » (محمد مهدی علیشاهی دانش آموز سال ششم ریاضی)

در باره کتابهای درسی يك استاد دانشگاه نوشته است :

« کتابهای درسی ما غالباً از مطالب غیر مفید و ضد و نقیض و حتی گمراه کننده پر شده است . يك دانش آموز نام صد هادامح و مدوح ، فارسی نویس و عربی نویس را با نام و آثارشان در ذهن خود موقتاً جای مید هد ، در حالیکه یکی از شعرا ی بزرگ ایران را بد رستی نمی شناسد و به افکار یکی از حکما و متفکران ما نمی نبرده و به معرفی یکی از صد ها کتاب که نام آنها را خوانده است قادر نمی باشد . در کتاب تاریخ وقایع پشت سر هم آمده است . ولی علل وقایع گفته نمیشود . کتابها پر از نام شاهان ، سرداران ، جنگها و وقایع هاوشکست ها و تاسیس و انقراض سلسله هاست ، بدون آنکه روشنگر اوضاع اجتماعی اعصار مختلف باشد . » (خواندنیها ۲۵ دیماه ۱۳۵۰)

استاد دیگری معتقد است :

« جوانان ما از کسب فرهنگ ملی بمعنی واقعی و بمقدار لازم بی بهره اند . آنها درست نمیدانند چه چیزهایی در زندگی گذشتگان آنها ارزش داشته است ، چه چیزهایی ارزش نداشته است و عیب و حسن زندگی این گذشتگان از چه نهاد هایی ناشی میشود . بر اثر این وضع ذهن جوانان ما دستخوش تعارض و کشمکش است . »

(خواندنیها ۲۲ خرداد ۱۳۵۲)

دنیای اطاعت و تسلیم

نگاهی به محتوی کتابهای درسی چهره زشت آموزش ارتجاعی حاکم رانشان مید هد . محتوی کتابهای درسی ما همه بر اصل قبول اطاعت ، بردباری ، خرافه پرستی ، تسلیم پذیری ، زور ، چاپلوسی ، برپایه آشتن فکرجوانان گذاشته شده است . به کودکان و جوانان ما می آموزند که تنهایی حقیقت - حقیقت موجود ، تنهایی واقعیت - واقعیت موجود ، وجود دارد . از آنها میخواهند این " حقیقت " را بی چون و چرا بپذیرند و بر این " واقعیت " گردن نهند . به کودکان و جوانان ما فرصت فکر کردن مستقل نمید هنت . کتابهای درسی هرگونه " تردید علمی " را نفی میکنند و به استقلال فکر و ابتکار ذره هیچ مرسورد میدان نمی دهند .

کتابهای درسی ما عوامل محرک اندیشه ، مباحثه و بررسی نظریات گوناگون نیستند . در این نوشته ها همه چیز حالت وحی منزل دارد . هم شاهی که باید بعنوان " خدای روی زمین " پذیرفته شود ، هم ولیعهدی که " دست الهی او را به جانشینی شاه " تعیین کرده است . دانش آموز بدون تفکر باید آنچه را که در این کتابها آمده است ، بپذیرد ، حفظ کند و پس بد هد . حتی این مهم نیست که او به آنچه آموخته است ، معتقد است یا نه . همین ظاهر قضیه درست باشد ، کافی است .

به دانش آموز جهانی رانشان مید هنت که همه چیز آن از پیش تعیین شده است . دانش سنگ تراشیده ای است که دانش آموز فقط باید ایما د آنرا لمس کند ، بی آنکه بپرسد این سنگ چگونه پدید آمده است و به چه کاری آید . آنچه به دانش آموزان تحویل مید هنت ظاهراً هیچ توضیح و توجیهی لازم ندارد . گاه حتی معلوم نیست این نظر و این ایده متعلق به کیست .

نویسندگان کتابهای درسی در کوشش خود برای انحراف نسل جوان از واقعیت های زندگی امروز هر کجا با اشکال روبرو شده اند " یکی از بزرگان اهل خرد " یا " حکیمی مشهور " ولی بی نام و نشان رابه کتک گرفته اند . از زبان آنهاست که کوهی کلمات قصار و پند و اندرزهای صد تاپک غاز تحویل دانش آموزان مید هنت .

به کودک ایرانی می آموزند خود را ناقص جد اباقته ای بشمار آورند . این فکر که مادر در و رانی بسیار دور در خانواده مل مقام شایسته ای داشته ایم " همه جا تبلیغ میشود . ولی امروز چه داریم ، کجا هستیم ، برتر خته شطرنج جهان کجا نشسته ایم ، مهم نیست . از آغاز به نوآموزان می آموزند که ملل و اقوام و نژاد ها دیکر را خوار بشمارند ، با آنها عقاد روزند ، در جهان بشری برای خود موقعیت دیگری بپذیرند . د قیقتر بگوئیم ، در کتاب جغرافیای سال چهارم ای بی میخوانیم :

« افراد نژاد سفید از سایر نژاد ها با هوش ترند و در مراحل تمدن و ترقیات پیشرفت بسیار کرده اند »

نویسندگان کتاب در اینجا تحریف تمدن را ضرور شمرده اند . در همین کتاب می خوانیم :

« سیاه بوستان دارای لب های کلفت و بینی پهن و گونه های برجسته و پوست سیاه یا قهوه ای تیره می باشند . استعداد این نژاد خیلی کم است و در بعضی نقاط بحالست

وحشیگری بسر میبرند.

اندیشه های دوزخی استعمارگران و نژاد پرستان درهنگام از این جملات مفهوم است. کتاب جغرافیای سال چهارم ادبی "نژاد سفید" رابه دودسته "آریائی و سامی" تقسیم میکند ، بلغارها ، فنلاندی ها ، ترکها و مجارهارا " زرد پوست" میخواند و باهمه بی مهربی ، به آنها اجازه میدهد " در بعضی مراحل تمدن " به "بعضی پیشرفتهها" نائل آیند !

تصرف زشت حقیقت

همین طرز تفکر در آموزش تاریخ ادامه می یابد. تلامذی بیروزی های ایران و دیگر " ملل آریائی " بخاطر " هوش و استعداد و نبوغ ذاتی " آنهاست و هرگاه شکست و عقب گرد پیش می آید ، نویسندگان تاریخ آنرا بحساب " بد حادثه " ، " اتفاقات شوم " یا " بی کفایتی " این وان میگذارند. نقش انسان ، نقش توده ها همه جای اعتبار جلوه داده شده است. این " پادشاهان " هستند که تصمیم میگیرند. شکست و بیروزی متعلق به آنهاست . مردم همه جا چون گوسفند بد نبال پادشاهان روانند. حوادث پشت سرهم ، بی ارتباط باهم قطار شده است. تحولات اجتماعی چون افسانه های هزار و یکشب جلوه داده شده است.

آموزش دانش آموزان با روح فضا و قدری در عالم " اخلاق " نیز ادامه می یابد. در کتابهای " اخلاق جهانها ، جهانی است گذرا ، که آرزو هیچ " غم و غصه ای " راندارد. دانش آموزان دیمستان و دبیرستان بارها میخوانند :

" بر خیز و محورم جهان گذران " ، " با قناعت سر کن که قناعت گران همه کار و هستند ، " غم مهورای دوست کاین جهان به نماند آنچه تو می بینی آنچنان به نماند " (کتاب سال ششم ادبی)

شعار " این نیز گذرد " ، که مبلغ عدم مسئولیت ، تسلیم و اطاعت کورکورانه است ، چون سحری همه کتابهای درسی را بهم متصل کرده است. به جوانان مامی آموزند :

" دیار ساخت نگیرد ، هر چه بزرگتر ها گفتند گوشید هید . وارد معقولات نشوید ؟ به آنها میگویند :

" آسایش و دگیتی تفسیر ایند و حرف است بادستان مروت ، بادشمنان مدارا " ، " زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد " .

کتابهای " اخلاق " حکایتی است . در این کتابها فرد گرائی تشویق میشود . به جوانان می آموزند که در این جهان خود را تک و تنها تصور کنند . از هیچکس توقع دوستی ، همکاری و یاری نداشته باشند . سپس بشیوه امریکائی به آنها یاد میدهند :

" فرد باید همیشه لهنزد بزند ، خاموش باشد ، اعتراض نکند ، معقول و مودب باشد و از دیگران امید حق شناسی و صحبت نداشته باشد " (اخلاق ششم ابتدائی)
محتوی این کتابها سراپا مخالف دانش مترقی امروز است که میکوشد در جوانان حس همکاری ، همدردی و همبستگی ایجاد کند . کتابهای درسی ما جوانان را فردگرا ، ضنین نسبت بهم ، ناطعشن از خویش و غافل از ارزشهای اخلاقی و اجتماعی با رسی آورد .

کتاب " اخلاق " سال ششم ابتدائی افکار خرافی ، سست ، محافظه کارانه و ارتجاعی را منعکس میکند . در این کتاب نویسنده ، بابتک پند و اندرز و تحمیلی عقیده مدام بر سر دانش آموزان میکوبد ، بدون آنکه به غیر منطقی بودن اندیشه خود توجهی داشته باشد . دانش آموز همه جاد رهاله ای از دوزخ ، رسا ،

چاپلوسی ، نادرستی ، حيله و تزویر گرفتار است . کتاب " اخلاق " به او تکلیف میکند :

" مادر همه عرصه وظیفه بزرگ داریم : یکی آنکه در حفظ جان خود بکوشیم ، دیگری آنکه پیوسته برداش خویش بیافزاییم ، سوم آنکه هر روز بهتر و خوشتر شویم "

با این تکالیفی که نظام آموزشی حاکم برای جوانان معین میکند ، دانش آموز در تمام عمر فقط باید فکر جان خودش باشد ، اگر دیگران را آب بردمهم نیست ، اصل اوست که باید زنده بماند . پیوسته بر دانش خویش بیفزاید ، دیگران جهنم | و سپس این فرمول ارتجاعی تبلیغ میشود که : - اگر فرد خوب باشد ، جامعه نیز خوب میشود . کتاب " اخلاق " ادامه میدهد :

" آنکه خدمت دولت را قبول میکند ، نه تنها مقداری از وقت و آزادی خود را میفروشد ، بلکه هوش و استعداد و لیاقت خود را نیز در اختیار رود ستورد بگران میکند ارد . "

درک نویسندگان کتاب از آزادی های سیاسی و اجتماعی نهایت محدود است . آنها خدمت دولتی را از خدمت به جامعه جدا میکنند و دور از انصاف همه کارمندان زحمتکش دولت را " بنده واسیر " میخوانند .

کتابهای " تعلیمات اجتماعی " به جمعبه شعبده بازان شباهت دارد ، که در آن همه چیز میتوان یافت . در کتابهای " تعلیمات اجتماعی " بجای بررسی نظام های اجتماعی ، تحولات سیاسی و اقتصادی ، مشتی مطالب کنگ ، درهم و نادرست از " خدا ، شاه ، میهن " گرفته تا " سرگرمی های متفرقه " ، از ساختن رنگ اخبار " گرفته تا " چگونگی درمان استخوان شکسته " پشت سرهم قطار شده است . (کتاب سال چهارم دبیرستان) در اینجا جز بررسی قانون اساسی ، شکل حکومت ، شیوه کارقوای سه گانه کشور ، چند و چون تشکیلات سیاسی و اقتصادی اثری نیست . در بخش بین المللی نیز تنها به معرفی سازمان ملل متحد و شعب آن اکتفا شده است .

کتابهای " فلسفه و منطق " چیزی نیست جز بیان ناقص و نازل افکار و عقاید چند حکیم و دانشمند ایرانی و چند فیلسوف باختری در سده های هفدهم و نوزدهم میلادی ، که نه نام آنها بر زبان است و نه اندیشه آنها خریدار دارد . سیستم آموزشی مادر حالیکه روی فرهنگ کهن ، غنی و انسانی سرزمین ما برده دود میکند ، فرهنگ استعماری غرب را بشدت تبلیغ میکند . به جوانان مالتقین میکند که ماهرکز دارای فکر فلسفی و علمی محکی نبوده ایم . در این کتابها دانش آموز باید مشت عبارت پرداز میخلق ، یک مشت تکالیف انتزاعی ، که در شرایط امروز معنائی ندارد ، روبرو میشود .

در " علم جغرافیا " ، آنچه که تد ریس میشود فقط مشتی اسامی شهرها ، رودها ، کوهها ، دریاها و دریاچه هاست . کتابها اغلب ترجمه است . نامها گاه با آنچه که در فارسی مصطلح است ، تفاوت دارد و مطالب گاه از پایه نادرست است . در کتاب جغرافیای سال سوم دبیرستان کوههای هند و کش در افغانستان " هیندوکوش " و رود دانوب در اروپا " دونا " نوشته شده است . " هاشمی اردن " بجای اردن هاشمی و " عربی سعودی " بجای عربستان سعودی آمده است . مولفان این کتابها هرچاکسه صلاح دیده اند ، بی پروا تمصب راجانشین علم کرده اند . در کتاب جغرافیای سال ششم ادبی میخوانیم " مردم شبه قاره هند از نژاد آریا سفید پوست هستند . امپراتریدی آب و هوا و تابش آفتاب سیاه شده اند . " ()

" از مردم مصر مرا در صد عرب اند ، بقیه از نژاد آریائی هستند . " جمعیت کشورها ، عرض و طول آنها در کتاب یک جور نوشته شده است . در کتاب جغرافیای ششم ادبی " مکه معظمه " پایتخت " سعودی عربی " است . الجزایر هنوز مستعمره فرانسه است و در

بندر خارك نفت توليد ميشود. كتابهاي جغرافياي ماحضي در شناساندن ايران به دانش آموزان كميستان لنگ است. استانهاي سيستان، بلوچستان، خراسان و فارس هر يك در ۶۰ سطر معرفي شده اند و شناسايي خليج فارس با ۱۸ سطر صورت گرفته است.

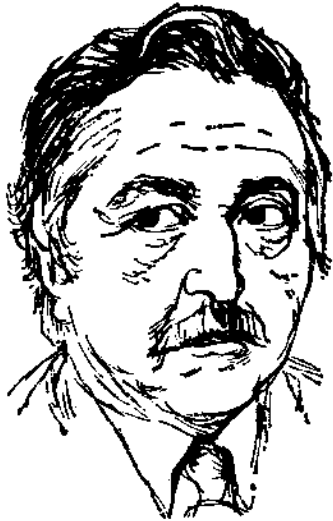
دانش آموز ايراني نميداند كه او در ايراني چه امكانات شگرف طبيعي و انساني است، معادن نفت، كجاست، صنايعش چيست، كشاورزش در چه حالي است، فعاليت هاي فرهنگي، اجتماعي و بازرگاني در كجاست و نفت چه نقشي در اقتصاد ايران بازي ميكند.

در دناك تراز همه كتابهاي زبان و ادبيات فارسي است، كه خود داستان مفصل جداگانه اي است و در اين مختصر نمي گنجد. در اينجا همينقدر بايد گفت كه هيچ بيگانه اي چنين بلائي بر سر ادبيات كهن و غني فارسي نياورده است كه اين ايرانيان فارسي زبان آورده اند. نتيجه اينكه اكثر بيت مطلق دانش آموزان ما، حتي دانشگاه ديده هاي ما، نه با اين ادبيات كهن و غني آشنا هستند و آن راميفهمند و نه حتي بر زبان مادري خود تسلط دارند.

محتوي كتابهاي درسي ما و شكل نگارش آنها در هيچ زمينه اي با استانداردهاي جهاني اين كتب هماهنگي ندارد. محتوي كتابهاي درسي ما دارمستي نيست تا نهابهاي جوان سافه هاي سرد خود را بر آن نهند، بر آن تكيه كنند و بسوي آفتاب سر كشند. روشهاي آموزشي مانهايت كهنه و نارسي است و كتب آموزشي ما در هيچ سطح با ترقيات علمي و غني جهان، با نيازهاي زمان ما تطبيق نميكند. كتابهاي درسي ما به دوران ما و مشخصات علمي و فرهنگي اين دوران تعلق ندارد. نظام آموزشي ما در اندیشه ساختن نسلي نيست تا فردا عقب ماندگي هاي اين سرزمين را بيزدايد، اقتصاد و فرهنگ ما را اعتلا بخشد و فاصله عميقي را كه بين ما و ديگران بوجود آمده است، بركند. نظام آموزشي ما اطاعت كور كورانه، پذيرش تسليم، كيش زشت شاه پرستي، فردگرائي، افكار و اندیشه هاي ارتجاعسي را تبليغ ميكند. (۱۰)

بامداد

بياري خلق شيلي بر خيزيم!



Venceremos!

توقيف، شکنجه و كشتار ميمنه پرستان شيلي ادامه دارد. ارقام تخميني حاكي است كه تا كنون بيش از ۳۰ هزار نفر از ميمنه پرستان شيلي كشته شده و بيش از ۲۰ هزار نفر در زندان ها و اردوگاههاي اسيران بمر ميروند، كه جان بسياري از آنها در خطر است. جلادان فاشيست، كه افكار عمومي جهان را نسبت به جناياتي كه در شيلي صورت ميگيرد، سخت برآشفته مي بينند، ميكوشند براي كشتن قربانيان خود شيوه هاي جديدي نيز بكار برند. از جمله آنها از يكطرف از مداوای زندانيان بيمار و آنها كه بر اثر شکنجه مجروح شده اند، خود داري ميكند و از طرف ديگر عداوتد انيان را بسوي بيماري و يانشديد بيماري و در نتيجه مرگ سوق ميدهند. مثلا لوئيس كوروالان دبير كل حزب كمونيست شيلي را، كه بيمار است، مجبور کرده اند بدون پوشش كافي، در سرماي شب، در حياض زندان خود چند ين ساعت راه برود. بد بنمان جنگي كه ژنرالهاي فاشيست - بنا به اعتراف خود شان - به خلق شيلي اعلان کرده اند، ادامه دارد. روشن است كه در چنين شرايطي خلق شيلي و مبارزان راه آزادي و استقلال و ترقي

(۱۰) براي نوشتن اين مقاله از روزنامه هاي كيهان شهريور ۱۳۴۹ و اسفند ۱۳۵۱، تهران اكونوميست ۵ آبان ۱۳۴۹، مجله فرديوسي ۱۵ آبانماه ۱۳۵۱، مجله خواندنيها آبان و آذر ۱۳۴۹-۲۵ روزنامه هاي اراده آذر بايجان، راه مردم و تعدادي كتابهاي درسي دبستان و دبیرستان استفاده شده است.

چکمه ژنرال

یونگی پوتوشنکو سرشناس ترین شاعر نسل جوان شوروی است که در اشعار خویش استادانه نوآوری در لفظ و شکل شعرا با شعور اجتماعی و انقلابی در محتوی همراه ساخته است و از این جهت یکی از برترین ترین دنیال کنندگان سنت مایاکوفسکی در ادبیات معاصر شوروی است.

شعر زهرین رایوتوشنکو بمناسبت فاجعه خونین شیلی سروده است و در آن "چکمه ژنرال" بمنابه مظهر خشونت و بهیبت فاشیستی توصیف شده است. مردم ایران نیز با این چکمه های خون آلود آشنائی در برین دارند و بخوبی میدانند که این ارمغان شومی است که واشنگتن برای خلق های جهان گسیل میدارد.

ترجمه شعر از متن روسی (پراود اشعاره ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۳) انجسام گرفته است.

۰۱ ک

کجائی تو، ای پانچو
 ای دوست من
 ای "چک لندن" شیلی؟
 شاید در پس میله های زندانی
 اگر تصادف یارت نشده باشد،
 و تو شوق داری که بر فراز این فاصله های دور
 بخروشی،
 اما فسوس، چکمه ژنرال بر لبان توست
 و خروشیدن نمی توانی.
 حقیقت انقلابی را
 کسی پایمال نمی تواند کرد،
 دشمن قادر است تنها برای چندی
 سرکوبش کند،
 نیز ممکن است که جایی خمپاره ای
 عینا مانند نوبک تیز چکمه ژنرال به پشت اصابت کرده باشد،
 و شاید هم
 هنوز آنجا

با تفکک علیه تانکها ایستادگی میکنی
 و گوشه ای، مانند بازسین منطقه امید،

شیلی به همبستگی روز افزون خلقهای جهان نیازمندند تا متقیب و شکجه و گفتار خائنه یابد، زنده انبان سیاسی آزاد شوند و حقوق و آزادیهای د مکرانیک مردم رعایت کرد.

در شرایطی که ما هستیم، چگونه میتوانیم به خلق شیلی کمک کنیم؟ ما میتوانیم:

کودتای فاشیستی شیلی و امپریالیستها ی امریکائی و تعلم نیروهای ارتجاعی پشیمان این کودتارافشا کنیم؛ از جنایاتی که توسط فاشیستهاد رشلی صورت میگردد، بده برداریم؛ نشان دهیم که حکومت جبهه یگانگی خلق، به رهبری رئیس جمهوری شهید شیلی، د کمر سالواد رآلینده، چگونه راه شیلی را بسوی آزادی و استقلال واقعی، بسوی رفاه و ترقی، بسوی د مکراسی و سوسیالیسم بازگرد و حکومت فاشیستی چگونه قدم به قدم دستاورد های خلق شیلی را پس بگیرد و د رکارانست که حکومت استعمارگران غارتگر خارجی و داخلی را تحکیم بخشد.

نشان دهیم که طراحان کودتای فاشیستی د رشلی همان جنایتکارانی هستند که با کودتای نظامی ۲۸ مرداد حکومت ملی و قانونی د کمرصدق راساقط کردند و رژیم د دیکتاتوری کنونی را بر مردم ایران تحمیل نمودند؛ نشان دهیم که جبهه امپریالیسم - برهبری امپریالیسم امریکا - در همه جایکی است و دشمنان خلق، چه در لباس ژنرالهای فاشیست شیلی و چه در جامه شاه دیکتاتور و گماشتگانش، همه از یک قماش اند.

نشان دهیم که چگونه مائوئیستهای چین، هنگامیکه حکومت جبهه یگانگی خلق در شیلی بر سر کار بود، با تمام قوا میکوشیدند به حیثیت و اعتبار آن لطمه زنند و اینک حکومت جلاد فاشیست را با عجله بر سمیت می شناسند؛ بده از جبهه مائوئیستهای ایران و همه چپ روها و چپ نماها - از جمله گردانندگان کتف راسیون - برداریم که حکومت جبهه یگانگی خلق را به "رفرمیسم" و "روزنویسم" متهم میساختند و اینک که جلادان فاشیست بر سر کار آمده اند، حلقان گرفته اند و اگر سخنی هم بگویند د اعتراض به جنایات حکومت فاشیستی نیست، بلکه ساز هم در تخطئه نیروهای مترقی و خلقی شیلی و در پیشانی آنها حزب کمونیست شیلی است؛ نشان دهیم که این انقلابیون د روغن، علیرغم تمام لغاضی های خود، علا د رکنار سپاه ترسناک نیروهای ارتجاعی و فاشیستی قرار گرفته اند.

کمک مالی کنیم و برای جمع آوری کمک مالی بکوشیم و آنرا سازمان دهیم، زیرا که از این راه نیز میتوان کمکهای ذیقیتی به جبهه ضد فاشیستی خلق شیلی کرد.

همه نیروهای ترقیخواه و ضد امپریالیست ایران توجه دارند که مبارزه ضد امپریالیستی تقسیم ناپذیر است و همبستگی بین المللی نیروهای ضد امپریالیستی عامل بزرگ و موثری در افسار زدن به نیروهای لجام گسیخته امپریالیستی و ارتجاعی است. لذا هرگونه ابتکار در این زمینه و استفاده از تمام امکانات موجود برای ابراز همبستگی با خلق شیلی مفید و لازم است.



خوانندگان گرامی بیکار میتوانند کمک مالی خود را به حساب های بانکی زیر ارسال دارند و کتاب نیز مبلغ و خبر ارسال کمک مالی را به آدرس مکاتباتی بیکار اطلاع دهند تا کمک به خلق شیلی با حسابها ی د یگر مخلوط نشود:

Dr. Maria Albertini
 Berlin
 Deutsche
 Außenhandelsbank A. G.
 Konto-Nr. 9608-3131-0010

یا

Sweden
 Stockholm
 Stockholms Sparbank
 N: 0 400 126 50
 Dr. John Takman



مارش چکمه ژنرالها
بر روی گرده میهن پرستان شیلی

- سرگرم دفاعی
- طی کف میخکوب شده چکمه ژنرال
- برموهای خاکستری چون وزنه ای آهنین فشار می آورد
- سانتیاگوی محبوب من
- زخمدار است
- هواپیماهای مسافری پای بسته و بی حرکتند
- د زخم چکمه را از خون می سترد
- خسته و عرق کرده است
- طی چهره مصلوب آینه
- وقفه ناپذیر
- در آئینه سیاه
- چکمه ژنرال میدرخشد
- و پانچو پناگاه بنظرم میرسد
- که پاشنه ها
- درد پوارهای دود زده
- کاخ بهاران شده ، بر زمین کوفته میشوند
- و بتکن را
- که هنوز در آن گرماگونه ایست ،
- جانورانه بقصد کشت لگد کوب می کنند
- و در همین دم چون جرنگه مهیج ژنرال
- بلندگوها آوازه سر میدهند
- که آسوده بخوابید ، کشور امن و امان است ،
- و د زخمیان می خواهند
- دزدانه رفیقان شیراران شده ام را
- در چکمه های ژنرال
- چنانکه گویی در گوری
- دفن کنند
- تانک ها
- ماهوت پاکن کن مخصوص ستردن چکمه هاست
- واکس این چکمه ها چیست ؟
- خون معدنی ها ، خون جویان ها
- و برجم کشور د نظرشان چیست ؟
- جز جلهاره ای برای برقی انداختن آنها
- پابلو نبود ا چه پدر د شان میخورد
- از شعر که نمیتوان چکمه دوخت
- آه برای چه ای دستان ما هر خلق
- چکمه برای ژنرالها میدوزید ؟
- ساق بند چکمه مانند برج زندان

پیشبرد هدف های «انقلاب» به کمک سازمان دانش آموزان

سخت است و بلند
شما ای چکه ها از پوست زنده ای هستید که
از آزادی امریکای لاتین کنده اند .
پانچو، کجایی ؟
امروز به کشوری رسیدیم نه پروازی شدنی است و نه پویه ای ،
ولی ای ترانه من به یاری رفیقان

بهروز در رأی |

ای سرتیژه رژیمندگان آزادی

خاری شوید در پای ژنرال ها

و نگذارید که بگذرند |

پانچو |

کوش چکه ها به ما موختند

سر سخت بودن را .

ساعت مقرر در خواهد رسید

و خلق نیز خواهد زدود

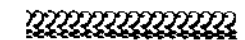
رد پای چکه ژنرالها را

بر صحیفه تاریخ شیلی

و اثر آن انگشتانی را

که زمانی خلق را خفه کردند .

۱۴ سپتامبر ۱۹۷۳



چندی پیش تحت عنوان "کنگره شوراهای اجتماعی منطقه یکم آموزشی" جلسه ای بسا شرکت عده ای از دانش آموزان ، پدران و مادران ، دبیران علوم اجتماعی و روش های دبیرستان ها و هنرستانهای شهرستانهای آذربایجان ، کردستان ، کرمانشاهان ، زنجان ، ایلام و همدان برپا شد . از جمله تصمیمات این کنگره ، تشکیل سازمانی بنام "سازمان دانش آموزان" است و هدف از این اقدام ، بگونه ای که از قطعنامه کنگره برمی آید ، " ایجاد هماهنگی و همبستگی کامل و پیشبرد هدفهای انقلاب شاه و مردم " است و اینکه " دانش آموزان بتوانند احساسات و عواطف میهنی خود را از طریق این کانون بزرگ ابراز نمایند " . هدف کاملاً گویاست .
دوازده سال از باصطلاح انقلاب شاه و مردم میگذرد . هر روز و هر ساعت و هر دم از این دوازده سال ، انباشته از حماسه سرائیمهای گوشخراش بلند گویهای تبلیغاتی رژیم در باره " انقلاب " بوده است . حتی یک شماره از روزنامه ها و مجلات مجاز هفتگی و ماهانه وجود ندارد که صفحه ای در وصف " انقلاب " سیاه نکرده باشد . دهها کنفرانس و کنگره و سمینار تشکیل داده اند تا " انقلاب " را به مردم " تفهیم " کنند . اما در پایان این تلاش شبسان و روزان ، سران رژیم حیران مانده اند که عجباً چرا مردم در برابر ما
تابآوری مردم به " انقلاب " در تمام عرصه های زندگی اجتماعی خود را بروز داده است . عدم اعتماد مطلق به دعوی ، گفته ها و نوشته ها و مواعید گردانندگان رژیم ، ناراضی فزاینده مردم از وضع کشور ، گران ، بیکاری ، ریخت و پاش دیوانه وار یک اقلیت و گذران تنگ اکثریت ، سیاست ماجراجویانه رژیم در منطقه ، مقاومت های اعصابی و تظاهرات ، علیرغم شاخ و شانه کشی ها و بگیر و ببند های سازمان امنیت ، همه و همه تظاهر این تابآوری بجاست . پس چه باید کرد ؟

ظاهراً بنظر میرسد که " رهبرانقلاب " ما ، یوس از همپایتی و همراهی بزرگسالان ، تصمیم گرفته است آیات و او را در انقلاب را در گوش کودکان و نوجوانان فروخواند ، تا اگر نسل بسالغ کنونی با " رهبرانقلاب " بهیچ روی بیعت نکرد ، لااقل نسل بعدی شناخوان " انقلاب شاه و مردم " باشد . باینجهت راهی بر آن قرار گرفته است که آموزش اصول " انقلاب " از کودکستانها آغاز شود و تشکیل سازمان دانش آموزان حلقه ای از حلقه های این آموزش زنجیری است . برای توفیق در این امر کنگره پیشنهاد میکند که مسائل سیاسی ، اقتصادی ، آید تئوریک در کنار کتابهای درسی ، بخصوص برای دبیرستانها گنجانده شود . و طبیعی است که وظیفه او اولیا دبستانها و دبیرستانهاست که این مسائل را به دانش آموزان تدریس کنند و تازه خود این تدریس کنندگان باید همراه با پدران و مادران دانش آموزان در محلی بنام " مرکز تحقیقات و مطالعات اجتماعی " مسائل سیاسی ، اقتصادی و آید تئوریک را بیاموزند . اما آنچه در کتابهای درسی باید گنجانده شود ، و آنچه پدران و مادران و اولیا دبستانها و دبیرستانها باید بیاموزند ، بررسی این مسائل در چارچوب مورد قبول دانش جهانی نیست ، بلکه نسخه

باصلاح ایرانی آنست. و این نسخه ایرانی چیزی نیست جز جعل و تحریف و کز آموری سیا، اقتصاد و آید نولوری کهنه، ارتجاعی و زوال یابنده سرمایه داری، که بدروغ نام ایرانی بر آن نهاده اند.

پدران و مادران و اوایا، مدارس کافی نیست فقط بیاموزند، بلکه باید "قبول کنند" که شاه "انقلاب" کرده، عدالت اجتماعی برقرار شده، کارگر و کارفرما برابرند، استعمار فرد از فرد وجود ندارد، زن و مرد از حقوق مساوی برخوردارند، دموکراسی برکشورحاکم است و ایران در آستانه "تعدین بزرگ" قرار دارد. و این مهملات را کسانی باید باور کنند که چشم و گوششان گام بگام عکس آنرا گواهی میدهد. آنها شکاف طبقاتی را می بینند که دمادم عمیق تر میشود: یکی عصر، جشن تولد خود را در سوئیس برگزار میکند و شب در کاباره های پاریس به پایکوبی مشغول است، دیگری نان بر سفره ندارد. یکی غارت میکند و دیگری غارت میشود. دموکراسی، برابری، عدالت اجتماعی وزن شعراست و فاقد هرگونه محتوی واقعی است. در یک کلام پدران و مادران دانش آموزان و اولیا، مدارس باید یک مشت دروغ تحویل بگیرند و یک مشت دروغ در مخزن کودکان فرو کنند و آنها را با روح تبعیت کورکورانه، چاپلوسی و شخص پرستی پرورش دهند. و این جنایت، این مسموم ساختن فکر و اندیشه کودکان و جوانان معصوم را آموزش مسائل اقتصادی، سیاسی و آید نولوریک نام نهاده اند، که در آینده باید بطور هم آهنگ از طریق سازمان دانش آموزان به اجرا در آید. فاشیست های هیتلری هم سالها پیش کوشیدند تبلیغات دروغین خود را از طریق سازمانهایی که برای کودکان و جوانان بوجود آورده بودند و نیز بکف زندان و شکنجه و کشتار، در مخزم مردم بنشانند. اگر آنها در اهداف خود توفیق یافتند، پیروان ایرانی آنها هم توفیق خواهند یافت.

پ. پرنده



دوستان و دشمنان خلقه های عرب کیانند

آتش چهارمین جنگ خاورمیانه، که در نتیجه سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه اسرائیل روی داد، با قبول آتش پس از طرف نیروهای مشخص فرونشسته، خرابی و خونریزی ناشی از جنگ متوقف شده، متجاوز مهار گردیده و خطری که صلح جهانی را تهدید میکرد، از بین رفته است. اینک بیش از هر زمان دیگر امید به حل نهائی بحران خاورمیانه و استقرار صلحی عادلانه و پایدار فزونی گرفته است.

در این لحظه، شناختن دوستان و دشمنان خلقهای عرب، در بیکار عادلانه آنها بسرای استقلال ملی، آزادی و ترقی، حائز اهمیت حیاتی است، زیرا فقط در اینصورت است که میتوان منشأ این امید را یافت و به این امید جاه عمل پیشاند.

امپریالیسم امریکا - دشمن اصلی خلقهای عرب

محافل صهیونیست حاکم بر اسرائیل تجاوزکار و توسعه طلب اند. آنها دشمنان بلاواسطه و در روی خلقهای عرب و جنبش آزاد بخش ملی عرب اند. در این واقعیت تردیدی نیست. ولی اگر صهیونیست ها جرات میکنند سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه خود را به مرحله عمل در آورند، اگر آنها برای اجرای این سیاست زمینه و پشتوانه مادی دارند، برای آنست که بزرگترین نیروی امپریالیستی جهان، امپریالیسم امریکاراپشت سر خود دارند. در غیر اینصورت اسرائیل به تنهایی هرگز قادر نیست در برابر اعراب مقاومت کند، چه رسد به آنکه بر آنها غلبه کند. بدینسان این امپریالیسم امریکا است که دشمن اصلی خلقهای عرب است و از اسرائیل - در همکاری با محافل صهیونیستی - بعنوان پایگاه و نیروی ضربه ای، بعنوان زاندار علیه جنبش آزاد بخش ملی عرب استفاده میکند. چهارمین جنگ خاورمیانه بار دیگر و باروشنی بیشتر این واقعیت را تایید کرد.

اتحاد شوروی - دوست بزرگ و وفادار خلقهای عرب

چهارمین جنگ خاورمیانه بار دیگر و باروشنی بیشتر نشان داد که اتحاد شوروی دوست بزرگ و وفادار خلقهای عرب است. صحبت فقط بر سر این نیست که مصر و سوریه تنها با کمک نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی قادر شده اند در برابر اسرائیل تجاوزکار مقاومت کنند و حتی این بار "شکست ناپذیر" اسرائیل را واقعه افسانه تبدیل کرده اند. این واقعیت راهم رهبران مصر و سوریه و سایر کشورهای عربی و هم محافل اسرائیلی و غربی بارها تایید کرده اند. مسئله ای که اهمیت حیاتی دارد - و گاه از نظر هادور میماند و باید آن کم اهمیت داده میشود - اینست که اتحاد شوروی تمام قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی و بسختن دیگر تمام نیروی مادی و محتوی خود را در صحنه سیاست بین المللی بجه پشتیبانی از امرحق خلقهای عرب بکار انداخته است. اینکه امریکا و اسرائیل تن به آتش پس میدهند، از روی صلح خواهی نیست. اینکه امریکا با قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد (در جنگ سال ۱۹۴۷) و قطعنامه شورای امنیت در جنگ اخیر - که محتوی اصلی آنها تخلیه سرزمینهای اشغالی از جانب اسرائیل و تأمین حقوق ملی خلق عرب فلسطین است - موافقت میکند و اسرائیل، همکار

وهدست خود را برای قبول آنها تحت فشار قرار میدهد ، دلیل بر آن نیست که امریالیسم امریکا از اسرائیل دست برداشته و هوادار خلقهای عرب شده است . امریکامیداند که جنبش آزاد بیخش ملی عرب در وجود اتحاد شوروی متحدی دارد که نه فقط نیرومند است ، بلکه ریز بروز نیرومندتر میشود . امریکا میداند که با اتحاد شوروی دیگر نه فقط از موضع زیر نمیتوان سخن گفت ، بلکه میباید در برابر نیروی ریز افزون آن ، که در راه صلح و سوسیالیسم ، در راه آزادی همه خلقهای جهان از اسارت امریالیسم بکار میرود ، تن به عقب نشینی داد .

سرچشمه امید برای استقرار صلح عادلانه و پایدار در خاورمیانه ، که متضمن تخلیه سرزمینهای عربی از طرف اسرائیل و تامین حقوق ملی خلق عرب فلسطین است ، نیز در همینجاست . امریکا و اسرائیل ، علیرغم مانورها و کارشکنی ها و نقض تعهد ها ، سرانجام مجبورند این واقعیات را بپذیرند ، زیرا در برابر آنها جنبش آزاد بیخش ملی عرب و جبهه نیروهای ضد امریالیستی در صراحت بر جهان قرار دارند ، که ریز بروز متحد تر و نیرومند تر میشوند ؛ در برابر آنها جامعه کشورهای سوسیالیستی و در مرکز آن اتحاد شوروی قرار دارد ، که با تمام نیروی مادی و معنوی ریز افزون خود پشتیبان این جنبش است .

نقش ریاکارانه و مخرب رهبران چین

در برابر این دو جبهه آشکار دوستان و دشمنان خلقهای عرب ، چین مائوئیستی قرار گرفته است ، که میکوشد خود را دوست خلقهای عرب جا بزند ، ولی عملاً در کنار دشمنان خلقهای عرب قرار گرفته است .

همه میدانند که کنگ چین به مصر و سوریه و جنبش آزاد بیخش ملی عرب چنان ناچیز است که در برابر کنگ اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اصلاً بحساب نیاید . ولی مسئله به اینجا خاتمه نمی یابد . دولتی که خود به این جنبشها کمک موثر نمیکند و نمیتواند بکند ، با تمام نیروی خود میکوشد بین جنبش آزاد بیخش ملی عرب و جامعه کشورهای سوسیالیستی ، و در درجه اول و بویژه اتحاد شوروی ، تفاق ببندد و این جنبش را از بزرگترین و مطمئن ترین تکیه گاه و پشتیبان خود محروم کند . آیا چنین واقعه ای - اگر روی دهد - فقط بنفع صهیونیسم و امپریالیسم نیست ؟

در شورای امنیت سازمان ملل متحد ، هنگام بحث درباره آتش بس ، نماینده چین پس از ایراد اتهامات معمولی خود علیه اتحاد شوروی - که بارضایت خاطر نمایندگان امریکا و اسرائیل تلقی گردید - از شرکت در رای خود داری کرد . معنی این عمل از یکسو ریاکاری و از سوی دیگر موافقت عملی با ادامه جنگ تجاوزکارانه اسرائیل بر ضد کشورهای عربی یعنی تخریب صلح بود . زیرا اگر چین در رای شرکت میکرد از دو حال خارج نبود : یا میباید به قطعنامه ای که مورد موافقت کشورهای عربی بود ، رای مخالف بدهد ، ولی نماینده چین نمیخواست و نمیتوانست آشکارا در برابر کشورهای عربی قرار گیرد . یا میباید به قطعنامه ای موافق بدهد ، ولی این موافقت با سیاست رهبران چین ، که بر ضد کاهش و خاستن اوضاع بین المللی است ، با سیاست رهبران چین ، که ایجاد تفاق بین اتحاد شوروی و جنبش آزاد بیخش ملی عرب است ، با سیاست رهبران چین ، که میکوشند اتحاد شوروی را با امریکادریک جنگ - که بدون تردید جنگ جهانی خواهد بود - درگیر سازند ، مابینت دارد . بدین ترتیب است که نماینده چین ، بحنوان یک دولت بزرگ که در شورای امنیت حتی حق وتو دارد ، در یکی از حادثترین مسائل بین المللی ، که با سرنوشت صلح ، با سرنوشت خلقهای عرب بستگی دارد ، بدون رای است ! ولی همانطور که بیطرف بودن در مبارزه بین نیروهای امپریالیستی و نیروهای ضد امپریالیستی معنی ندارد و در واقع به ایسن معنی است که عملاً نیروهای امپریالیستی تقویت میشوند ، بی رای بودن نماینده چین در این مسئله

حیاتی ، که در واقع مبارزه بین دشمنان دو نیرو است ، چیزی جز تأیید سیاست تجاوزکارانه اسرائیل و پشتیبانان امریکائی آن نیست . در نیای ما - بویژه در آنجا که موضع گیری مشخص سیاسی مطرح است - لفاظی دردی را دوانمیکند . عمل است که ملاک قضاوت در باره ادعاهاست . و رهبران مائوئیست چین در این چهارمین جنگ خاورمیانه نیز عملاً در کنار امریکا و اسرائیل ، یعنی تجاوزکاران بر ضد حقوق خلقهای عرب قرار گرفتند .

ایران همکار پنهانی اسرائیل

شایان توجه است که دولت ایران هم در برابر اعراب سیاست دو رویانه و خرابکارانه ای را در پیش گرفته است که به سیاست مائوئیستها شباهت دارد . زیرا دولت ایران در حرف از قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت پشتیبانی میکند و با اعراب ظاهراً ابراز همبستگی مینماید ، در حالیکه این راز آشکارا همه میدانند که عمال اسرائیلی در اقتصاد ایران مقامات کلیدی دارند ، در سازمان امنیت ایران به تربیت جاسوس و خرابکار و آدمکش مشغولند و دولت ایران متقابلاً به اسرائیل نفقته میفرشد و بدینوسیله او را از تنگناجات میدهد . نقض خرابکارانه دولت ایران بویژه در جریان قطع نفقته کشور - های غربی از طرف کشورهای نقضخیز عربی آشکار شد . دولت ایران نه فقط در این اقدام شرکت نکرده ، بلکه دولتهای نقضخیز عربی را بخاطر این اقدام مورد انتقاد قرار داده است .

چنین است منظره ای کلی از موضع دوستان و دشمنان خلقهای عرب . خلقهای ایران با عمل خود نشان داده اند که از دوستان خلقهای عرب اند و در هر مورد همبستگی خود را با یکبار عادلانه خلقهای عرب بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم ابراز داشته اند . خلقهای ایران ، که خود در گیر مبارزه دشوار با امپریالیسم و رژیم دیکتاتوری هستند ، دوستان خلقهای عرب را دوستان خود و دشمنان آنها را دشمنان خود میدانند . بیوند همبستگی خلقهای ایران و عرب ناگسستی است .

م . روشنندل



برخی مفاهیم اقتصادی میپردازند ، توضیح مختصری را در باره این مفاهیم برای روشن تر شدن مطلب ضرور میدانیم .

برخی مقولات بسیار مهم اقتصادی نظیر کالا ، ارزش ، بها ، پول ، سود و غیره ، یا برخی قانونمندی های اقتصادی نظیر قانون ارزش و نیز برخی نهاد های اقتصادی نظیر بازرگانی و بانک و غیره خاص جامعهمر مایه اداری نیستند . برخی از این مقولات نهاد ها و قانونمندی بها حتی پیش از سرمایه داری وجود داشته اند و پس از سرمایه داری نیز در دوران سوسیالیسم وجود خواهند داشت . این واقعیتی است که تمام کلاس های مارکسیسم به آن اذعان داشته اند . تجربه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و نیز تجربه خود جمهوری توده ای چین موید این واقعیت است . در یکی از پنجم های کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، پس از تاکید ضرورت بسط تولید کالای در چین ، گفته میشود :

" بعضی هامیکوشند پیش از موقع " و ارد جامعه کمونیستی شوند " و در عین حال میکوشند پیش از موقع تولید کالای و مبادله کالای را براندازند و پیش از موقع نقش مثبت کالا ، ارزش ، پول و بهار انفی کنند . این قبیل نظریات به تکامل ساختمان سوسیالیسم کمک نمیکند و باینجهت نادرست است " (۱)

در وجود یا ضرورت این قبیل پدیده های اقتصادی در جامعه سوسیالیستی نمیتوان تردید داشت . در عین حال باید توجه داشت که در جامعه سوسیالیستی ، تحت تاثیر قانونمندیهای خاص این جامعه ، این مقولات و نهاد ها و قانونمندی بها محتوی و ماهیت کاملاً دیگری کسب میکنند که گاه جز تشابه در شکل اصطلاح ، هیچ وجه مشترک دیگری بین آنها در د ر جامعه متضاد سوسیالیستی و سرمایه داری باقی نمی ماند . ماضن افشای اتهامات مائوئیست ها ، به برخی از آنها بطور مشخص اشاره خواهیم کرد .

در جامعه سوسیالیستی مسئله سود و سود آوری مؤسّمات تولیدی یکی از مسائل است که مائوئیست ها وسیله تخطئه عوامفریبانه ماهیت اقتصاد شوروی قرار داده اند . آنان مدعیند که گویا سود و سود آوری از مقولات خاص جامعه سرمایه داری است و کشورهای سوسیالیستی نمیتوانند به این عامل اقتصادی تکیه کنند ، و چون اتحاد شوروی سود آوری را یکی از شاخص های پیشرفت اقتصادی مؤسّمات قرار داده ، پس این کشور در راه سرمایه داری گام نهاده است . مثلاً در جزوه " سوسیال امپریالیسم " گفته میشود : " رویزونیست های شوروی ... سود را که هدف تولید سرمایه داری است بعنوان عامل و نیروی محرک اقتصاد شوروی می شناسند " (ص ۱۲۲) . برای درک مطلب به مارکس مراجعه میکنیم .

مارکس در اثر بسیار مهم خود " انتقاد بر برنامه گنا " میگوید که در جامعه سوسیالیستی محصول به چند بخش تقسیم میشود . بخشی از آن برای جبران وسایل تولید ، یعنی جبران مواد خام ، مواد اولیه ، سوخت ، انرژی و استهلاک ماشین آلات کنار گذاشته میشود . این بخش در واقع ارزشی است که در گذشته ایجاد شده است و جامعه برای اینکه بتواند تولید را در سطح پیش تکرار کند ، آنرا باید در آینده به مصرف تولیدی برساند (مثلاً با کاشتن یک تن بذ در ۱۰ تن گندم بدست میآید . برای اینکه بتوان در سال بعد نیز ۱۰ تن گندم بدست آورد ، یک تن از ۱۰ تن را باید کنار گذاشت تا سال دیگر از آن بهایه بذ را استفاده نمود) .

بقیه محصول اجتماعی (در مثال ما ۹ تن گندم) ارزش جدیدی است که در جریان تولید ایجاد

(۱) اسناد پنجم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، بزبان روسی ، چاپ پکن ، سال ۱۹۵۸ ، ص ۳۴

افسانه "سوسیال - امپریالیسم"

و

" احیاء سرمایه داری " در اتحاد شوروی

۱ - تحریف در مفاهیم اقتصادی و تئوری ساختمان سوسیالیسم

" سوسیال - شوونیسم " و " سوسیال - امپریالیسم " چکیده و تبلور تمام اتهامات واقتراانات و دشنام هائی است که مائوئیست های پکن ، برای پیش بردن خط مشی ضد مارکسیستی و تحقق سیاست سیطره جوانه و شوونیستی خود در مقیاس جهانی ، از راه بی اعتبار کردن اتحاد شوروی ، نیرومندترین و مجربترین کشور سوسیالیستی و پیشتاز و پشتیبان جنبش انقلابی جهانی ، به این کشور نسبت میدهند . مائوئیست ها ، که ماهیت سیاست داخلی و خارجی اتحاد شوروی را آگاهانه و مزورانه در گروته جلوه میدهند ، برای اثبات اینکه چگونه یک کشور سوسیالیستی ، آنهم معتبرترین و مقتدرترین کشور سوسیالیستی ، میتواند در سیاست داخلی و خارجی خود ، بنحوی که آنان مدعیند ، شیوه های غیر مارکسیستی در پیش گیرد و به " سوسیال - امپریالیست " بدل شود ، باگستاخی و بی پروائی خاص خود و باتوسل به جعل و تحریف و تقلب و دروغ ، مدعی میشوند که اتحاد شوروی دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست ، زیرا سرمایه داری در آن احیا شده ، طبقه جدیدی از بورژوازی در آن پدید آمده و مالکیت سوسیالیستی و مناسبات تولیدی سوسیالیستی در آن در حال زوال و برافتادن است .

هوادران ایرانی دارودسته مائوئسمه دین نیز ، که اتهام زنی و لجن پراکنی به حزب توده ایران و اتحاد شوروی تنها سرمایه سیاسی آنان است و تبلیغ هر نوع کالای تقلبی ساخت کارگاههای ضد شوروی مائوئیست های پکن و امپریالیست ها را رسالت تاریخی خود میدانند ، اقترانه ای بنام " سوسیال امپریالیسم " چاپ کرده اند که بحق باید آنرا اوج گستاخی در مضطه کاری و دغل بازی و مظهر تحریف آموزش مارکسیستی دانست .

حزب مائوئیستون ضمن افشای همه جانبه انحرافات ایدئولوژیک و سیاسی مائوئیست ها ، به اتهامات ناجوانمردانه آنان در باره سیاست خارجی اتحاد شوروی ، بخصوص در باره افسانه همکاری شوروی با امپریالیسم امریکا و پیروی اتحاد شوروی از سیاست استعماری ، که از مظهر " سوسیال - امپریالیسم " شوروی قلمداد میشوند ، بارها پاسخ دندان شکن داده است . باینجهت در این نوشته فقط ماهیت دعاوی مائوئیست ها را در باره " احیاء سرمایه داری " در شوروی ، که در واقع پایه " تئوریک " و سنگ بنای اتهام " سوسیال - امپریالیسم " است ، افشا خواهیم کرد و در این افشاگری مضطه ها و تحریف های جزوه " سوسیال امپریالیسم " را نیز برملا خواهیم ساخت .

چون مائوئیست ها برای تحریف ماهیت سیاست اقتصادی اتحاد شوروی و مناسبات تولیدی سوسیالیستی حاکم بر این کشور ، به اصول تئوریک ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی میتازند و برای توجیه انحرافات تئوریک خود در این زمینه ، به مضطه و مغلطه در باره

توضیحی در باره برخی مفاهیم اقتصادی

(۱) از نشریات توفان ، مورخ فروردین ۱۳۵۰

شده است. این بخش از محصول اجتماعی در مقیاس تمام جامعه "درآمد ملی" و یا "درآمد خلقی" نامیده میشود. مارکس میگوید که در شرایط سوسیالیسم قسمتی از این درآمد مستقیماً میان زحمتکشان تقسیم میشود و به مصرف شخصی آنان میرسد. قسمت دیگر این درآمد برای توسعه تولید، ایجاد ذخیره احتیاطی، تأمین بهداشت، آموزش، فرهنگ، بیه های اجتماعی و غیره در اختیار تمام جامعه قرار میگیرد، یعنی به مصرف اجتماعی میرسد.

آنچه گفتیم در مقیاس تمام جامعه سوسیالیستی بود. ولی بطوریکه میدانیم تولید در جامعه سوسیالیستی در واحد های جداگانه (مانند کارخانه، کلبه، سوخوز و غیره) انجام میگردد. حال بیینیم این تقسیم محصول اجتماعی، در مقیاس یک واحد تولیدی چه صورت مشخصی بخود میگیرد. در واحد تولیدی نیز قسمتی از ارزش محصول تولید شده، برای جبران وسایل تولید مصرف شده، کنار گذاشته میشود. آنچه که باقی میماند در واقع "درآمد ملی" در مقیاس یک واحد تولیدی است. بخشی از این درآمد بر حسب کمیت و کیفیت کار بصورت دستمزد و حقوق و یا پرداخت جسمی (بخصوص در کلبه ها) مستقیماً میان زحمتکشان تقسیم میشود و درآمد زحمتکشان این واحد را تشکیل میدهد. آنچه باقی میماند، درآمد و یا "سود" این واحد را بوجود میآورد، که مستقیماً میان زحمتکشان این واحد تقسیم نمیشود و باید در اختیار دولت سوسیالیستی قرار گیرد (۱). مجموع این سودها، که در اختیار دولت قرار میگیرد، چنانکه قبلاً دیدیم، به مصرف اجتماعی میرسد، یعنی علاوه بر مستقیم باز در راه تأمین حوائج عمومی زحمتکشان صرف میشود. مثلاً کارگران و کارمندان اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۱ بابت کار خود، ماهانه بطور متوسط ۱۲۶ رول حقوق و دستمزد گرفته بودند. علاوه بر این، دولت شوروی برای تأمین رایگان آموزش و بهداشت و بیه های اجتماعی و حقوق بازتعمیر و سایر مزایای اجتماعی، ماهانه بطور متوسط ۴۶ رول (تقریباً ۳۵ درصد دستمزد و حقوق متوسط) از محل "سود" مؤسسات تولیدی، که در اختیار دولت گذاشته شده بود، بطور مستقیم صرف رفاه زحمتکشان کرده بود (۲).

چنانکه می بینیم، در جامعه سوسیالیستی نیز مقولاتی نظیر دستمزد، حقوق، درآمد و سود وجود دارد. ولی همانطور که گفتیم این مقولات ماهیت کاملاً دیگری دارند. مثلاً دستمزد در شرایط سرمایه - داری بهای نیروی کاری است که زحمتکشان به استثمارگران میفروشند، ولی در شرایط سوسیالیسم سهمی است که زحمتکشان، مطابق اصل سوسیالیستی "به هرکس مطابق کارش"، بر حسب کمیت و کیفیت کار خود دریافت می دارند. پاسود که در شرایط سرمایه داری همان "ارزش اضافی" و منظر استثمار زحمتکشان است و مطلقاً به کیسه استثمارگران میرود، در شرایط سوسیالیسم آن درآمدی است که برای تأمین نیازمندیهای عمومی جامعه در اختیار دولت قرار میگیرد.

سوسیالیسم زمانی برسرمایه داری همه جانبه پیروز میشود که بازده کار عالیتری نسبت به آن بوجود آورد. لنین میگوید: "بازده کار در آخرین تحلیل بهترین و معدوم ترین وسیله پیروزی نظام اجتماعی نوین است." (۳)

(۱) در کلبه ها و سایر تعاونی ها بعلت وجود مالکیت گروهی، قسمت عمده درآمد، برای توسعه تولید و تأمین حوائج گروهی، در اختیار خود کلبه ها و تعاونی ها باقی میماند. و نیز بخشی از سود مؤسسات برای توسعه فعالیت تولیدی و تأمین حوائج عمومی کارگران در اختیار مؤسسات دولتی باقی میماند. در این باره در آینده صحبت خواهیم کرد.

(۲) رجوع شود به نشریه آماری "اقتصاد ملی اتحاد شوروی ۱۹۷۲-۱۹۲۲" مسکو، سال ۱۹۷۲، صفحه ۳۴۹

(۳) لنین، کلیات بزبان روسی، جلد ۹، ص ۳۹۴

افزایش سود آوری مؤسسات تولیدی از شاخص های عمده افزایش بازده کار به مفهوم وسیع آن، یعنی صرفه جوئی در کار، مواد خام، مواد اولیه، سوخت و انرژی و استفاده معقول از ماشین آلات و ابزار کار است. صرفه جوئی در کار به معنای آنست که برای تولید واحد محصول (مثلاً یک تن گندم، یک دستگاه اتومبیل) کار کمتری مصرف شود. و این از راه بکار بردن تکنیک و تکنولوژی مدرن و سازمان دادن علمی و معقول کار بدست میآید. رعایت صرفه جوئی از اصول اساسی اقتصاد سوسیالیستی است. هر قدر صرفه جوئی بیشتر باشد، سطح بازده کار نیز بالاتر خواهد رفت و مؤسسه سود آورتر خواهد بود. و هر قدر سود آوری مؤسسات بیشتر باشد، امکانات توسعه و دولت نیز برای توسعه تولید و تأمین بیشتر و بهتر حوائج بهداشتی، آموزشی، فرهنگی و غیره زحمتکشان بیشتر خواهد بود. چنانکه می بینیم، تأمین سود آوری مؤسسات تولیدی کار شیطان و اندیشه کفر نیست، بلکه از قانونمندی های رشد اقتصادی جامعه سوسیالیستی است.

در جامعه سرمایه داری نیز که سود، نه بطور کلی، بلکه سود استثمارگران محرك اصلی تولید است، به مسئله سود آوری مؤسسات توجه خاص میشود. ولی در این جامعه افزایش سود آوری بسا تشدید استثمار زحمتکشان توأم است و صاحبان مؤسسات سرمایه داری هستند که از آن بهره میگیرند. مائوئیست ها، با استفاده از تشابه اصطلاح "سود آوری" (۱) در دو جامعه کاملاً متضاد سوسیالیستی و سرمایه داری، با تردستی شعبده بازان میخواهند توده مردم را فریب دهند و اتحاد شوروی را به احیا "سرمایه داری مشهم سازند".

مائوئیست ها مدعیند که تکیه بر سود آوری مؤسسات تولیدی فقط پس از مرگ استالین و تسلط "رویزونیسم" بر اتحاد شوروی بوجود آمده است. این ادعا بی پایه است. لنین برای مسئله افزایش بازده کار و سود آوری مؤسسات تولیدی شوروی اهمیت بسیار قائل بود. استالین نیز در رد نظریات اقتصاد دانانی که مدعیند چون اقتصاد ملی طبق نقشه مارجحان زیادی برای بنگاه های سود آور قائل نیست و وجود بنگاه های راهم که سود آوریستند در کنار این بنگاه ها را بایستی "مذکوب و اصل سود آوری در اقتصاد مورد تردید است، میگوید:

"سود آوری برخی از بنگاه ها و رشته های تولید برای تکامل تولید ماحاز اهمیت عظیمی است. این سود آوری باید خواه در برنامه ریزی های ساختمانی ما و خواه در برنامه ریزی های تولیدی ما منظور شود. این در حکم الفبای فعالیت اقتصادی ما در مرحله کنونی تکامل است." (۲)

حتی مائوئیست ها، که اکنون "سود آوری" مؤسسات تولیدی سوسیالیستی را از مظاهر احیاء سرمایه داری جلوه میدهند، خود معتقدند که "در تمام تولید و در تمام رشته های سرمایه گذاری باید نهایت صرفه جوئی و حداکثر استفاده از نیروهای انسانی و منابع مادی و مالی رعایت شود و ارزش تمام شده و هزینه ها کاهش یابد و درآمد ها افزوده شود." (۳) (تکیه از ما است).

ولی مائوئیست ها، با زیر پا گذاشتن قانونمندیهای رشد اقتصاد سوسیالیستی و توسل به شیوه های آزادی واداری، در موارد زیاد این اصل را نقض کردند و از این راه لطعات جبران ناپذیری به اقتصاد (۱) برخی از اقتصاد دانان اتحاد شوروی بجای "سود" و "ارز" درآمد و یا بجای "درآمد ملی" اصطلاح "درآمد خلقی" را بکار میبرند.

(۲) استالین، مسائل اقتصاد سوسیالیسم در اتحاد شوروی، ترجمه فارسی، اداره نشریات بزبانهای خارجی، مسکو، ۱۹۵۳، ص ۷۷ و ۷۸

(۳) اسناد پلنوم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، بزبان روسی، چاپ پکن، سال ۱۹۵۸، ص ۲۹-۳۰

چین وارد ساختند. کوره های ذوب آهنی که باهدردادن نیروهای انسانی و منابع مادی به شیوه های ابتدائی و غیرفنی و غیراقتصادی، برای تامین "جهش بزرگ" در سراسر کشور، ایجاد شد و آثار مخرو به آنها بعبانه داغ تنگی براندیشه های ضد مارکسیستی مائونیست ها هنوز هم باقی است، نمونه بارز آنست. مائونیست ها به اصل ذینفعی مادی زحمتکشان به نتایج کار خود در شرایط سوسیالیسم ذینفعی مادی میبازند و آنرا از "معتقدات بورژوائی" بشمار میآورند، که گویا زمینه را برای "احیاء سرمایه داری" در کشورهای سوسیالیستی فراهم میآورند.

این ادعا از بیخ و بن نادرست و غیر مارکسیستی است. توزیع درآمد (یا محصول) بر حسب کمیت و کیفیت کار ملاک عمده توزیع در جامعه سوسیالیستی است. مارکس و انگلس و لنین بارها ضرورت رعایت این اصل را تاکید کرده اند. مارکس در "انتقاد بر برنامه گتا" میگوید که فقط در جامعه کمونیستی "هنگامی که کاربرد یگرتنها وسیله زندگی نبوده، بلکه خود به نخستین نیاز زندگی مبدل شود"، میتوان مطابق اصل "از هر کس طبق استعدادش و بر هر کس طبق نیازش" به توزیع محصول میان زحمتکشان پرداخت (۱).

تازمانیکه کار "وسیله زندگی" است و هنوز به "نیاز زندگی" بدل نشده، تقسیم بر حسب کمیت و کیفیت کار، یعنی "ذینفعی مادی" زحمتکشان به ثمرات کار خود، عامل عمده تشویق آنان برای افزایش تولید خواهد بود. لنین میگوید: "ذینفع کردن اشخاص سطح تولید را بالا میرد" (۲). جد کردن تولید از وضع مادی زحمتکشان در شرایط سوسیالیسم، امری است مصنوعی. حتی استالین که مائونیست ها میخواهند او را منکر اصل ذینفعی مادی زحمتکشان جلوه دهند، در توضیح علل پیدایش "نهضت استاخا نوی" میگوید:

"پایه ظهور نهضت استاخا نوی قبل از همه بهبودی اساسی وضع مادی کارگران است. ... وقتی هم که زندگی خوش بود کار خوب پیش میرود. از اینجا است موازی شدن عالی تولید" (۳).

جالب آنکه استالین این سخنان را درباره نهضتی میگوید که به ابتکار خود زحمتکشان برای افزایش تولید پدید آمده بود.

ذینفعی مادی در شرایط سوسیالیسم تنها انگیزه زحمتکشان برای کار و افزایش تولید نیست. انگیزه های معنوی نیز در تشویق زحمتکشان به کار بهتر و ثمر بخش تر و تولید بیشتر و بهتر نقش بسیار مهمی دارند. بر افتادن مالکیت خصوصی و استثمار، پدید آمدن مالکیت سوسیالیستی و مکراسی پرولتری، علاقه و انضباط آگاهانه توده های زحمتکش را به کار خلاق برمی انگیزد. مسابقه سوسیالیستی، که در اتحاد شوروی دامنه بسیار وسیع دارد، بر پایه چنین برخورد آگاهانه زحمتکشان به کار و تولید پدید آمده است. دولت شوروی زحمتکشان را که با شور و شوق کار میکنند و در بهبود کیفیت کار خود میکوشند، بصور مختلف، با معرفی آنان در روزنامه ها و مجلات، با اعطای نشان و مدال و غیره تشویق میکند. مردم شوروی شایسته ترین زحمتکشان را به نمایندگی انتخاب میکنند و مقامات رهبری

(۱) چون این اثر مارکس بقارسی ترجمه نشده، خوانندگان عزیز را به مطالعه بند های ۲ و ۳ فصل پنجم کتاب "دولت و انقلاب" لنین، که ترجمه فارسی آن موجود است، دعوت میکنم. در این بند هالنین به تشریح نظریاتی که مارکس در "انتقاد بر برنامه گتا" بیان کرده، میپردازد. (لنین) آثار منتخبه بزبان فارسی، جلد دوم، قسمت اول، ص ۳۴۹-۳۳۴.

(۲) لنین، کلیات بزبان روسی، جلد ۴۴، ص ۱۵۲.

(۳) استالین، مسائل لنینیسم، ترجمه فارسی، مسکو، ۱۹۴۹، ص ۷۸۲.

سازمان های اجتماعی را به آنان میسپارند.

ولی انگیزه معنوی و شور و شوق انقلابی به تنهایی کافی نیست. لنین میگوید که جامعه سوسیالیستی را "نه بر پایه شور و شوق مستقیم، بلکه به کمک شور و شوق که زائیده انقلاب کبیراست، بر پایه نفع شخصی" میتوان بوجود آورد. "در غیر این صورت به کمونیسم نخواهید رسید و دها و دهها میلیون انسان را به کمونیسم نخواهید رساند" (۱). مائونیست های ایرانی علیرغم این آموزش لنین، ذینفعی مادی را "تنگ نظری و خود خواهی بورژوائی و خرده بورژوائی" میدانند و مدعی میشوند که "بایسن معتقدات بورژوائی هرگز نمیتوان جامعه سوسیالیستی ساخت" (جزوه نامبرده ص ۲۴).

مائونیست ها، که علیرغم تمام دعاوی "انقلابی" خود از منجلا ب اندیشه های خرده بورژوائی "ساوات طلبی" بیرون نیامده اند، هنوز بی نبرده اند که جامعه سوسیالیستی تنها جامعه ای است که میان منافع فرد و منافع تمام جامعه چنان پیوند ناگسستنی پدید میآورد که جمود اندیشه دکماتیک ها قادر به درک آن نیست. هر فرد زحمتکش در جامعه سوسیالیستی، با کار بیشتر و بهتر، نه فقط درآمد بیشتر و زندگی بهتر برای خود ایجاد میکند، بلکه درآمد و سود بیشتری برای دولت و تمام جامعه بوجود میآورد. زحمتکشان شوروی نه فقط برای خود و جامعه و کشور خود، بلکه برای کمک به کشورهای دیگر نیز باید آگاهی و جانبازی تمام کار میکنند. کمک های مادی بی شائبه و بلاعوض زحمتکشان شوروی به خلق قهرمان ویتنام و بسیاری خلق های مبارز دیگر نمونه بارز این فد آکاری پرولتری است.

نقض اصل سوسیالیستی ذینفع کردن مادی زحمتکشان به نتایج کار خود، به رشد تولید پیشرفت اقتصاد لطامات جدی وارد میسازد. مائونیست های یکن، که در جریان ایجاد "کمون های خلقی" و "بهنگام" "جهش بزرگ" این اصل را بهیزان زیاد، نه تماما، زیر پا گذاردند، به رشد تولید و اقتصاد چین خسارات جبران ناپذیر وارد کردند. اینک میگوئیم "نه تماما" از این لحاظ است که مائونیست های چین، برخلاف هواداران ایرانی خود، بطور کلی این اصل را قبول دارند، و لسی شتابزدگی خرده بورژوائی آنان در جهش از مراحل تدریجی ساختمان جامعه سوسیالیستی باعث گردید که این اصل را نقض کنند. در اسناد پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین گفته میشود:

"هر قدر که توده ها شور و شوق بیشتری در کار از خود نشان دهند، همانقدر نیز حزب باید به زندگی توده ها توجه بیشتر داشته باشد. و هر قدر که حزب توجه بیشتر به زندگی توده ها داشته باشد، همانقدر نیز شور و شوق توده ها به کار بیشتر خواهد بود. نظریات کسانی که تولید را در نقطه مقابل زندگی قرار میدهند و میگویند که توجه به زندگی توده ها مانع پیشرفت تولید میشود، خطا است" (۲).

مائونیست های یکن، که میخواهند از راه کمون ها هر چه زود تر به کمونیسم برسند، قسمت قابل توجهی از درآمد دهقانان را از راه تقسیم مجانی غلات بر حسب تعداد اعضا خانواده هاتا مین میگردند. این کار باعث شد که علاقه مادی دهقانان به تولید کاهش یابد. در بسیاری از کمون ها تمام غلات به مصرف خانواده ها میرسد و برای توسعه کشاورزی چیزی باقی نمی ماند.

اختلافات فاحش میان درآمد روستائینان و شهرنشینان، به آن شدتی که اکنون در چین وجود دارد و دارای هیچگونه توجیه اقتصادی و اجتماعی نیست، باعث گریز نیروی کار از کمون ها به شهرها میگردد. هم اکنون درآمد متوسط زحمتکشان در شهرها ۶۰-۵۰ یوان بود روستاها ۱۵-۱۳ یوان، یعنی ۴-۵ بار

(۱) لنین، کلیات بزبان روسی، جلد ۴۴، ص ۱۵۱.

(۲) اسناد پلنوم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، بزبان روسی، چاپ یکن، سال ۱۹۵۸، ص ۳۹.

کمتر از شش ماه است (۱). در اسناد پلنوم ششم حزب کمونیست چین برای " مبارزه " با این پدیده ناسالم اقتصادی و اجتماعی گفته میشود: " اعضای کمیته روستا ها علاوه بر اینکه خود کار میکنند، خوشاوندانی ندارند که خانه خود را ترک گفته و از شهرها و سایر نواحی برای آنان پهل میفرستند " و " باید در میان اعضای کومون که در روستا باقی ماند ماند، به کار تربیتی پرداخت تا آنان به مقایسه های خرد مگیرانه نپردازند " (۲) پدیده است چنین " کار تربیتی " نمیتوانست مسئله را حل کند. بهمین جهت اکنون مائوئیست ها برای جبران کمبود نیروی کار در روستا ها، که بخصوص در سالهای اخیر تشدید شده است، ساکنین شهرها را اجباراً به روستا ها اعزام میدارند و در آنجا ساکن میسازند (این کار مائوئیست ها عمل سیاسی خاصی نیز دارد که مورد بحث مانیست) در چین مائوئیستی " سطح آگاهی سیاسی " نقش قابل ملاحظه ای در تقسیم درآمد ها بر حسب میزان کار دارد. کسی که برای فرا گرفتن " اندیشه های مائو " شور و علاقه بیشتری نشان میدهد، دستمزد بیشتری میگیرد و کسی که به این کار علاقه خاصی نشان نمیدهد، بعلت پائین بودن سطح آگاهی سیاسی " دستمزد کمتری دارد. این اصل حیرت انگیز را، که در واقع نوعی داد و ستد کاسبکارانه با اندیشه ها است، کسانی بکار میبرند که بیروان ایرانی آنان، شوق مادی را از مظاهر احیا سرمایه داری در شوروی جلوه میدهند. مائوئیست های ایرانی، که ذینفع کردن مادی زحمتکشان را در تولید از معتقدات بورژوازی بحساب میآورند، لابد ذینفع کردن مادی زحمتکشان را در ریختن " اندیشه های مائو " از جلوه های سوسیالیسم واقعی میدانند!

پرداخت بهره ثابت و حقوق کثرت به سرمایه دارانی که با رژیم مائوئسته دین بیوند خورد ماند، یکی از موارد ننگ آور نقش اصل سوسیالیستی تقسیم بر حسب کار است. بورژوازی ملی، آنها هم در جامعه ای که یک ربع قرن پیش در راه سوسیالیسم گام نهاده، هنوز هم زیر چتر حمایت دارودسته مائوئسته دین به استثمار آشکار زحمتکشان چین ادامه میدهد. مائوئیست های ایرانی که ذینفعی مادی زحمتکشان، یعنی درآمد بیشتر در برابر کار بیشتر و بهتر را " تنگ نظری " خرده بورژوازی جلوه میدهند، درآمد های کلان در برابر سرمایه بورژوازی " ملی " چین را در سوسیالیسم مائوئیستی بچه نحو تفسیر و توجیه خواهند کرد. مائوئیست های چین، که اکنون به زبان بخشی روش خود در توزیع درآمد های برده اند، از یک سال پیش در جهت برقراری اصل ذینفعی مادی به اقدامات ناپیگیری دست زده اند. افزایش محدود حداقل درآمد ها، تجویز اصل ذینفعی مادی در برخی رشته ها از نمونه های آن است.



چنانکه می بینیم نفی سود و سود آوری و ذینفعی مادی، که از اصول و قانونمند بهای اقتصاد جامعه سوسیالیستی است و از طرف مائوئیست ها، بویژه مائوئیست های ایرانی، از راه تحریف مفهوم واقعی این مقولات انجام میگیرد، از ریشه و اساس نادرست و غیر مارکسیستی است.

ماد شماره های آینده در باره تحریف واقعیت های اقتصادی و اجتماعی اتحاد شوروی از طرف مائوئیست ها بنظور اثبات " احیا " سرمایه داری " در این کشور سخن خواهیم گفت.

۱۰ فروردین

بحثی درباره روشنفکران

(اپورتونیسیم "چپ" و روشنفکران)

چون چپ روی در دهه اخیر بصورت عمده ترین پدیده انحرافی در جنبش انقلابی درآمده و در میان گروه های معینی از نیروهای انقلابی و اپوزیسیون و بخصوص میان روشنفکران اشاعه یافته است، در بررسی کلی خود پیرامون روشنفکران جای ویژه ای برای این پدیده در نظر گرفتیم.

چپ روی چیست ؟ چپ روی یکی از اشکال دوگانه اپورتونیسیم (راست و "چپ") در داخل جنبش کارگری است. اپورتونیسیم بطور عام به تئوری و پراتیک معینی اطلاق میشود که گرچه مدعی دفاع از منافع کارگران است، ولی عملاً با منافع واقعی زحمتکشان مغایرت دارد و جنبش کارگری را در جهت منافع بورژوازی سوق میدهد.

اپورتونیسیم "چپ" اختلاط درهمی است از " تئوری " های ماورا انقلابی و اصول و شیوه های ماجراجویانه ای که جنبش را از راه صحیح منحرف کرده با تحمیل قربانی های بیپهلو، سرانجام آن را به شکست محتمل محکوم میکند. اپورتونیسیم "چپ" از لحاظ تئوری علی الاصول بصورت دکماتیسم بورژوازی، در پراتیک به اقدامات ماجراجویانه و فتنه انگیزانه تمایل دارد و از لحاظ سازمانی در مبارزات اجتماعی به سکتاریسم میگراید.

چپ روی پدیده ای است که سابقه بس طولانی دارد. محتوی ایدئولوژیک چپ روی بر حسب شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی و ملی دستخوش تغییر است. از زمانی که اندیشه های مارکسیستی در جنبش کارگری بروز شد، چپ روی در بنه الفاظ مارکسیستی انجام میگیرد و خطر اصلی آن نیز در شرایط کنونی در همین است.

نشأ طبقاتی چپ روی

اپورتونیسیم "چپ" (مانند اپورتونیسیم راست) از لحاظ طبقاتی میبسن ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی بر حسب موقعیت طبقاتی خود، بر حسب شرایط مختلف میشوند اند هم موضعگیری چپ و هم موضعگیری راست داشته باشد. یعنی هم در خدمت طبقات زحمتکش و هم در خدمت طبقات استثمارگر قرار گیرد. خرده بورژوازی در هر دو این موضعگیری ها حتی میتواند راه افسراط در پیش گیرد. لنین در کتاب " بیماری کودکی " چپ روی " در کومونیسیم " در این باره میگوید که خرده بورژوازی

" از آنجاکه در شرایط سرمایه داری دائماً در معرض ستم بوده و غالباً زندگی با شدت و سرعت فوق العاده ای به وخامت میگراید و خود خانه خراب میگردد، لذا به آسانی به افسراط در انتقال بیگری دچار میشود، ولی قادر نیست از خود متانت و تشکل و انضباط و پایداری نشان دهد ...

(۱) مجله " کمونیست "، سال ۱۹۷۳، شماره ۱۲، ص ۹۳
 (۲) اسناد پلنوم ششم (دوره هشتم) کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، بزبان روسی، چاپ پکن، سال ۱۹۵۸، ص ۳۷

نااستواری این انقلاب بیگرمی، بی‌ثمری آن، خاصیت اینکه سریعاً به تمکین و بی‌حالی و پندار باقی تبدیل گردد و حتی نسبت به جریان‌های بورژوازی و "مدروزی" شیفتگی "بیقرار" پیدا کند - همه اینها مطالبی است که همگان از آن باخبرند (۵)

زلزل و ناپایداری از خصایص خرده بورژوازی است. نوسان میان زحمتکشان و استعمارگران، نوسان میان انقلابیگری چپ و افراط راست از مظاهر آنست. پیوستن خرده بورژوازی به فاشیسم در آلمان و یا پیوستن بخشی از روشنفکران ایران به جریان پان ایرانیستی در همین ما، نمونه‌هایی است از گرایش به افراط راست.

قشرهای مختلف خرده بورژوازی شهر و روستا مانند دهقانان، پیشه‌وران و دکاندان و روشنفکران که به جنبش کارگری وارد میشوند، نظریات و روحیات و تمایلات و شیوه‌های عمل خود را نیز وارد جنبش کارگری میکنند. منشأ انحرافات راست و "چپ" در درون جنبش کارگری از همین جا است. اگر احزاب کمونیست با این عوامل انحرافی به مبارزه جدی برخیزند، خطر انحراف راست یا "چپ" برای نهضت و احزاب بالا خواهد گرفت. مانعونه بارز آن را در چین می‌بینیم. در این کشور بحلت تسلط خرده بورژوازی در شهر و روستا نظریات و روحیات خرده بورژوازی تأثیر خود را حتی پس از انقلاب بر حزب و رهبری آن باقی‌گذارد و حزب و دولت را در این کشور از راه صحیح منحرف نمود. در کشورهای نظیر ایران نیز که خرده بورژوازی در ترکیب اجتماعی آنها سهم بزرگ دارد، خطر بروز انحرافات راست و "چپ" بسیار شدید است. اپورتونیزم علاوه بر منشأ طبقاتی دارای منشأ معرفتی نیز هست. بغرنجی‌پذیری‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، دوجوانب و متضاد و متغییر بودن آنها در واقعیت را دشوار می‌سازد.

منشأ معرفتی انحراف "چپ"

برای کسانی که به وحدت ضدین در درون پیوندها با یکدیگر پیوند یالک تکی میان پیوندهای مختلف بی‌نبرده اند، این یا آن تضاد، این یا آن جانب پیوندها، این یا آن خصلت و عنصر رزنگی اجتماعی - اقتصادی مطلق میشود. مثلاً یکسوی اصلاحات انجام شده در ایران را مطلقاً نفی میکند، دیگری به آن برارزش میدهد؛ یکسوی انقلاب را مطلق میکند، دیگری رقم را؛ یکی هدف‌های استراتژیک را مطلق میکند، دیگری هدف‌های تاکتیکی را؛ یکی راه قهر مسلح را میستاید، دیگری راه مسالمت‌آمیز را و...

برای ناظر و یا پژوهشگر عادی ظاهر پیوندها، هابیش از ماهیت آنها چشم می‌خورد، آنچه فرعی است عمده و آنچه عمده و اصلی است فرعی جلوه میکند. تقسیم کشورها بر حسب فقر و ثروت و نادیده گرفتن ماهیت اجتماعی طبقاتی آنها، قضاوت در باره روابط اقتصادی کشورها بر حسب شکل ظاهری این روابط و نادیده گرفتن سرشت این روابط، که از ماهیت طبقاتی کشورهای دارای رژیم اجتماعی متضاد ناشی میشود، از مظاهر این ظاهر بینی است.

روشنفکران نیز که از لحاظ موقعیت طبقاتی اکثراً در شمار خرده بورژوازی قرار دارند، از حاملین انحراف "چپ" در داخل نهضت کارگری هستند.

علاوه بر منشأ طبقاتی، یک عامل اجتماعی دیگر، یعنی جدا شدن کارگری از کار

(۵) لنین - آثار منتخبه بزبان فارسی، جلد دوم، قسمت دوم، ص ۲۲۴

جسمی بر امکان انحراف میان روشنفکران بی‌میافزاید - نحوه فعالیت روشنفکران (کار فکری) تمایلات ذهن گرایانه را (که خود منشأ معرفتی دارد) در میان آنان تقویت میکند. عمده‌ای از روشنفکران مجردات ذهنی ساخته‌های اندیشه خود را جانشین تجزیه و تحلیل پروسه‌های عینی اجتماعی و اقتصادی می‌سازند، از بررسی مشخص شرایط عینی مبارزه اجتماعی سر باز می‌زنند و در نتیجه بجای آنکه احکام رادیکوره واقعیت‌ها بیاورند، واقعیت‌ها را مطابق احکام ساخته‌های ذهن تحریف و مثله میکنند. دکماتیسیم مسلط بر چپ روان‌کنونی از همین جا ناشی میشود. در میان این روشنفکران لفاظی انقلابی جانشین تئوری انقلابی میشود.

فردگرایی خرده بورژوازی، که در روشنفکران شدید است، باعث میشود که برای شخصیت‌ها واقعات امارت فردی یا گروهی قهرمانان از جان گذشته نقش بیش از اندازه قائل شوند. این انحراف بصورت مختلف و حتی متضاد متجلی میشود. پرستش شخصیت‌های خودی و سرور شخصیت‌های دشمن، تمایلات گروهی در داخل سازمان‌های اجتماعی، گرایش همسای سکنارستی در داخل مبارزات اجتماعی و روحیات ناسیونالیستی و حتی شوونیستی علیه ملل دیگر در مقیاس بین‌المللی از مظاهر آن است.

اراده‌گرایی در میان روشنفکران باعث انکار نقش قوانین عینی تکامل اجتماعی و یا کم‌بها دادن به آن و بی‌اعتنائی به مراحل رشد اجتماعی و اقتصادی و نادیده گرفتن مراحل تکامل انقلاب میگردد. اقدامات جسورانه "انقلابی" بمنظور "تحریک" توده‌ها و "هسل دادن" انقلاب جانشین استراتژی و تاکتیک سنجیده انقلابی میشود و تصمیمات اراده‌گرایانه رهبران "نابغه" جانشین برنامه‌های سنجیده و علمی اقتصادی و اجتماعی میگردد. این اقدامات، که جنبه ماجراجویانه دارد و برخلاف قوانین عینی تکامل اجتماعی انجام میگردد، محکوم به شکست است. نمونه‌های آن را در اقدامات چریک‌های شهری در ایران و کمون‌های خلقی و "جهش"‌های اقتصادی مائوتسه دین در چین می‌بینیم.

ویژگی‌های چپ روی در دوران معاصر

چپ روی در مراحل مختلف بر حسب شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی و ملی ویژگی‌هایی کسب میکند. ویژگی‌های عام چپ روی در دوران معاصر چنین است:

- ۱- در نتیجه روی آوردن قشرهای وسیعی از زحمتکشان غیر پرولتری به مبارزات انقلابی، که خود معلول بحران عمومی سرمایه‌داری است، این چسب روی بصورت یک پیوندها جهانی درآمده است؛
- ۲- این چپ روی بطور عمده در لافاه الفاظ مارکسیستی - لنینیستی انجام میگردد؛
- ۳- چپ روی از چارچوب نهضت‌های کارگری خارج شده و در مواردی دامنگیر نهضت‌های صرفاً ملی و دمکراتیک نیز شده است؛
- ۴- یک کشور سوسیالیستی، یعنی چین مانوئیستی، بانبروی مادی و تبلیغاتی وسیع خود، در مقیاس جهانی این چپ روی را دامن میزند؛
- ۵- چپ روی در دوران کنونی در مقیاس جهانی خصلت ضد شوروی و در مقیاس ملی خصلت ضد احزاب مارکسیست - لنینیست یا باصطلاح احزاب "سنتی" دارد؛
- ۶- امینالیسم و ارتجاع برای ایجاد تفرقه در نهضت انقلابی در مقیاس جهانی و در

داخل هر يك از كشورها و بمنظور بي اعتبار كردن ماركسيسم - لنينيسم و كشورهاي سوسياليستي و احزاب كمونيست و كارگري، بخصوص حزب و دولت شوروي، بسا كسيل داشتن فعاليت نماي خود به داخل نهضت هاي انقلابي و مترقي، از پديده چپ روي بسود خود بهره برداري ميكنند. با اينجهت پديده چپ روي در دوران كنوني بيش از پيش خصلت آنتي كمونيستي بخود ميگيرد؛

۷- در دوران معاصر پديده چپ روي فقط با دگماتيسم همراه نيست، بلكه با روينيونيسم نيز پيوند دارد (تجديد نظر در تئوري انقلاب، تجديد نظر در اصول و قوانين عام ساختمان جامعه سوسياليستي وغيره).

اين ويژگي ها خطر عظيم انحراف "چپ" را در شرايط كنوني بخوبي نشان ميدهد. مبارزه جدي و بي اسان با تمام مظاهر آن از وظائف بسيار مهم و مبرم احزاب ماركسيست - لنينيست است.



مادراينجا به بحث اجمالي خود در باره روشنفكران پايان ميدهيم. با اينكه طمع اجمالي و تا حدودي شماتيك هر مسئله اي ميتواند كار درك آن را تسهيل كند، در عين حال خطر ساده شدن يافته ها در برخي جوانب مسئله را نيز همراه دارد. اينست كه اين بحث اجمالي را بايد فقط بمثابه يك برداشت كلي در نظر گرفت.

م. مهرداد

هزينه هاي آموزشي بر دوش خانواده ها سنگيني ميكند

برنامه عمراني چهارم، كه در اسفندماه ۱۳۵۱ پايان يافت، طرح مراحل سه گانه آموزشي: ابتدائي، راهنمائي و متوسطه، امكان ايجاد شرايط براي آموزش رايجان را در دو مرحله ابتدائي و راهنمائي پيش بيني كرده بود. ولي تا پايان برنامه چهارم نه تنها براي دورراهنما، حتي براي دوره ابتدائي نيز شرايط مساعد، آنچنان كه همه كودكان كشور بتوانند برايگان درس بخوانند، فراهم نگرديد. آموزش راهنمائي به بخش خصوصي سپرده شد. ميدان آموزش ابتدائي نيز بيشتر از گذشته جولانگاه غارتگري هاي بخش خصوصي گرديد. هم اكنون وضع چنين است كه از كل بيش از ۱۵ هزار دبستان كشور، بيش از يك سوم آن در دست بخش خصوصي است (مدارس سپاهيان دانش در اين حساب نيامده است). بخش خصوصي آموزش بيش از دو سوم مدارس راهنمائي را در دست دارد. از تعداد ۲۶۰۲ دبيران (مجموع دبيرانستانيهاي كشور كه آمار داده اند) تنها ۷۰۲ دبيران دولتي است، كه آنهم بقدر رنج به بخش خصوصي واگذار ميشود. در شهران در برابر ۲۲۸ دبيران دولتي ۲۱۷ دبيران غير دولتي وجود دارد.

برهيچكس اين واقعيت پوشيده نيست كه دولت بيش از بيش از انجام وظيفه خويش در مورد آموزش و پرورش شانه خالي ميكند و ميدان را براي مؤسسات خصوصي، كه هدف عمده آنها غارت دسترنج مردم زحمتكش و عرضه نازل ترين آموزش ممكن به كودكان و جوانان كشور است، باز ميگذارد. بعد از چهل سال كه از تصويب قانون تعليمات اجباري ميگذرد، دولت ايران نه تنها اين قانون را تاكنون اجرا نكرده است، بلكه حتي در اندیشه ايجاد شرايط مساعد براي اجراي آن هم نيست.

دستمري به آموزش و امكان استفاده از آن، بويژه براي فرزندان طبقات زحمتكش روز بروز دشوارتر ميگردد. نمونه هاي مشخصي وجود دارد كه نشان ميدهد با افزايش هزينه هاي آموزشي، كه بار آن بر دوش خانواده هاي زحمتكش مرسال سنگين تر ميشود، فقط درد و سال اخير چه توده كثيري از كودكان و جوانان از ادامه تحصيل بازمانده اند.

در تيرماه سال ۱۳۵۱، موقع نام نومي در مدارس، مردم ناگهانديدند بنگاهها خصوصي آموزشي شهر به هاي خود را بين ۲۰ تا ۵۰ درصد افزايش داده اند. هيچ علقه براي اين افزايش ناگهاني وجود نداشت. موج اعتراض مردم، كه حتي به روزنامه هاي دولتي كشيد، وزارت آموزش و پرورش را واداشت در اين زمينه "تدابيري" اتخاذ كند. پس از "مطالبات زياد" كارگردانان اين وزارتخانه به اين نتيجه رسيدند كه "مدارس ملي پاره پاره حقا و انصاف فراتر نهداده اند". آنوقت از آنها خواستند شهر به هاي تحصيلي را "بمقاوت" تخفيف دهند تا چنانكه "هيچگونه نگراني براي اولياد دانش آموزان باقي نماند".

در آنوقت مدارس خصوصي "به بيروي از منويات فرهنگ خواهانه شاهنشاه آريامهر"

۱۴۸ مدرسه ملی امسال
قانوناً گرانتر می گیرند

نرخ شهریه مدارس مثل نرخ دبازوسیب زمینی
شد است شهر مدارس یک نرخ ندارد

ولی يك دانش آموز : در حالیکه برای کلاس اول
دبیرستان سالی ۷۰۰ تومان شهریه تعیین شده،
بعضی از مدارس ملی تا چهار هزار تومان می گیرند

اولیای دانش آموزان
شهریه مدارس ملی تابع هیچ ضابطه‌ای نیستند
مدیران مدارس ملی
هر چه پول بدی می خوری!

ارزان کردن شهریه مدارس دروغ بود
شهریه این مدارس ۲۴ درصد
افزایش یافت

در بعضی از مدارس میزان

شهریه هر سال تا ۱۵۰۰ ریال

خود بخود بالا میرود!

اعلام کردند که میزان شهریه های تحصیلی را، که در گذشته نیز بر هیچ پایه ای استوار نبود، تخفیف خواهند داد. این "تخفیف" که بین ۲ تا ۲۷ درصد (۱) بود طی اعلامیه ای با اطلاع مردم رسید. ولی بزودی معلوم شد که این وعده برای "تسکین افکار عمومی" بوده است. امسال نیز موقع نام نویسی دانش آموزان، باز فریاد مردم از افزایش مجدد شهریه های تحصیلی به آسمان رفت. اطلاعات در شماره ۲۱ خرداد ۱۳۵۲ خود نوشت:

"دانش آموزان دبیرستانهای دولتی در تهران هر سال بیش از ۱۵ میلیون تومان شهریه میدهند. شهریه ۲۵۰ هزار دانش آموز مدارس غیردولتی نیز بطور متوسط ۱۵۰ میلیون تومان است. امسال در مدارس غیردولتی هرکس هرچه قدر توانسته بر میزان شهریه خود افزود است."

همین روزنامه در شماره ۲۰ تیرماه ۱۳۵۲ خود می نویسد:

"یک گروه فرهنگی که در صورت تقاضای مقامات مسئول نام آنرا در اختیار شان خواهیم گذاشت در سال تحصیلی گذشته برای کودکان ۱۸۵۰۰ ریال، برای دبستان ۲۰۰۰۰ ریال و برای دبیرستان ۲۳۰۰۰ ریال شهریه میگرفت. امسال این گروه شهریه کودکان را ۲۳۰۰۰ ریال، شهریه دبستان را ۲۳۰۰۰ ریال و شهریه دبیرستان را ۲۷۵۰۰ ریال تعیین و ثبت نام دانش آموزان را هم منوط به قبول و پرداخت این شهریه کرده است."

وقتی موج اعتراض مردم بالا گرفت، وزارت آموزش و پرورش باز پا پیش نهاد و اعلام کرد که "ترتیب کار" را خواهد داد. در تیرماه ۱۳۵۲ وزارت آموزش و پرورش برای جلوگیری از "اجحاف" مدارس خصوصی در قریحه ای انتشار داد و در این در قریحه بر پایه ساختمان بهتر و بدتر، موقعیت محلی، استفاده از وسائل بیشتر و کمتر، برخورداری از آموزگار و دبیر بهتر و بدتر، شهریه سازمانهای فرهنگی را تعیین کرد. با این اقدام، وزارت آموزش و پرورش از یکسو افزایش شهریه مدارس غیردولتی را تا ۳۰ درصد اجازه داد و از سوی دیگر بر "طبقه بندی آموزش" برای غنی و فقیر، بعنوان یک واقعیت، صحنه گذاشت. با وجود این مدارس خصوصی نرخ های دولتی را نیز برقتند و موقع نام نویسی دانش آموزان نرخ های خود را اعلام کردند.
روزنامه اطلاعات در شماره ۲۷ خرداد ۱۳۵۲ خود می نویسد:

"بعضی از مدارس ملی" از والدین بچه ها بین ۳ تا چهار هزار تومان شهریه میخواهند. تعدادی از آنها نیز شهریه تحصیلی خود را تا ۷ هزار تومان بالا برده اند."

و مجله خوانندگانه در شماره ۷ مهرماه ۱۳۵۲ خود می نویسد:

"بطور متوسط در گروههای فرهنگی هر نقطه از تهران شهریه دوره های مختلف دبستان، دوره راهنمایی، کلاس نهم و دوره دوم متوسطه از ۸۰۰ تا ۹۰۰ تومان پائین ترین است و با متعلقاتی که از طرف گروه مربوطه مطالبه میشود، میزان شهریه به ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ تومان میرسد و غالب این است که این گونه شهریه ها از روی ضوابطی که وزارت آموزش و پرورش اعلام کرده و بصورت نرخ شهریه در اختیار گروهها گذاشته شده تعیین میشود. بعنوان

مثال شهریه يك مدرسه كه پارسال ۷۰۰ تومان بود امسال باتوجه به ضوابط وزارت آموزش و پرورش ۵۲۰ تومان افزایش یافته و ۱۲۰۰ تومان شده است*

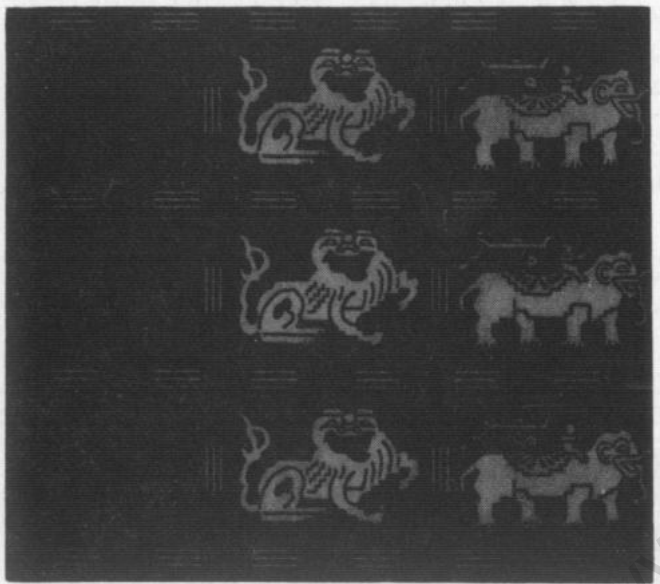
بدین ترتیب شهریه مدارس خصوصی هم اکنون بین ۸۰۰ تا ۷۰۰۰ تومان است. مدارس هفت هزار تومانی ظاهراً رسته تری دارند و مدارس ۸۰۰ تومانی اغلب با يك آموزگار و يکی دو دانشجوی ۲۰۰ تومانی، كه برای تامین مخارج تحصیلی خود تدریس میکنند، کودکان و جوانان را برای زندگی در "عصر تمدن بزرگ" آموزش میدهند. تصویر این واقعیت دشوار نیست كه پرداخت چنین هزینه گزافی برای تحصیل، نه فقط برای طبقات كم درآمد جامعه، حتی برای طبقات متوسط، كه هر کدام دو تا پنج كودك دارند، نیز ممكن نیست. هم اکنون حتی از نوشته های روزنامه های دولتی میتوان دریافت كه افزایش دائم هزینه های آموزشی چه مشکلات جانفرسائی برای خانواده های زحمتكش ایجاد کرده است. سیاست آموزشی دولت ایران در جهت تحدید هرچه بیشتر مدارس دولتی و میدان دادن وسیع به بنگاههای خصوصی آموزشی سیر میکند. دولت ایران نه تنها به اعتراض وسیع افكار عمومی علیه افزایش روز افزون شهریه های تحصیلی بی اعتناست، بلكه با دادن معافیتها مالیاتی، با حذف عوارض و ابراز كمكهای گوناگون به بنگاههای خصوصی آموزشی، آنها را همه جانبه مورد حمایت قرار داده است. فخرالدین نبوی مدیر كل آموزش و پرورش تهران میگوید:

"من کسانی را میشناسم كه تا چند سال پیش آه در بساط نداشتند و امروز می بینم هر كدام از آنها با داشتن يك مدرسه ملی میپوش شده اند." (کیهان ۱۳ خرداد ۱۳۵۱)

آموزش و پرورش ایران در بستری كه حرکت میکند، نه در سالهای نزدیک و نه در آینده ای دورتر، دورنمای بهتری را نباید نماید. راهی كه مجریان "انقلاب آموزشی" در پیش گرفته اند، نه بیسودی عمومی را ریشه كن خواهد كرد و نه شرایط لازم برای انجام خواست مبرم جامعه ما، یعنی آموزش همگانی و رایگان فراهم خواهد آورد.

نوید

دوستی و یریدنه چین و ایران



اداره نشریات زبانهای خارجی - پكن ۱۹۷۳

آیا مائوئیستها باز هم حرفی دارند؟

هر روز كه میگذرد، واقعه تازه ای برده از ماهیت واقعی سیاست مائوئیستی برمیدارد. عباس مسعودی نائب رئیس مجلس سناوند پرورزنامه اطلاعات، كه ماهیتش بر همگان معلوم

است ، سلسله مقالاتی در باره سفر خود به چین در روزنامه اطلاعات انتشار داده است . در این مقالات ، که پراست از ستایش چین مائوئیستی و رهبران مائوئیست ، عباس مسعودی از جمله گفتگوی خود را با "خوئینگ" معاون وزارت خارجه چین نقل میکند . معاون وزارت خارجه چین ضمن اظهار نظر در باره مناسبات ایران و چین از جمله گفته است :

"ما سیاست عاقلانه و متین ایران را که با سیاست جهانی چین یکسان بین میروید و علیه تجاوز و نفوذ بیگانه مبارزه سرسختانه دارید می ستاییم و یقین داریم که در شالوده هائی که در مناسبات دوستانه در کشور ما رخنه شده نتایج مفیدی در پیشرفت و تحکیم روابط مودت آمیز دولت ایران و چین در برداشته باشد ... در این روابط قطری روی داد مدت زمانی مناسبات ماوشما بحال تخلیق درآمد ولی ما پیوسته متوجه نقش ارزنده ایران بر اقتصاد و رفاه بزرگ ایران بودیم و مبارزات میهنی کشور را در سیاست خارجی با دیده تکریم و احترام می نگریستیم و اکنون که روابط دو کشور بر پایه دوستی خلل ناپذیری استوار گردیده احساسات بسیاری در دوستانه ای خاصه با توجه به سوابق قدیم ایران و چین میان دو ملت دیده میشود که ما می توانیم بر این پایه های محکم دوستی روابط دو کشور را در همه شئون بیش از پیش گسترش دهیم"

(اطلاعات ۱۴ آبان ۱۳۵۲ - تکیه ها از ماست)

ولی داستان بهمینجا خاتمه نمی یابد . اخیرا خود یکن برای ابراز وفاداری به رژیم شاه با اقدام جدیدی به میدان آمده است . از طرف اداره نشریات خارجی یکن جزوهای بتاریخ سال ۱۹۷۳ و تحت عنوان "دوستی در پرتو ایران و چین" انتشار یافته است . این جزوه حاوی دو مقاله است . یکی تحت عنوان "دوستی در پرتو ایران و چین" و دیگری تحت عنوان راه باستان و دوستی جدید - گزارش از مسافرت گروه آکرومات یکن "چین به ایران" . در مقاله نخست پس از بررسی کوتاه تاریخ "دوستی ایران و چین" در باره "دوران دوستی جدید" چنین گفته میشود :

"به این دوستی سنتی میان دو کشور پس از برقراری روابط دیپلماتیک بین چین و ایران در اوت ۱۹۷۱ بر اساس پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز - درخشندگی نوینی بخشید . طی دو سال که از آن زمان میگذرد روابط سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور چین و ایران تکامل تازه ای یافته است . بویژه آنکه متعاقب با سفرهای شاهدخت اشرف پهلوی و شاهدخت فاطمه پهلوی به کشورها ، علیا حضرت شهبانو فرح پهلوی در معیت جناب نخست وزیر امیرعباس هویدا در ماه سپتامبر گذشته به دیدار دوستانه ای از کشور ما میبرد و دوستی و احساسات ملت ایران را برای خلق چین با رغبان آورده است . این سفر شهبانو در تقویت دوستی و همکاری دو کشور ما سهم بسزائی داشت . رشد و گسترش روابط دوستانه دو کشور ما نه فقط پاسخگوی منافع مشترک دولت ما بوده بلکه با آرزوی مشترک خلق های آسیا به وحدت در مبارزه شان علیه امپریالیسم نیز وفق میدهد"

ما با خرسندی تمام مشاهده میکنیم که دلی سالهای اخیر دولت ایران و خلق آن زیر رهبری اعلیحضرت شاهنشاه آن کشور محمد رضا پهلوی در حفظ

استقلال و حاکمیت ملی خود و در حر است از منافع ملی و آبادانی میهن خود پیوسته به موفقیت های جدیدی نائل آمده اند . ایران چه در رشته های صنعتی و کشاورزی و چه در رشته های آموزش و پرورش کامیابی های بدست آورده است ؟ (تکیه از ماست)

شایان ذکر است که مائوئیستهای ایرانی در خارج از کشور کوشیدند از بخش این جزوه - که سند محکومیت آنهاست و نقاب عوامفریبی و دروغ گوئی را از چهره آنها بکنند - جلوگیری کنند . اینک آن بیروان اندیشه مائوئیست و "چگونه جسارت میکنند از انتشار آنند یسما نوشته دون جلوگیری کنند ، سنوالی است که خود آنها باید پاسخ دهند . در آنچه که مربوط به مناقض بین ایران است ، فقط این سنوالی باقی میماند که : آیا مائوئیستهای ایرانی باز هم حرفی برای گفتن دارند ؟ باز هم جرات میکنند سیاست را در ایران توجیه کنند ؟ یا اینکه بسکوت خفقان آمیز خود همچنان ادامه میدهند ؟

بدون تفسیر

چوین لای نخست وزیر چین طی مصاحبه ای با روزنامه نگار امریکائی "سالزبرگر" ، اتحاد شوروی را در سیاست خارجی به "توسعه دائمی" و در سیاست داخلی به "فاشیسم" متهم کرد .

چوین لای گفت که چین با امریکادارای "هدفهای مشترک" و "مناسبات دوستانه" است . وی از نیکرو و ضد نگاه داشتن پیمان آتلانتیک شمالی و اروپای غربی پشتیبانی کرد .

(اینقرنا شمال هراالد تریبون مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۷۳)

در باره فعالیت نخستین گروه‌های دانشجویان کمونیست ایرانی در خارج از کشور

(۲)

چنانکه در پایان بخش اول این خاطرات متذکر شدیم ام، مرتضی علوی در زمستان سال ۱۹۲۸ برای ملاقات با من به پاریس آمد. مرتضی علوی، که از تعطیلات سالیانه میلاد مسیح استفاده میکرد، تا اواسط ژانویه ۱۹۲۹ در پاریس ماند. این ملاقات و آشنائی با علوی، در زندگی سیاسی و فعالیت اجتماعی من تاثير بسيار مثبتی باقی گذاشت. در واقع پس از این ملاقات است که من وارد فعالیت سیاسی مستقیم در جبهه ایران شده ام و از لحاظ سازمانی با گروه دانشجویان کمونیست ایرانی مقیم آلمان و بطور غیر مستقیم با حزب کمونیست ایران مربوط گردیده ام.

مرتضی علوی از آن جمله افرادی بود که بمحض نخستین برخورد و گفتگو تاثير خود را در شنوندگان باقی میگذاشت. با چنان شور انقلابی، صراحت و صمیمیتی صحبت میکرد که ناگزیر شنوندگان را وادار به موضع گیری در باره خود او و مسائل مورد بحث مینمود. اطلاعات وسیع سیاسی و معلومات مارکسیستی او در محیط دانشجویان ایرانی آن زمان، که هنوز این مسائل برایشان تازه داشت، بشخصیت و کلام او برجستگی ویژه ای میداد. مرتضی مسائل مهم سیاسی و اجتماعی ایران را با چنان شریکانه بیانی میکرد و چنان منطق ساده و برای دراستدلال بکار میبرد که بی اختیار اعتماد و احترام شنوندگان را جلب مینمود. بخاطر دارم روزی در کافه دراکر (جنب عمارت سوربون) با حضور من بحثی میان او و عباس اقبال آشتیانی در باره اوضاع ایران در گرفت. عباس اقبال، که بحساب وزارت فرهنگ با مقام استادی برای مطالعات به فرانسه فرستاده شده بود، میکوشید وضع آن موقع ایران را با گذشته مقایسه نموده از آن غیر مستقیم بسود رژیم رضاشاه نتیجه گیری کند. علوی به او گفت: آقای اقبال مسئله بر سر این نیست که آیا فشار کشیدن و شمع آجین کردن آزاد پخواهان بهتر است و یا تیرباران نمودن و پوساندن آنها در زندان؟ اساس مطلب در اینست که آیا مردم ایران باید آزاد باشند و خود حکومت کنند یا استعمار خارجی و استثمار خانهای فتودال و ظلم و دواست نشاندن آنها را تحمل نمایند و بعنوان اینکه اکنون نظامی وظیفه جای سرباز نیچیه سابق را گرفته و بجای دروغ و شحنه ما مورین تا میمنت و امنیه برای سرکوب آنان بکمال ارباب فرستاده میشوند، دلخوشند و ساکت بنشینند. خوست شما لااقل در مقام مقایسه با گذشته بدو به این سؤال پاسخ گوید که آیا وضع دهقانان ایران، یعنی اکثریت مطلق مردم ایران،

بازمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه تفاوتی کرده است یا نه، و اگر جواب منفی است موضع خود را در مسئله دهقانی صریحاً بیان ننماید؛ یا شما عقیده دارید که باید دهقانان صاحب زمین شوند و از قید رژیم خانجانی رهایی یابند و یا بحکس نظر شما اینست که همین رژیم ارضی باقی بماند و نیروی دولتی نیز همچنان در خدمت اربابان فتودال و به پشتیبانی استعمار انگلستان بوده های عظیم مردم را به تحمل این وضع رقت بار وادار نماید و هرگونه جنبش مردم را سرکوب سازد. بحث در این زمینه بطول انجامید و سرانجام عباس اقبال اذعان نمود که برای تحول اساسی جامعه ایران باید رژیم فئودال سرنگون شود و زمین بین دهقانان تقسیم گردد. وقتی این مطلب مورد پذیرش اقبال قرار گرفت، چه در مورد ماهیت ارتجاعی رژیم حکومتی ایران و چه در باره لزوم استقرار حکومت ملی و دموکراتیک، در برابر استدلالات منطقی مرتضی علوی کاملاً بکام عجب نشستم. در پایان این بحث مرتضی علوی گفت: آقای اقبال، اکنون که در این مسائل توافق داریم، در برابر هر کدام از ما چه ادواری است. بویژه شما که دانشمندانی از شما هستی (ظاهراً پدر عباس اقبال کارگر کرمانه بود)، لااقل باید دانش خود را در راه بیدار کردن و روشن کردن توده های خلق بکار ببری، نه اینکه بعنوان دانشمند وادار بگوشه ای بخزید و گوشه های خود را در برابر فریاد های مردم ببندی. چند روز پس از این بحث، عباس اقبال را دیدم. گفت این جوان دانشجوی باشما ریز نافذ نیرو قدرت استدلالات و کلام پرشور، چنان تاثيری در من نمود که یکی دو روز در باره مطالب او فکر میکردم. خدا کند که بلائی بسر او نیاورد. کاش در باره مسائل اجتماعی ایران چیزهایی مینوشت و منتشر میکرد.

باری، مقصودم مختصر معرفی از شخصیت رفیق فقید مرتضی علوی، این کمونیست برجسته ایرانی بود. در معرفی او همین بس که دکتر تفراتی همواره او را به مثابه آموزگار و بهترین رفیق خود تلقی میکرد و در تذکرات خصوصی بانکارنده، اغلب از گفته های او یاد مینمود و فعالیت های او را در آلمان و اطریش و چکوسلواکی می ستود.

مرتضی بسیاری از مسائل سیاسی و سازمانی را برای من روشن ساخت. مرا از وجود گروه دانشجویان ایرانی که در آلمان با فعالیت انقلابی جلب شده بودند، آگاه ساخت؛ ولی نام هیچیک از آنها را فاش نکرد و در قبالی یکی از مسوالات من، که این گروه چند نفرند و چگونه اشخاصی در درون آن فعالیت میکنند، گفت: در شرایط فعالیت مخفی هر قدر اطلاعات در باره نام و نشان افراد دیگر کمتر باشد، خطر برای سازمان کمتر است. فعلاً من باتو در ارتباط هستم و اگر لازم شد با علامت مشخصی رفیق یا رفقای دیگری باتو ارتباط خواهند گرفت. آدرسی بمن داد و قرار شد از آن پس مکاتبات من با گروه دانشجویان کمونیست آلمان از آن طریق انجام گردد. مهمترین وظیفه من این بود که بحث در باره مسائل سیاسی و اجتماعی ایران را بمیان دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه ببرم و تدریجاً افراد شایسته ای را که آماده فعالیت سیاسی باشند بکار انقلابی جلب کنم و نیز مرتباً اخبار دانشجویی و اطلاعاتی را که از ایران میرسید، به آدرس معین شده بفرستم.

با ورود نخستین دسته های دانشجویان اعزامی دولتی، رفته رفته بر تعداد ایرانیان مقیم شهرهای مختلف فرانسه و از جمله پاریس و گرنوبل (محل تحصیل نگارنده) افزود و میشد و امکانات بیشتری برای کار سیاسی در میان آنان بوجود میآمد. اکثر دانشجویان اعزامی از طبقات متوسط اجتماع ایران بودند و تمایل به افکار ترقی خواهانه در میان آنان کم نبود. ولی از طرفی بمناسبت همین منشأ طبقاتی و ازسوی دیگر بعلمت اینکه از لحاظ مالی (خرج تحصیل) وابسته به سفارت ایران و اداره سرپرستی بودند و نیز تاجد معینی تحت تاثير عوامل فریبی های نخستین دوران رژیم رضاشاهی قرار داشتند؛

در برابر افکار انقلابی از خود دو دلی و تردید نشان میدادند و اکثر آنها هم که نظرا این اندیشه ها را می پذیرفتند ، از کار عملی سیاسی شانه خالی میکردند . در عین حال اداره سرپرستی و سفارت ایران نیز بیکارنشسته بودند . اسمعیل مرآت (رئیس اداره سرپرستی) و علاء وزیر مختار ایران ، که هر دو از سرسیردگان پروپاقرص امپریالیسم انگلستان و رژیم رضاشاهی بشمار میرفتند ، با دادن انواع اشیا زات مالی و تحصیلی ، برخی از دانشجویان را بحالین خود تبدیل نموده آنها را به خیرچینی در محیط دانشگاهی ترغیب میکردند . اداره سرپرستی به کمک پلیس و کارمندان مؤسسات فرهنگی فرانسه مکاتبات ، رفت و آمد و مرادوات دانشجویان راحت نظر گرفته بود و بدینسان میکوشید تا از رسمسوخ " افکار مخرب " در میان دانشجویان جلوگیری بحمل آورد .

در چنین شرایط اجراء وظیفه ای که بمن واگذاشته بود ، دشوار نبود . من خود در کارهای سازمانی تجربه ای نداشتم و چون دست تنهام بودم ، کوشش های اولیه نتیجه زیادی بیارنمایورد . ولی با وجود این دلسرد نمیشدم و از هراهمکاری برای کشاندن مباحثات دانشجویی بمسائل سیاسی روز ایران استفاده میکردم . این مباحثات ، که اکثراد ر کافه مرکزی شهر گرونیول بدور یک پیاله شیر قهوه انجام میگرفت و گاه بصورت مناظرات جدی در میآمد ، این فایده را در برداشت که ضمن اظهار نظر درباره مسائل مختلفه ، دانشجویان را وادار به موضعیگیری واستدلال میکرد و خود بخود آنها را به اندیشیدن در امور سیاسی واجتماعی کشور وامیداشت . تدریجا دوجناح متمایز فکری بین دانشجویان ایرانی مقیم گرونیول مشخص گردید . از یکسو جناح هواداران نظام موجود و ازسوی دیگر جناح دانشجویان ضد استعمار و مخالف رژیم دیکتاتوری . اکثریت دانشجویان (در آن هنگام تقریبا ۶۰ نفر دانشجوی در شهر گرونیول تحصیل میکرد) در جهت اخیر اظهار نظر میکردند و فقط عده معدودی از اشراف زادگان ، مانند علی امینی (تخت وزیر سابق) و برادرانش و هرمز بیرنیا (سر مشیرالدوله) و همچنین وابستگان به سفارت ایران و اداره سرپرستی ، از قبیل عبداله ریاضی (رئیس کنونی مجلس) و غلامرضاکیان (استاد کنونی دانشگاه وکیل و وزیر سابق) ، علنا از نظم موجود طرفداری میکردند . البته این افکار هنوز ناپخته و بی شکل بود و گرایشهای گوناگون در آن راه داشت ، ولی نفس خود پدید برای فعالیت من راهنمای پرهشانی بود ، زیرا جهت اصلی کوششهای تبلیغی را نشان میداد و بدینوسیله تدریجا تشخیص آماده ترین و شایسته ترین افراد را امکان پذیر میساخت . چنانکه بعمر توانستم برای کسبار تبلیغی وسازمانی متحدین و همکاران نسبتا جازمی تهیه کنم . اگرچه برخورد این افراد نسبت به مارکسیسم و سوسیالیسم هنوز جنبه فضل فروشانه و روشنفکرانه داشت و گاه تردیدها و دودلی هائی در مورد این یا آن مسئله در میان آنها راه می یافت ، معذک یآوری آنها در انجام پاره ای امور مربوط به وظیفه من بسیار سودمند بود . در واقع بوسیله این دوستان اطلاعات بسیاری در مورد شیوه کار اداره سرپرستی ، دستورهای سفارت ایران راجع به دانشجویان و سیاستی که در باره آنها ، در ارتباط با مقامات فرانسوی ، اعمال میشد ، بمن میرسید و نیز برخی از اقدامات که برای انجام وظایف سازمانی محول شده بمن لازم بود و از لحاظ پنهان کاری مصلحت نبود مستقیما به آن مبادرت ورزم ، بوسیله آنان انجام میکردید .

مکاتبه بارقهای برلین مرتبا ادامه داشت و در باره مسائل مهم رهنمودهای لازمه بمن میرسید و این خود برای پیشرفت امور کمک موثری بود . اکثر این نامه ها به آدرس شخصی بنام " داراب " ارسال میگردد و نامه هائی که بمن میرسید ، اغلب به امضا و خط مرتضی علوی و گاه با امضا " داراب " بود . من گمان میکردم داراب نام مستعار مرتضی علوی است ولی بعد ها در ایران بوسیله دکتر ارانسی دانستم که امضا مزبور از آن شخص دیگری بوده است از اهل گیلان ، که بنا بگفته دکتر ارانسی ، وی از لحاظ تئوری مارکسیسم - لنینیسم مطلع ترین افراد گروه دانشجویان برلین بشمار میرفته و ظاهرا مرتضی

علوی و دکتر ارانسی بدوا بوسیله او به کمونیسم گراشده اند (۳) .

در اواسط سال ۱۹۳۰ برای نخستین بار نامه ای به امضا تقی ارانی از برلین رسید ، که من آنرا باز تا مدت یکی از نامه های مستعار مرتضی علوی می پنداشتم ، ولی بعدا دانستم رفیق دیگری است که بجای مرتضی علوی ما هم مرمکاتبه با من شده است . یاری ، رفقا بوسیله این نامه بمن اطلاع دادند که در میان دانشجویان اعزامی دو دانشجو ، یکی بنام رضارادمنش و دیگری قتاحی ، به فرانسه آمده اند که لازمست هرچه زودتر با آنها ارتباط برقرار نمایم . چون صلاح نبود مستقیما به اداره سرپرستی مراجعه کنم ، آدرس آنها را ، بوسیله یکی از دانشجویانی که با من همکاری داشت ، بدست آوردم . بمحض یافتن آدرس نامه ای به رفیق رادمنش ، که در شهر کان تحصیل میکرد ، نوشته سرپسته بوی اطلاع دادم که از جانب رفقا توصیه شده است که با هم مربوط شویم . بزودی پاسخ نامه رسید و در تابستان همان سال ملاقات در شهر گرونیول دست داد و قرارهای لازم باوی گذاشته شد . اما چون قتاحی در دبیرستان تورن (واقع در استان آردن) تحصیل میکرد و میدانستم که بدستور اداره سرپرستی ، نامه های محصلین دبیرستان را بدو بازمیکند و میخوانند ، ناگزیر از آن بودم که برای ارتباط باوی خود سفری به تورنون بکنم . این مسافرت بمعیت یکی از دانشجویان همکارانجام یافت .

ملاقات با قتاحی بخودی خود مهم نیست ، زیرا این شخص پس از مراجعت به ایران در لجن زار خیانت و همکاری با پلیس غلغله ، بطوریکه حتی در محاکمه ۵۳ نفر ، دادستان به اظهارات او در شهر بانی علیه برخی از شهین و از جمله علیه نگارنده استناد نمود . ولی این ملاقات موجب شده که من برای نخستین بار با عبدالحسین نوشین ، که بهمان دبیرستان برای آموختن زبان فرانسه فرستاده شده بود ، آشنا می یافتم و از افکار ترقی خواهانه وی آگاه شدم و ازسوی دیگر ارتباط با قتاحی حوادتی پیش آورد که اداره سرپرستی و سفارت ایران به فعالیت سیاسی من بی برد و مشکلات زیادی در کار آینده ما ایجاد نمود .

داستان از این قرار است که قتاحی برای تأمین ارتباط مرتب بین ما و ارسال مطبوعات و کتب کمونیستی که در آن هنگام در تورنون فروخته نمیشد ، آدرس خود را پست رستانت تورنون معین نمود و قرار شد نامه ها ونشریات و کتب به این آدرس فرستاده شود و وی آنها را به نوشین نیز برساند . من نیز پس از مراجعت به گرونیول مرتبا باوی مکاتبه کرده کتب و نشریات حزب کمونیست فرانسه را بهمان آدرس برای وی میفرستادم . ظاهرا قتاحی دو هفته یا بیشتر به پست رستانت مراجعه نکرده بود و در نتیجه اداره پست که میدانست خارجیان مقیم این محل کوچک در شهاده دبیرستان آنجا تحصیل میکنند ، بسته مطالبه نشده را به دبیرستان میفرستد . مدتی مدتی هم بنا بر دستوری که داشت ، قتاحی را خواسته در حضور او بسته

(۳) بطوریکه از دکتر ارانسی شنیده ام ، احمد داراب در مراجعت به ایران (ظواهر سال ۱۳۱۰) بازداشت شد موحت شکتم قرار گرفته و برخی اطلاعات به پلیس داده و پس از هفت یا هشت ماه مرخص شده است . نظردکتر ارانسی این بود که احمد داراب فقط ضعف بخرچ داده ، ولی خیانت نکرده است ، زیرا مثلا نام کسانی را که در برلین با او همکاری سیاسی داشته اند ، از جمله خود دکتر ارانسی را فاش نساخته و در باره نگارنده نیز اطلاعی به پلیس نداده است . احمد داراب پس از رهائی از زندان به کمک غلامحسین قوهو (که در آلمان او را در دوران تحصیل میشناخسه) در وزارت دارائی کار گرفته بود . پس از انتشار نخستین شماره دنیا ، روزی که به همراه دکتر ارانسی برای کاری بوزارت دارائی میرفتیم ، او را در خیابان دیدیم . ارانسی مرا به او معرفی کرد . وی با گرمی دست مرا فشرد و به دکتر ارانسی گفت مجله دنیا را خواندم ، تیریک میگویم . این مجله در آنساز است . پس از آنکه او رفت ، دکتر ارانسی کمی ناراحت شد و گفت ما در آن مجله دنیا را پیش پلیس فاشی سازد . حوادث بعدی نشان داد که چنین اطلاعی هیچگاه بهشهربانی داده نشده و بهمین دلیل مجله دنیا نیز تا دو سال بدو و قفا انتشار یافت و فقط طی جریان ۵۳ نفر ما هیت مجله دنیا برای پلیس روشن شده است .

را باز کرده ، چون اسم و آدرس من نیز در پشت آن نوشته بود ، کتابها را ضبط و عینا بضمیمه نامه ای به اداره سرپرستی میفرستد . شرح جریان رفاقتی خود بین اطلاع داد و اظهار تکرانی نمود . من نیز بلافاصله ارسال کتب و نشریات را قطع کردم . چندی نگذشت بخشنامه ای محرمانه به دانشجو یسان دولتی مقیم گروتول رسید ، که ضمن آن اداره سرپرستی ، آنها را از "معاشرت با ایرج اسکندری که دارای افکارخانه برانداز اشتراکی است" بجز رد داشته دستور داده بود که هرگاه نشریاتی از ایشان قبیل به آنها رسید "نخوانند" | به اداره سرپرستی پاریس میفرستند . ولی چند نفر از دانشجویان ترقیخواه ، که از خواندن این بخشنامه سخت برآشفته بودند ، با وجود تاخیر سرپرستی در محرمانه نگاه داشتن آن ، بمحض وصول ، نسخه های ازان بخشنامه را در اختیار من گذاشتند و بحکس سر میزان همکاری و همبستگی خود با من افزودند . بی مناسبت نیست تذکرشوم که پس از شهریور ۱۳۲۰ و تا سپس حزب توده ایران ، قاضی مکررا برای عضویت در حزب توده ایران کوشش کرد و چون خیانت او در جریان دادرسی ۵۳ نفر آشکار شده بود ، تقاضا هایش پذیرفته نشد . سپس وی امتیاز روزنامه ای بنام "دماوند" گرفت و در نخستین شماره های آن ، عکس بخشنامه "اداره سرپرستی را ، بگمان برنده سازی علیه من ، منتشر ساخت . با خاطردارم که در روزنامه رهبر (ارگان مرکزی حزب) پاسخ دندان شکنی به او داده نوشته ام که وجود چنین بخشنامه ای از جانب سفارت ایران نه تنها اتهامی نیست ، بلکه ماهه افتخار من است . وی دیگر دم فرصت و در پی بند دوست ها و نگاه معاملات ملکی خود رفت .

در ژانویه ۱۹۳۱ ضمن نامه ای ، رفق ازالمان بمن خبر دادند که بزودی کنفرانسی از محصلین انقلابی ایران در اروپا " در شهر کلن تشکیل میشود و لازم شمرده بود ند که من نیز در آغاز فوریه خود را به نقطه مهمی در شهر کلن معرفی نمایم ، تا ترتیب شرکت من در کنفرانس داده شود . با وجود مساعی فراوانی که من برای مسافرت به آلمان و شرکت در کنفرانس بکار بردم ، شهرتانی فرانسه بدین ذکر هرگونه دلیل با مساجت شکست انگیزی از ویزا دادن بمن سر باز زد . ناگزیر مراتب رابه رفقان نوشته بیا تا سف با سفارت آلمان مسافرت به آلمان غر خواستم . بعد ها معلوم شد که سفارت ایران در آلمان ، بنحوی که بر من روشن نیست ، از تدارک آن کنفرانس مستحضر شده مراتب رابه سفارت ایران در پاریس اطلاع داده و سفارت نیز از پلیس فرانسه خواسته است که از دادن هرگونه ویزا به دانشجویان ایرانی برای مسافرت به آلمان خود دری نماید .

پاری ، در اوایل ماه فوریه ۱۹۳۱ کنفرانس دانشجویان انقلابی ایران در شهر کلن تشکیل گردید و یک سلسله تصمیمات سیاسی و تشکیلاتی اتخاذ شد . در پایان کنفرانس اعلامیه ای " خطاب به محصلین ایرانی توده ، دهاقین و کارگران و عموم هموطنان آزاد یخواه ایران " تصویب رسید که در جریان ماه فوریه چاپ و منتشر شد . در اعلامیه مزبور پس از بیان وضع توده های زحمتکش و تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی و اقتصادی آن زمان ایران ، از جمله خطاب به دانشجویان چنین گفته شده بود : (۵) " محصلین ایرانی | | در دنیا امروز در تمام ممالک زبردست هر جا که نهضت آزادی بر بنیاست محصلین با عشق سرشار و شور انقلابی برای تحصیل آزادی و مبارزه با تسلط اجنبی عمل آورده ، مقام رهبری را در راهستند . . . ایران ماهیم بیک ملکتی است زبردست و عقب مانده که تحت تسلط اجنبی است . شایسته محصلین ایرانی نیست که از تاثیر نهضت آزادی که در ایران امروزه دامن میزند کنار جوئی نموده ، یا آنکه عامل ارتجاع باشند . منظور حکومت جابرانه رضا خان اینست که از بین شما هابرای خود مزدور و غلام بچه تهیه نماید . ثابت کنید که شما هاسریاز آزادی

(۵) عین عبارات اعلامیه از روی متن اصلی که در دست است نقل شده است .

هستید نه غلام ارتجاع . توده زحمتکش ایران که امروز برای مبارزه با اصول غارتگری فئودالیزم و تسلط اجنبی با خون خود بازی مینماید هر محصل باشرفی را که حاضر است صادقانه در راه آزادی قدم بزند با آغوش باز میپذیرد "

در پایان اعلامیه چهار شعار زیرین داده شده است :

محو باد حکومت استبدادی رضا خان و تسلط ملاکین |

محو باد اصول فئودالی و تسلط امپریالیسم انگلیس |

زنده باد انقلاب زحمتکشان ایران |

زنده باد جمهوری کارگران و دهاقین ایران |

این اعلامیه ، که نسخه های متعددی ازان در مدت کوتاهی برای من فرستاده شد ، در میان دانشجویان ایرانی بسرعت پخش گردید و مباحثات پرشوری را بین دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه برانگیخت . اداره سرپرستی و سفارت بدست ویا افتادند و اعمال و جاسوسان آنها از هر طرف بحسرت در آمدند تا " مقصران مقصرین " را بشناسند و بوسیله دستگاه پلیس فرانسه مورد تعقیب قرار دهند . ولی چون این اوراق به آدرسهائی که من قبلا تهیه کرده فرستاده بودم ، هم از شهرهای مختلف فرانسه ، و هم از آلمان و بلژیک و سوئیس برای دانشجویان ارسال میشد ، برای پلیس فرانسه و سفارت ایران امکان آنکه فرد مشخصی را متهم سازند نبود ، بویژه آنکه برای دانشجویان گروتول و بنام خود من نیز اعلامیه ها از کشورهای خارج رسیده بود . و بنا بر این سو " ظن اداره سرپرستی و سفارت ایران نسبت بمن و چند نفری که در این مورد همکاری کرده بودند ، برای پلیس فرانسه بی دلیل مینمود .

بنابر تصمیم کنفرانس کلن اعتراض نامه ای علیه بازداشت و شکنجه زندانیان سیاسی به زبانهای فرانسه ، انگلیسی و آلمانی برای تمام جراید اروپا فرستاده شده بود ، که گمان میکنم در روزنامه اومانته پاریس نیز چاپ و منتشر گردید .

انتشار روزنامه " پیکار " (نخستین شماره ۱۵ فوریه ۱۹۳۱) که از طرف گروه کمونیستهای ایرانی در آلمان مخفیانه اداره میشد ، خشم سفارت ایران و اداره سرپرستی را برانگیخت ، بویژه پس از آنکه نام برخی از جاسوسان سفارت ایران بوسیله " پیکار " افشا گردید و برده از روی اقدامات ضد انسانی اداره سرپرستی نسبت بدانشجویان برداشته شد .

بیش از پیش احساس میکردم که اعمال من تحت مراقبت پلیس فرانسه قرار گرفته است . بهمین جهت حتی المقدور از آدرسهای دیگری برای دریافت نامه و نشریات از آلمان استفاده مینمودم و نیز به شهرهای دیگر فرانسه ، از جمله لیون ، ماری و من پلیر و دهکده های آلپ مسافرت کرده نشریات را ازان نقاط میفرستادم و یا مسافرت برخی از دوستان نزدیک ، بویژه فرانسویان را بدین منظور مورد استفاده قرار میدادم .

کار بالا گرفته بود . انتشار و توزیع مرتب " پیکار " شور و هیجانی در میان جوانان دانشجو ایجاد نموده بود . برخی از اعمال سفارت انگشت نماشده مجبور بودند از شهر محل اقامت خود نقل مکان کرد . بپاریس بروند ؛ دانشجویان با اجرات و جسارت بیشتری نسبت به اقدامات اداره سرپرستی اعتراض میکردند . اداره سرپرستی هم برای اینکه زهر چشمی از دانشجویان بگیرد و آنها را سر جای خود بنشانند ، بوری تحصیلی چند نفر را با سر و صد اقطع کرده برخی از آنها را به ایران روانه نمود . ولی عین این اخیسار در شماره بعدی " پیکار " انعکاس می یافت و بیشتر اداره سرپرستی را دچار حیرت و گیجی مینمود .

سرانجام روزی احتضاریه ای از اداره شهرتانی فرانسه برای من رسید . بدستها بود که رفقهای فرانسوی در این مورد بمن هشدار باشد داده بودند و بنا بر این برایم غیر منتظر نبود . هنگامیکه وارد اطلاق کار آگاه شدم ، بلافاصله تعدادی نشریات فارسی که روی میز بود جلب نظر مرا کرد و دانستم که

موضوع بازجویی از چه مقوله است ، ولی خود را بنادانی زده باخونسردی گفتم : با کمال تعجب احضار ما^ک در ریاضت کرده ام . گمان میکنم اشتباه شده باشد ، زیرا تاکنون مرا با شهروانی سروکاری نبوده است . کارآگاه مرا برانند از کرده گفت : گذرنامه خود را بدهید . وقتی گذرنامه مرا دید که در صفحه اول آن نوشته بودند " پرنس ایرج اسکندری " ! خود را جمع و جور کرده با ادب تمام گفتم : خواهش مندم بفرمایید بنشینید و سپس مدتی بیرونده ای را که در پیش داشت زیر و رو کرد . و باز یکبار دیگر سؤال کرد : شما خود آقای اسکندری هستید ؟ وقتی جواب مثبت شنید ، برخاست و با معذرت گفت : چند دقیقه تا مهل کنید ، بر میگرم ؛ و از اطابق خارج شد . وقتی در بسته شد ، دزدانه نظری به مطبوعات فارسی روی میز انداختم . روی برجسپ آدرس نام عبدالله ریاضی (رئیس کنونی مجلس) نظر مرا بخود جلب کرد ، معلوم بود که بنا به معرفی سفارت ایران ، وی یکبارگی را که به آدرسش از آلمان رسیده بود ، به شهر ری تحویل داده و یا شاید از اداره سرپرستی برای پلیس فرستاده شده بود .

باری ، موهمن مراجعت کرد و این بار با احترام تمام گذرنامه را بمن داد و گفت : ببخشید ، ظاهراً اشتباهی رخ داده است ، ولی اجازه بدهید چند سؤال از شما بکنم . منم جواب دادم البته مختارید ، ولی توجه داشته باشید که من ساعت ۱۰ باید به دانشکده بروم و وقت زیادی ندارم . سؤال کرد : این روزنامه هارا (اشاره به مطبوعات فارسی روی میز) شما می شناسید ؟ نظری انداخته گفتم : بله می شناسم ، زیرا برای منم میرسد . گفتند رکجا چاپ میشود چه اشخاصی آن را چاپ میکنند ؟ از چه قبلی نظریاتسی در آن اشاعه میدهند ؟ گفتم محل چاپ روزنامه " پیکار " و آدرس رد اکیسیون در بالای خود روزنامه نوشته شده است ، ولی از مجموع مطالبی که در آن درج میشود ، اینطور استنباط میکنم که آنها با رژیم موجود در ایران موافقت ندارند ، از اینکه آزادی عقیده و نوشتن و انتخاب کردن وجود ندارد ، ناراضی هستند و میگویند باید رژیم فتوالی لغو شود و از جمهورییت هم طرفداری میکنند . ولی چه اشخاصی این مطالب را مینویسند ، بر من مجهول است . گفت : این حرفها که بد نیست . کشور ما هم جمهوری است ، پس چرا سفارت ایران مدعی است روزنامه " پیکار " تبلیغ کمونیستی میکند ؟ گفتم آن را باید از خود سفارت پرسید ، لابد ترجمه ای هم از این روزنامه هارا برای شما فرستاده اند ؛ خودتان میتوانید قضاوت کنید . گفت : نه ، ترجمه تمام روزنامه هارا نداده اند ، فقط برخی مطالب که در باره شاه ایران نوشته شده ، ترجمه کرده ، برای وزارت خارجه فرستاده و تقاضای تحقیق کرده اند و ادعا میکنند که شما در توزیع این نشریات دخالت دارید . لیخندی زده گفتم : رسیدگی به این ادعا آسان و دلیل نادرستی آن موجود است ، زیرا نشریات در آلمان چاپ میشود و از خارجه به آدرس دانشجویان از جمله خود من میرسد ، بنابراین چنین ادعایی که گویان یا اشخاصی دیگری این نشریات را توزیع میکنند ، خنده آور است . گفت : پلی ، درست است . برای ما هم این ادعا تعجب آور است و اصولاً بفرض اینکه محتوای نشریه کمونیستی هم باشد و کسانی هم در فرانسه آن را برای دیگران بفرستند ، بنا به قوانین جاری فرانسه جرم تلقی نمیشود و قابل تعقیب هم نیست ، ولی يك سؤال برای ما میماند و آن اینست که : چرا سفارت ایران با شخص شما مخالف است ؟ گمان نمیکنید ملاحظات سلمه ای و خانواده ای در بین باشد ؟ سؤال مضحکی بود و در عین حال نشان میداد که عنوان " پرنس " گذرنامه من کار خود را کرده است و ادعای سفارت ایران در مذهبیه که آنها از عنوان پرنس دارند ، نمیگنجد و یارو بدون اطلاع از انقلابیوتی که در ایران نصیب عنوان شاهزادگی شده است علی آید راهم شهری انگاشته مرا هم در ادعا اعضا " خاندان سلطنتی قاجار ، که دولت فرانسه علی رغم سیاست انگلستان مورد پناه قرار داده بود ، بحساب میآورد ! کارآگاه سکوت مند مراحل بر موافقت نمود و گفت : البته شما مختارید که به این سؤال پاسخ نگویند . مطلب برای ما روشن است . از این زحمتی که بشما داده ایم ، معذرت میخواهیم ؛ و برخاست و با گرمی دست مرا فشرد .

چندی از این بازجویی نگذشته بود که خبر توقیف " پیکار " و تبعید مرتضی علوی بمن رسید . رفقا نوشته بودند که فرزین ، سفیر وقت ایران در آلمان ، تحت این عنوان که مند رجات روزنامه " پیکار " توهین به پادشاه ایران است ، از مقامات آلمانی خواسته بود که از انتشار این روزنامه جلوگیری نمایند . از سوی دیگر چون بنابه دستور رضاشاه کلیه کارشناسان آلمانی که در ایران کار میکردند ، برکنار شده و برخی از قرارداد های اقتصادی و مقاطعه کاریهای آلمانی منسوخ شده بود ، دولت آلمان ، با اینکه ناشر روزنامه یکتفر آلمانی (دکتر کارل وینر Dr. K. Wehner) و قانونتقاضای دولت ایران مردود بود ، مصلحت خود را در این دیده بود که برای ارضای دولت ایران روزنامه " پیکار " را توقیف نمود ، مرتضی علوی را تبعید نماید . ولی کار به این سادگی نگذشت . جرایم دموکراتیک آلمان ، بویژه روزنامه " برلین ام مورگن " (Berlin am Morgen) مقالات شدیدی علیه رضاشاه و رژیم ایران منتشر کرده . دولت آلمان را حتم به خوش خدمتی نسبت به " دیکتاتور شرق " نموده لغو توقیف " پیکار " و بازگشت علوی را به آلمان خواستار شدند . فرزین یاد داشت دیگری به دولت آلمان داده تقاضای تعقیب این روزنامه را نیز نمود . البته کار آسان نبود ، زیرا هنوز محاکم و قضات آلمانی استقلال داشتند و از اختیارات قانونی معینی برخوردار بودند ، و دولت آلمان بایک جنبش بسیار نیرومند طبقه کارگر دست یگریان بود . رفقا مرتضی امراد رجریان وقایع قرار میدادند . از این پس نامه های منضماتی ارانی بود و مسرتضی علوی نیز که به وین رفته بود نامه ای بمن نوشت و مرا از جریان تبعید خود مستحضر ساخت . در این نامه بویژه توصیه های موگندی بمن شده بود که تا سرحد امکان اقدامات خود را پنهانی انجام دهم و از هسر علی که بتواند بهانه ای بدست دولت ایران برای اخراج من از فرانسه بدهد ، بپرهیزم .

چند ماهی نگذشت که روزنامه " نهضت " (که ناشر و سرد بیرونسنو آن یکتفر آلمانی بنام " اریش رینکا " (Erich Rinke) بود ، بین دانشجویان توزیع شد . (مارس ۱۹۳۲) . در شماره اول این روزنامه خبری تحت عنوان " توهین " به اعلیحضرت شاهنشاهی بمضمون زیر منتشر شده بود :
" بطوریکه جرایم آلمانی خریدند ، بالاخره محکمه بدایت برلین برای محاکمه مدیجر جدید آلمانی " برلین ام مورگن " و چند نفر دیگره اسم " توهین " به شاه ایران تصمیم قطعی اتخاذ نموده است و در آتیبه نزد یکی محاکمه شروع خواهد کردید . از قرار اطلاع حاصله جریده فوق الذکر محافل ایرانی مصمم هستند برای بیعت نظریات خود تمام اسناد و مدارک لازم را به محکمه ارائه بدهند . جرایم آلمانی شروع این محاکمه را با کمال کجاوی تلقی می نمایند ."

شرح جریان این دادرسی ، که در چهارم آوریل ۱۹۳۲ در برلن آغاز شد ، مفصل است و از حدود این نوشته خارج میشود . این نکته شایان توجه است که برخلاف انتظار سفارت ایسرا ن جریان دادرسی مدیجر محاکمه رضاشاه و رژیم ایران گردید . رفقای مانه تنها فاکت های غیر قابل انکاری را از وضع قرون وسطائی مردم زحمتکش ایران ، از استبداد رژیم حکومت مطلقه رضاشاه ، باز داشت ها ، شکست ها ، اعداها ، بیقانونی ها و فساد و تباهی رژیم در برابر دادگاه گسترده ، بلکه از شهادت فرخی یزدی مدیجر طوفان ، که در دوره ششم قانونگزاری نماینده مجلس بود و در روزهای آخر آن دوره نطق مفصلی علیه بیدادگری رژیم نموده و از ایران بنحو اسرار آمیزی گرفته و به آلمان رسیده بود ، استفاده شایانی نمودند . شهادت وی ، مانند نماینده مجلسی که برای حفظ جان خود مجبور بجلائی وطن شده است ، تأثیر فراوانی در دادگاه نمود . پس از شور کوناه ، دادگاه حکم برائت کلیه متهمین را صادر نمود و رئیس دادگاه به خبرنگاران گفت : " بهترین دستور تبعید مرتضی علوی از بیروس نیز لغو گردد ."

با وجود کوششهای مقامات دولتی آلمان برای جلوگیری از نشر اخبار این دادرسی ، بیروزی " پیکار " و شکست شاه در تمام مطبوعات آلمان منعکس گردید . تیمورتاش (وزیر ربار) ، که در اروپا بود و از

تزد يك جریان داد رسمی راصت نظارت داشت، پس از صد و هجده روز که دادگاه فوراً به ایران بازگشت. آنچه پیشتر اورا برآشفته ساخت، اعلامیه ای بود که هنگام اقامتش در پاریس به زبان فرانسه انتشار یافت و ضمن آن جنایات گذشته و از قبیل آدم کشی هایی که در زمان استانداری خود در گیلان مرتکب شده بود، هنگام نزد يك او امیرالایم انگلستان، مسئولیت مهم او در اختیارات آزاد یبهای دموکراتیک در ایران و همچنین بی عصمتی ها و رسوائیهای که در سمت وزارت دربار پهلوی بیار آورده است، بر ملا شده بود.

چیزی نگذشت از ایران خبر رسید که وزارت دارائی پنجاه و چهار تومان ماهانه مراجع کرده است (۵). بمسافرت ایران در پاریس نامه ای نوشته به این تصمیم غیر قانونی دولت اعتراض کرده تسو ضمیم خواستم. جوابی از "اعلان" وزیر مختار ایران رسید که نوشته بود: درباره حقوق خودتان باید به ایران مراجعه کنید و کاری از سفارت ساخته نیست. بعد ها که به ایران رفتم و به اسناد پیونده خود در وزارت دارائی مراجعه کردم، معلوم شد که تیمورتاش در بازگشت خود به ایران، شخصاً دستور داده است که حقوق مرا قطع کنند. چون تیمورتاش مرا شخصاً نمیشناخت، مسلم است که سفارت و اداره سرپرستی مرا عامل اساسی اقداماتی معرفی کرد مانند که در فرانسه جریان داشت و بویژه مرانویسند اعلامیه ای که علیه شخص تیمورتاش منتشر شده بود، گزارش داد مانند.

شرح اینکه مدت یکسال با قطع حقوق چگونه در فرانسه زمينه ام، نیازی به نوشتن ندارد. فقط باید بگویم که فشار مالی مرا مجبور ساخت که هنوز رساله دکترای خود را دفاع نکرده به ایران مراجعت کنم. رفع این نقیصه تحصیلی فقط در سال ۱۹۴۸، هنگام اقامت مجدد در فرانسه میسر گردید.

در جریان آخرین سال دانشجوییم در فرانسه، چند شماره مجله "ستاره سرخ" که در وین چاپ میشد، بوسیله مرتضی علوی بمن رسید و توزیع شد. این مجله دیگر یک نشریه دانشجویی نبود، بلکه بصورت یکی از ارگانهای حزب کمونیست ایران منتشر میشد و جنبه تحلیلی و تئوریک سیاسی داشت و تقریباً میتوان گفت که نقش کمیونی مجله "دنیای رابعهده گرفته بود. روزنامه "بیکار پس از توقیف در آلمان طی سال ۱۳۱۱ چند شماره بصورت پلی کپی در شهر وین چاپ و منتشر شده است، ولی در آن هنگام من دیگر به ایران باز گشته بودم و ارتباط با گروه دانشجویان کمونیست ایرانی مقیم خارج قطع شده بود، زیرا مرتضی علوی به اتحا د شوروی رفته و دکترا را نیز به ایران مراجعت کرده بود.

این مطلب را نیز تا گفته نگذارم که پس از توقیف "بیکار" یک یاد شماره نشریه ای پلی کپی شده بنام "بیرق انقلاب ارگان حزب دموکرات جمهوریخواه ایران" برای من فرستاده شد، ولی یکباره قطع گردید و چونکی انتشار و طبع قطع آن بر من معلوم نیست نکته دیگر آنکه قرار بود در اواسط سال ۱۹۳۱، کنفرانسی از دانشجویان انقلابی در شهر پرتو (سوئیس) تشکیل شود. تقاضای ویزای مرا پلیس فرانسه رد کرد و ظاهراً کنفرانس هم بحلل قبی امکان تشکیل نیافت.

خاطرات ایام دانشجویی من در اروپا به اینجا پایان می یابد. کوشیدم هم عین واقعیت رویداد هارا منعکس سازم، به امید اینکه شاید برخی از آن حوادث بدرد کار سیاسی کمونی و آیند بخورد و ضمناً نیز جزئی از تاریخ جنبش دانشجویی ایران طی سالهای بین دو جنگ جهانی روشن گردد.

ایرج اسکندری

چگونه ساخاروف خود را رسوا میکند

مدتی است که دستگاههای تبلیغاتی کشورهای امپریالیستی و نهاله روان آنها در کشورهای نظیر ایران، درباره "ساخاروف" و "سولژنیتسین" و چند نفر دیگر از روشنفکران مرتد و منسط، که گویا آزادی شان در اتحاد شوروی سلب شده است، جار و جنجال براه انداخته اند. اینها که برای فقدان آزادی در اتحاد شوروی اشک تعصاح میریزند، همانها کسی هستند که از سیاه ترین دیکتاتوری هاد کشورهای نظیر اسپانیا، پرتغال، یونان، شیلی، ویتنام جنوبی و ایران دفاع میکنند و بر سلب آزادی و شکنجه و قتل هزاران نفر از شریفترین مېهن پرستان آزاده صحه میگذارند. ضمناً این روشنفکران مرتد و منسط، که گویا آزادی ندارند، چپ و راست با خبرنگاران غریب مصاحبه میکنند و برای مطبوعات غریب مقاله مینویسند، آنهم بر ضد سوسیالیسم و بر ضد سیاست صلحجویانه اتحاد شوروی و در دفاع از سرمایه داری | سالوسی و گستاخی بورژوازی امپریالیستی و امثال ساخاروف، که آب به آسیاب همین بورژوازی میریزند، مرزی نمی شناسند.

در این زمینه کس هال (Gas Hall) دبیرکل حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا، در روزنامه امریکائی "دیلی ورلد" (Daily World) مقاله جالبی نگاشته، که ترجمه آن را از مجله عصر جدید (نسخه آلمانی) شماره ۲۴ اکتبر ۱۹۷۲، به اطلاع خوانندگان گرامی میرسانیم.

بیکار

روزی نمیکرد که آندره ساخاروف و الکساندر سولژنیتسین در مسکو دهان به دشنام گوئی علیه شوروی نگشایند. اظهارات آنها در جای برجسته ای در مطبوعات ما چاپ میشود. آنها زیر نقسساب "آزادی اندیشه" و با بطور مطلق "آزادی" به کارزار خود ادامه میدهند. در اینجا باید پرسید: "آزادی اندیشه" برای چه و "آزادی" به چه منظور؟ جهان هم اکنون گواه آنست که "آزادی اندیشه" و "آزادی" برای مرتجعین به چه معناست. در شیلی "خونتا" بنام "آزادی" و "دمکراسی" مسوازین د مکرانیک رالگد کوب کرد و رئیس جمهوری منتخب این کشور را بقتل رساند. "خونتا" احزاب کمونیست، سوسیالیست و سایر احزاب پیشرو و چپ و سندیکاها را منحل اعلام داشت، هزاران تن از مردم شیلی و اتباع بیگانه را بزندان افکند، شکنجه کرد و بخون کشید. "خونتا" انتشارات مرفقی را قلعن کرد، به کتاب سوزی پرداخت و هر آنچه را که یاد آور حکومت آئینده بود، نابود کرد. اینست "آزادی اندیشه" ژنرال ها.

بنابراین درباره "آزادی"، "دمکراسی" و "آزادی اندیشه" تنها از دید مشخص میتوان دآوری کرد. این واقعیتی است که هم در مورد شیلی صادق است و هم درباره ساخاروف و سولژنیتسین.

(۵) توضیح آنکه مجلس دوم، بیاسخ مدت بدرم در انقلاب مشروطه و تحت عنوان اینکه وی بلافاصله پس از خلع محمد علی شاه قاجار از طرف مردم تهران بنماینده گی مجلس انتخاب شده، ولی در نتیجه تصد مآف که در روزنجیر باغشاه با او وارد گردید. درگذشته است، مستمری روحی من و مادرم برقرار نموده بود این مستمری، ضمن قانونی که در سال ۱۳۰۴ از مجلس گذشت، بخرج تحصیل تبدیل شده بود.

مطالعه دقیق نوشته های ساخاروف انسان را غرق در حیرت میسازد. در نظر نخست نمیتوان باور کرد که آدمی عاقل بتواند اینقدر رلاطاناتلات سیاسی بهم بیافد. ساخاروف از دیدگاه "نیویورک تایمز" و "هرسون سالیزبوری" (Harrison Salisbury) "درخشان ترین ستاره یک گروه درخشان" است. در قبال این ستایش های "نیویورک تایمز"، این سخنگوی انحصارگران، رزمندگان علیه سرمایه انحصاری حق آنرا دارند که همچنان پای بند اصول باقی بمانند.

"اصول عقاید ساخاروف در سال ۱۹۶۸ به کوشش "نیویورک تایمز" به صورت جزوه ای انتشار یافت. ۶۰ صفحه از این جزوه ۱۶۰ صفحه ای بقلم ساخاروف نوشته شده است و بقیه آن به "یادآوری ها"، "پسگفتار" و "توضیحات" سالیزبوری اختصاص دارد. هنسری کیسینجر (Henry Kissinger) از این جزوه بمانند یکی از مهم ترین اسناد مربوط به "امور کمونیستی" سخن میگوید.

برای آنکه گفتار و کردار کمونی ساخاروف را بهتر درک کنیم، لازم است که آن را در ریوند با تاز اصلی او، که در سال ۱۹۶۸ بیان شده، بررسی کنیم. این کار بویژه برای ما آمریکائی ها شایان توجه است، زیرا ایالات متحده آمریکا تکیه گاه اصلی عقاید ساخاروف در باره جهان سرمایه داری است. برای ما که در این سرزمین زندگی میکنیم و واقعیت این د پارامی شناسیم، این تصور دست میدهد که ساخاروف از سرزمینی جادویی در یکی از سیاره های دور دست سخن میگوید.

به گمان من ساخاروف در صحنه ایدئولوژی و سیاست بیگانه نیست. جنجال او در باره ضرورت جامعه ایدئالی، که در آن صلح و عشق حکمفرماست، فلسفه باقی های او پیرامون دانش و فن و زنده رهاش در قبال یک فاجعه تهدید آمیز چیزی جز چشم بندی سیاسی و ایدئولوژیک نیست. ساخاروف عنصر پستی است که در برابر طبقه کارگر و سوسیالیسم سینه ستبر کرده و داوطلبانه به ستایشگران امپریالیسم پیوسته است. این هوادار نژاد پرستی از دوره سرمایه داری مهر میوزد. خواننده شاید خیال کند که در این توصیف مبالغه بکار برده است. برای پاسخ به این سؤال بهتر است به بررسی "اصول عقاید" ساخاروف بپردازیم. به عقیده این پیرو سرمایه داری انحصاری

"وجود میلیونرها در ایالات متحده آمریکا از نظر اقتصادی خطر جدی بشمار نمی رود، زیرا که شماره آنها اندک است. کل سهم توانگران در مصرف ایالات متحده حتی به ۲۰ درصد نمیرسد."

این چیزی جز حقه بازی سیاسی نیست. ساخاروف باید بداند که مصرف خواربار ثروتمندان به هیچ روی مسئله اصلی سرمایه داری نیست. مسئله اصلی در سرمایه داری آنست که ۵ درصد جمعیت ایالات متحده، اقتصاد این کشور را بدست دارد و از این راه آزندی پایان ناپذیر خویش را برای کسب سود ارضا میکند. اگر بقول ساخاروف مصرف خواربار بوسیله ثروتمندان واقعا از دشواریترین مسائل سرمایه داری بشمار میرفت، راه حل آن بسیار ساده میبود: کافی بود که مصرف روزانه آنها را به ۵۰ کالری محدود کرد. روشن است که هدف از این گونه چرند باقی هائیهات توجیه سرمایه انحصاری است. ولی ساخاروف به این توجیهات بسنده نمیکند. دآوری های مغشوش او در باره امپریالیسم آمریکا وی را به نتیجه گیری زیرین میکشاند:

"البته مواردی وجود دارد که انقلاب بیاورد. راه حل است. ولی این راه حل بسدر در ایالات متحده و کشورهای دیگر سرمایه داری نمیخورد، اگرچه در برنامه احزاب کمونیست این کشورها از جمله از این راه حل سخن می رود."

چه نخوتی! چه وقاحتی! خیر، آقای فیزیک دان! در برنامه احزاب کمونیست فقط "از جمله" از انقلاب سخن نمیرود. طبقه کارگر و احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری به تاریخ افتخار آمیز پیکار بسا سرمایه انحصاری، به تاریخ مبارزه بخاطر سوسیالیسم می باندند. در این پیکار مردان و زنان مانند قهرمانان واقعی، جان خود را ایثار میکنند.

در آنجه که مربوط به ادعای ساخاروف در باره عدم ضرورت انقلاب ضد سرمایه داری در ایالات متحده، ژاپن، آلمان باختری، انگلستان، فرانسه و غیره است، شاید بتوان نادانی او را اینطور توجیه کرد که وقتی کمونیستها، کارگران، دهقانان و روشنفکران به انقلاب تاریخی و افتخار آمیز سوسیالیستی، در کشوری که اکنون اتحاد شوروی نام دارد، دست زدند، وی هنوز دیده به جهان ننگشوده بود. اگر این رویداد تاریخی نبود، ساخاروف امروز در یکی از ده کوره های روسیه نزاری به زندگی نکتت بار خود ادامه میداد.

ساخاروف اکثر انقلاب خود خواهی خود را لحظه ای بر میداشت، میدید که انقلاب، انقلاب سوسیالیستی تنها سلاح رنجبران و همه خلق برای رهایی از بهره نشی، ستم، نژاد پرستی، جنگ و سود حوئی سرمایه داران است. انقلاب تنها راه پیشرفت بشریت است.

سرمایه داری انحصاری راهی بچگاه نمیتوان از راه "رفرم" برانداخت. سرمایه داری سد راه پیشرفت بشریت و نابودی آن ضرورتی تاریخی است. تاریخ، "از جمله" وظیفه پیکار با سرمایه داری را در برابر انقلاب بیون قرار نداده است. این رسالت تاریخ و خواست زندگی است. در اینجا باید پرسید: آیا این تر ساخاروف حکمی ضد انقلابی نیست؟ اکنون بیکدیگر از "اصول عقاید" ساخاروف نگاه میبافکنیم:

"تکامل جامعه مدرن، چه در اتحاد شوروی و چه در ایالات متحده، بربیک پایه استوار است: بر پایه بخرنج شدن ساختار صنعت و مدیریت، با توجه به اینکه برحسب خصلت اجتماعی جامعه، در هر دو نظام گروه مدیران (Manager) اهمیت خاص می یابند"

البته بخرنجی ها را انواع مختلف است. معضلاتی وجود دارد که ناشی از سیستم در حال زوال بهره کشی است. نظام نو و شکوفاتی که هدف تولید در آن بهر روزی همگان است مشکلات خود را دارد. سیستمی که مشا استعمار، چپاول، ستم، جنگ و فقر است، برای آنکه ثروتمندان ثروتمند تر و فقرا فقیر تر شوند، باید نوع مشکل روبرو است و سیستمی که در راه چیزی بروا پس ماندگی مورت سرمایه داری و بنای صنعت بر پایه مالکیت همگانی تولید اجتماعی گام گذارده است با مشکلی از نوع دیگر. ساختار و ف بیهوده میکوشد تا مهمترین تضاد های طبقاتی میان این دو نظام را برده پوشی کند. وی استدلالات نیرنگ آمیز خود را چنین ادامه میدهد:

"بنابراین باید محترف باشیم که از دیدگاه توزیع و مصرف، اختلاف کیفی میان ساختار اجتماعی این دو کشور وجود ندارد."

البته اگر قرار باشد که واقعیت را ندیده انگاریم، چنین اعترافات بیجاست. لیکن چنانچه زندگی واقعی را در نظر داشته باشیم، تزه های ساخاروف چرند یاتی بیش نخواهد بود.

"خصلت اجتماعی" گروه های گوناگون جامعه را منافع طبقاتی و سیستم اقتصادی - اجتماعی فرماتروا تعیین میکند. در جامعه سرمایه داری "مدیران" راهد فی جز افزایش سود شرکت های سرمایه داری نیست. این گروه عنصری از ساختار بهره کشی و هدف آن استعمار اکثریت بسود اقلیت است.

کوشش برای جد کردن این گروه از طبقه سرمایه دار و سیستم بهره کشی ، صادف ساده شایه است .
 " خصلت اجتماعی " مسئولان ادراقتصاد و صنعت و اقتصاد در جامعه سوسیالیستی واقعیت این جامعه را باز می نماید . آنها عناصر سیستم تولید کالا و خدمات بسود همگان را تشکیل میدهند . در سوسیالیسم انسانها بخشی از " ساختار " سوسیالیستی هستند . این اصل در زمینه " توزیع و مصرف " نیز صدق میکند . در جامعه سرمایه داری پیوند میان توزیع و مصرف از یکسو و ساختار طبقاتی سرمایه داری و سیستم بهره کشی از سوی دیگر گسست ناپذیر است . مصرف بسا بهره کشی طبقاتی و سود بنگانه های سرمایه داری بستگی دارد و بخشی از سیستم بهره کشی بشمار میرود . انحصارگران بر تولید ، توزیع و مصرف نظارت میکنند . برای نمونه میتوان افزایش قیمت ها را در حال حاضر یاد آورد . بنگاه های سرمایه داری از کمبود واقعی و ساختگی کالاها برای افزایش قیمتها و تشدید استثمار کارگران سبب استفاده میکنند . در شرایط تورم پول ظاهر کارگران پول بیشتری در اختیار دارند ، ولی در واقع درآمد آنها کفاف تامین خوار و بار ، پوشاک و مسکن مورد نیاز را نمیدهد .
 تولید ، توزیع و مصرف در جامعه سرمایه داری طوری تنظیم میشود که به سود افزایشی بنگاه های سرمایه داری کمک میکند . همین پدیده ها در جامعه سوسیالیستی طوری تنظیم میشود که به تولید هر چه بیشتر و بهتر برای مصرف همگان می انجامد . بدینسان ، میان تولید ، توزیع و مصرف در نظام گوناگون ، اختلاف اصولی و کیفی وجود دارد . هدف ساختار و این نیرنگ ها دفاع از سرمایه داری و حمله به سوسیالیسم است .
 اکنون به تحلیل یکی دیگر از " اصول عقاید " ساختار و برد ازم . وی پیرامون تبعیض نژادی در مورد آمریکائی های سیاه پوست میگوید :

" تبلیغات مایوسه از نابرابری ژرف در ایالات متحده و دادگستری و احترام به منافع کارگران در اتحاد شوروی دم میزند . . . بدون آنکه بخواهم به فقر و بیعدالتی کم بها بدهم ، باید یاد آور شد که این مسئله بهیچ روی ریشه طبقاتی ندارد . این مشکلی نژادی است که از نژاد پرستی و خود خواهی کارگران سفید پوست سرچشمه میگردد و گروه فرمانروا (توجه کنید که وی عبارت طبقه فرمانروا را بکار نمیبرد) در ایالات متحده به حل این مسئله علاقمند است ."

ساختار و افزایش :

" به گمان من به مصلحت کشورهای سوسیالیستی است که به گروه فرمانروا در ایالات متحده امکان دهد که ، بدون انفجاری کردن وضع ، بحل محض سیاهان بپردازد ."
 سفارش ساختار و به طبقه فرمانروای ایالات متحده اصالت و تازگی ندارد . ولی وقتی این مطالب چاپ میشود ، حساس میگردد .
 روزگاری بود که خیلی ها ، از جمله در ایالات متحده ، میگفتند : " خدا کند که طبقه فرمانروای آلمان " مسئله یهودی ها " را حل کند " اکنون نیز می شنویم : " چه خوب بود اگر برتقال به مسئله آنگولا و دیگر مستعمرات پایان می بخشید " و " چه خوب بود اگر انگلیسی ها به " مسئله ایرلند " خاتمه میدادند . " بعقیده ساختار و ، مقامات دولتی در صورت اقدام علیه نژاد پرستی " فعالیت احزاب افراطی چپ و راست را تشویق خواهند کرد " . چنین اظهاراتی بوی نژاد پرستی آشکار میدهد و دفاع گستاخانه و ننگین از تبعیض نژادی است .
 درست است که نژاد پرستی ، سفید پوستان و کارگران سفید پوست را تحت تأثیر قرار میدهد ،

لیکن آنها این پدیده را بوجود نیاورده اند . نژاد پرستی یکی از جدی ترین مسائل ایالات متحده و سده ی دوازدهم یگانگی طبقه کارگر و تحکیم جنبش ضد انحصارهاست .

در ایالات متحده جنبش و بیکار علی نژاد پرستی وجود دارد . ولی طبقه فرمانروا این جنبش را رهبری نمیکند . برعکس ، وظیفه جنبش نامبرده ، نبرد با این طبقه است .

ساختار و این واقعیت را برده پوشی میکند که نژاد پرستی درست در سرمایه داری انحصاری مورد حمایت است که ریشه میگیرد . تصور سیستم بهره کشی سرمایه داری بدون عنصر نژاد پرستی امکان ناپذیر است . نژاد پرستی با سیستم بهره کشی سرمایه داری جوش خورده است . ادعای آنکه " گروه فرمانروا در ایالات متحده به حل این مسئله علاقمند است " در واقع شایع است . در تاریخ دو سیستم ساله ایالات متحده کوچکترین برهانی بر این دعوی ابلهانه دیده نمیشود . آیا هیچگاه برده داران به آزادی بردگان " علاقمند " بوده اند ؟

ساختار و در پایان این تز جنایتکارانه خود میگوید که مسئولیت " انفجار " وضع بعقیده مخالفین نژاد پرستی است . طبقه " فرمانروا در جریان تاریخ همواره از اینگونه استدلالات ریاکارانه بکار برده است . بعقیده نمایندگان این طبقه ، متحدیدگان با رستائیز علیه یوغ استثمارکاران به فلاکت خویش می افزایند . نتیجه منطقی این ادعا آنست که متحدیدگان باید در برابر تبعیض نژادی بردباری نشان دهند ، با کرسنگی بمانند ، در خاموشی رنج ببرند ، به هرگونه خفت و خواری تن در دهند و تساهل سیاسی را هم باشند ، چون در غیر اینصورت " وضع انفجاری " پدید خواهد شد .

این تز و همه جوانب نفرت انگیز آن فقط سرمایه انحصاری را توجیه میکند . خاموشی در برابر شر ، از جمله شر نژاد پرستی ، بمعنای تأیید این شر است . ساختار و از پرخاش مردم جهان علیه نژاد پرستی ، این همزاد سرمایه داری ، ناخشنودی نشان میدهد . وی از بیکار قاطع اتحاد شوروی با نژاد پرستی دلخواست .

آری ، در مراحل گوناگون تاریخ ایالات متحده " نابرابری ژرف " بچشم میخورد . تاریخ دو سده ساله ایالات متحده ، تاریخ دامنشانه ترین بیداد نژادی علیه آمریکائیهای سیاه پوست است . در ایالات متحده " آمریکا میلیونها مکزکی ، یورتویکی ، سرخ پوست و آسیائی تبعه آمریکا از ستم نژادی رنج میبرند . سرچشمه این " نابرابری ژرف " را در بهره کشی طبقاتی باید جست .

این " نابرابری ژرف " بدان انجامیده است که از یکسو ۹۰ درصد مردم از درآمد کافی بهره مند نمیشوند و از سوی دیگر ۵ درصد از سکنه ایالات متحده سود های افسانه آمیزی برند .

این گفته که " گروه فرمانروا به حل این مسئله علاقمند است " بمانند این ادعاست که گسنگر خواهان بقای کوسفند هاست . تنها هدف انحصارگران سود افزایشی است . آنها هیچگاه داوطلبانه از سیستم بهره کشی طبقاتی واستثمار و ستم نژادی دست بر نخواهند داشت .

ساختار و وقتی میگوید : " باید صریحاً تاکید کرد که این مسئله ، مسئله ای طبقاتی نیست " آشکارا برخورد نژاد پرستانه دارد . دعوی نامبرده به این معناست که طبقه کارگر نباید به این محض اعتنا کند . ساختار و در رساله خود از طبقه نیکخواه ، سخنی و با حمن نیت سرمایه داران سفید پوست سخن میگوید که در حد امکان " به حل این مسئله علاقمند است " . وی حتی یکبار از نبرد لاوارنه متحدیدگان از تحکیم وحدت سیاه پوستان و سفید پوستان و از جنبش و بیکار طبقه کارگر یاد نمیکند . ساختار و تنها به طبقه فرمانروای نژاد پرست می اندیشد .

آری ، آقای ساختار و ، سوسیالیسم " براساسی نظام داد پرورانه ای است که خواست های کارگران را پاسخ میگوید " . سوسیالیسم ، یعنی قدرت طبقه کارگر . سوسیالیسم از طبقات بهره ده و

در باره نقش گمراه کننده و مخرب «بنگاه مزدک»

زمان آن فرارسیده است که نقش گمراه کننده و مخرب "بنگاه مزدک" افشا گردد. چرا؟ حزب توده ایران بهمان ترتیب که مبارزه ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری راد رانحصار خود نمیداند، نشر آثار مرفقی رانیز در انحصار خویش نگرفته است. برعکس، بویژه در شرایط ترور و اختناق کنونی، که امکانات نیروهای مرفقی برای نشر آثار مرفقی محدود است، هرگونه کوششی در این زمینه فقط میتواند باخشنودی تلقی گردد. بهمین جهت وقتی "بنگاه مزدک" تشکیل خود را برای نشر آثار پیشتاز ادبی، تاریخی، هنری واجتماعی "د رارویا اعلام" داشت و در فهرست انتشارات آن آثاری از کلاسیکهای مارکسیسم و برخی نویسندگان مرفقی مشاهده شد، ما بنحیه خود این اقدام را گام مثبتی تلقی کردیم.

شایان ذکر است که ما از سابقه فعالیت ضد کمونیستی گرداننده اصلی "بنگاه مزدک" که در روش ضد تود مای و ضد شوروی وی منعکس میشد، آگاه بودیم. ولی حزب مانه با پیشداری قضاوت نمیکند و انتقاص جواست. برعکس، حزب ما اگر مشاهده کند که کسانی صادقانه برای اصلاح اشتباهات و انحرافات سیاسی خود میگویند، آماده است که گذشته را فراموش نکند. حزب ما حتی آماده است که به این گونه افراد برای پیش گرفتن شی اصولی و صحیح کمک نماید. ولی متاسفانه، طی چهار سالگی که از تشکیل "بنگاه مزدک" میگذرد، این امید مسابرا آورده نشد. برعکس، معلوم شد که انتشار برخی از آثار کلاسیکهای مارکسیسم فقط پوششی برای انتشار آثار دیگری است که آشکارا همان سیاست ضد کمونیستی، همان روش ضد توده ای و ضد شوروی شناخته شده گرداننده اصلی "بنگاه مزدک" را منعکس میسازند. نمونه بیاباریم:

د رزمه "آثار پیشتاز" منتشره از طرف "بنگاه مزدک" از جمله "افسانه خلقهای ایران" راسی، بنیم که سراب تحریف ثنوری لنین در باره مسئله ملی وانباشته از اقتراعات ضد توده ای و ضد شوروی است. در این باصطلاح اثر مرفقی، باگستاخی وجود خلقهای کونساگون در ایران و حق تعیین سرنوشت برای این خلقها نفی شده، آنهم باسو استفاده از نام لنین!

یکی دیگر از این "آثار پیشتاز" سلسله کتبی است که تحت عنوان "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال د مکرسی و کمونیستی ایران" منتشر میشود. در این سلسله از کتب، که بسا توجیه عوامفریبانه "پاسخ به ندای رزندگان مارکسیست داخل کشور" و جواب به نیازی که "سالها در میان ایرانیان مقیم خارج محسوس بود" و آگاه کردن "مبارزین جوان نسل پس از بیست و هشتم مرداد" و "تدقیق راه مبارزه برای رهائی و سوسیالیسم در ایران" انتشار می یابد، نه فقط کوچکترین اسلوب علمی لنینیستی (آنطور که تنظیم کننده مدعی است) رعایت نشده، بلکه بررسی آنها نشان میدهد که هدف از انتشار این کتب بی اعتبار کردن جنبش کارگری و کمونیستی ایران و بویژه حزب توده ایران است. اسناد جمع آوری شده آگاهانه طوری تنظیم شده است که چهره حزب توده ایران را دگرگون کند. خود پیشگفتار

ملت های ستم کش بری است. این واقعیت انکارناپذیری است. حتی شما نمیتوانید انذ رکنید که اتحاد شوروی نژاد پرستی مورث تزاریزم و فنود الیسم - این سیستم مورد ستایش دوست ارجمند تسان، سولریتیمین - راریشه کن کرده است. حتی شما نمیتوانید این حقیقت را بپوشانید که اتحاد شوروی برای نخستین بار در جهان، اید نولوژی پلید آنتی سمیتیم - این اریشه شوم تزاریزم - را غیر قانونی اعلام داشت. حتی شما نمی توانید منکر این واقعیت باشید که اتحاد جماهیر شوروی، فد راسیون کثیرالعله ای است که سوسیالیسم راد رشرائط صلح و برابری بی میریزد.

این "نیویورک تایمز" و سالیز بوری است که بد رافترا می یاشند. این شما هستید که مرتکب جنایت شده اید. این تود صفحه د روع و تهمت از همان گندابی برمی خیزد که بیش از یک سده است بر پای آورده ساختن سوسیالیسم و طبقه نارگر بکار میرود. و این گنداب "اصول عقاید ساخاروف" نام گرفته است. سخافت "اصول عقاید" ساخاروف مرفی نمی شناسد. مثلاً میگوید:

"غزور ملی به استعمار، ناسیونالیسم و نژاد پرستی می انجامد".
ولی امروزه بیشتر پژوهشگران جدی د رسراسر جهان میدانند که استعمار و بیاریش اید نولوژی آن، نژاد پرستی، فرآورده سودجویی انحصارگران است. غزور و خود خواهی ایجاد کننده امپریالیسم نیست. امپریالیسم ره آورد منطقی و گزیرناپذیر تروکوین سرمایه داری است. ساخاروف این حقیقت را نپهار میدارد.

امپریالیسم آمریکا و نیروهای مسلح آن بدون هیچ دلیلی به کوبا، جمهوری دومینیک و کشورهای دیگری تازند. ارتش ایالات متحده آمریکا همه جا مستقر است. ایالات متحده بیش از هزار پایگاه نظامی در کشورهای بیگانه دارد. انحصارهای آمریکائی از استعمار نژاد پرستانه و د دشمنانه یرتغال در آفریقا پشتیبانی میکنند. رژیم های نژاد پرست در جمهوری آفریقای جنوبی، آنگولا و زیمبابوه مورد پشتیبانی بانکهای آمریکائی هستند. بنا بر استلال ساخاروف انگیزه همه این جنایات را باید در "غزور و خود خواهی" جست.

ساخاروف در رساله خود تقصیر همه چیز را بگردن "غزور و خود خواهی" سرمایه انحصاری اندازد. لیکن "غزور و خود خواهی" امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و هرامپریالیسم دیگری در سود افزائی، قدرت جویی، آزمندی، استعمار و بهره کشی نمایان میشود.

ساخاروف جنبش ضد امپریالیستی و نهضت جهانی کمونیستی را با خاطر وحدت در بیکار علیه این "باصطلاح خطر امپریالیستی" در آفریقا، آمریکای لاتین و خاور میانه سرنوشت میکند. لکن ایسین "باصطلاح خطر امپریالیستی" بیبهای جان ملیونها تن در هند و چین، آفریقا و خاور میانه تمام شده است.

این "باصطلاح خطر امپریالیستی" برای ملیونها اسیر امپریالیسم، مسئله مرگ و زندگی است. این خطر صد ها میلیون انسان را، نسل به نسل، به گرسنگی سپرده است. ساخاروف بجای آنکه مجرم رامحکوم کند، به قربانی اتهام میزند. این "باصطلاح" رساله ساخاروف نه "باصطلاح"، بلکه برابستی گناهی نابخشودنی است.

بقیه در شماره آینده

ترجمه از: پرتو

تنظیم کننده در جلد دوم ، که مدعی است با انتشار " این درسنامه تاریخ " میخواهد بسه اصطلاح خود با حزب توده ایران " از نظر فکری تصفیه حساب " کند ، بهترین سند و آشکارترین اعتراف بر این واقعیت است .

" بنگاه مزدک " حتی انتشار برخی از آثار دکتر ارانی ، رهبر فقید زحمتکشان ایران را ، وسیله حمله و افترا به حزب توده ایران قرار داده است .

در برخورد با این واقعیت نخستین و مهمترین سوالی که پیش میاید اینست : آیا میتوان مدعی انتشار آثار مشرقی بود و بعد نشریاتی علیه اتحاد شوروی ، نخستین و بزرگترین کشور سوسیالیستی جهان ، نیرومندترین و مطمئنترین تکیه گاه جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقها - از جمله خلقهای ایران - و بزرگترین مدافع صلح ، عدالت و ترقی انتشار داد ؟

آیا میتوان مدعی انتشار آثار مشرقی بود و بعد نشریاتی علیه حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر ایران ، حزبی که پرچم مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع در میهن ما بوده و بزرگترین جنبش توده ای را در تاریخ معاصر ایران بوجود آورده است ، انتشار داد ؟

آیا میتوان مدعی انتشار آثار مشرقی بود و بعد در این نشریات به تحریف مارکسیسم لنینیسم دست زد ؟

سوال دیگری که پیش میاید اینست :

آیا در زمانی که رژیم شاه تمام آتش مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک خود را بر روی حزب توده ایران متمرکز کرده است و در این مبارزه از تحریف مارکسیسم - لنینیسم - جهان بینی حزب توده ایران - گرفته تا آلوده کردن تاریخ مبارزات حزب توده ایران ، هرتلاشی را بکار میبرد تا حزب توده ایران را بی اعتبار کند ، این آثار ضد توده ای " بنگاه مزدک " جز آنست کسه آب به آسیاب رژیم میریزد و به تبلیغات ضد توده ای و ضد کمونیستی رژیم کمک میکند ؟ آیا اینست " پاسخ به ندای رزمندگان مارکسیست داخل کشور " ؟ آیا اینست " راه مبارزه برای رهائی و سوسیالیسم در ایران " ؟

مارکسیسم - لنینیسم بهای آموزده مکلاک صحت تئوری عمل است . صداقت گفتار افرا در سازمانها راهم از عمل آنها می سنجدند . لذا اینکه گردانندگان " بنگاه مزدک " از مارکسیسم - لنینیسم ، از سوسیالیسم و کمونیسم سخن میگویند و برخی از آثار مارکسیستی را منتشر میکنند ، هنوز برای اثبات آنکه آنها واقعا به این تنها جهان بینی علمی و انقلابی باور دارند و در راه سوسیالیسم و کمونیسم صادقانه مبارزه میکنند و بدین منظور " آثار پیشتاز " منتشر میمانند ، کافی نیست .

باید دانست که امپریالیسم و ارتجاع ، که بیش از پیش نقابشان در برابر خلقها برداشته میشود ، برای حفظ این نقاب بوسائل گوناگونی مشغول میشوند . در دوران ما " آنتی کمونیسم " بهترین سلاح ایدئولوژیک امپریالیسم است . ولی حتی این سلاح نیز در برابر جاذبه ریز افروز مارکسیسم - لنینیسم زنگ زده میشود ، بهمین جهت امپریالیسم و ارتجاع مدتی است که از " جپ " به مارکسیسم - لنینیسم و جنبش کمونیستی جهانی میتازند . آنها حتی ایاند ارند که زینام " مارکسیسم - لنینیسم " و " کمونیسم " سیاست ضد کمونیستی خود را از پیش ببرند ؛ فقط شرطش آنست که اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست از هیچگونه تلاشی خود داری نشود . زیرا اگر برخی هاند اند ولی امپریالیسم و ارتجاع بخوبی میدانند که نیروی واقعی واصل مدافع

مارکسیسم - لنینیسم ، نیروی مادی و زنده مدافع سوسیالیسم و کمونیسم در درجه اول اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب مارکسیست - لنینیست اند . و اگر آنها در بسی اعتبار کردن و نابودی و یا تضعیف این نیروها موفق شوند لطمه جبران ناپذیر به پیشرفت جنبش کمونیستی میزنند .

امپریالیسم و ارتجاع از لفظ مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم و کمونیسم نیست که میترسند . آنها از واقعیت این جهان بینی و این جنبش است که وحشت مرگ دارند .

براین اساس اگر کسی پوشش مارکسیستی - لنینیستی و کمونیستی " آثار پیشتاز " بنگاه مزدک را کنار بزند و با دقت مشق بنگاه مزدک را در انتشار این " آثار پیشتاز " بررسی کند ، فقط به این نتیجه میرسد که گردانندگان " بنگاه مزدک " این پوشش را فقط وسیله ای برای پیشبرد سیاست ضد کمونیستی و روش ضد توده ای و ضد شوروی خود قرار داده اند و روشن است که چنین روشی نه فقط کوچکترین پیوندی با ترقی و ترقیخواهی ندارد ، بلکه گمراه کننده و مخرب است ، عمقا ارتجاعی و ضد انقلابی است .

موظفیه خود میدانیم که نخست به همه علاقمندان آثار مارکسیستی - لنینیستی و جنبش کارگری و کمونیستی هشدار دهیم که از دامی که بصورت " بنگاه مزدک " در برابر آنها گسترده شده است ، بجزدرباشند .

موظفیه خود میدانیم که حتی به گردانندگان " بنگاه مزدک " نیز هشدار دهیم که راهی را که در پیش گرفته اند ، علاخداست به سیاست ضد کمونیستی ، به سیاست ضد توده ای و ضد شوروی ، یعنی علاخداست به امپریالیسم و ارتجاع است . اینکه این سیاست در حبه پوششی انجام گیرد و اینکه آنها از عمل خود آگاه باشند یا نباشند ، تخفیری در این عمل ، در این واقعیت نمیدهد .

این نکته آخرین راهم بگوئیم که نیروی حیاتی مارکسیسم - لنینیسم ، قدرت جامعه کشورهای سوسیالیستی ، و در مرکز آن اتحاد شوروی ، و نفوذ احزاب مارکسیست - لنینیست - از جمله حزب توده ایران - ریشه دارتر و روزافزون تر از آنست که حتی امپریالیسم و ارتجاع - با همه نیروی که هنوز دارند و با همه تلاشی که کرده اند و میکنند - بتوانند در برابر مارش پیروزمند جنبش جهانی کمونیستی سدی ایجاد کنند . الهام دهندگان و اجرا کنندگان سیاست ضد کمونیستی ، با تمام نقش گمراه کننده و مخربی که دارند ، سرانجام محکوم به شکست اند . خوبست گردانندگان " بنگاه مزدک " به سرنوشتی که در انتظار آنهاست نیز بیندیشند .

بیکار



در باره اثر مارکس

«فقر فلسفه»

کتاب «فقر فلسفه» اثر کارل مارکس پاسخی است به کتاب پرودن موسوم به «فلسفه فقر». در این کتاب مبانی اقتصاد جامعه سرمایه داری مورد تحلیل علمی قرار گرفته است و مهمترین اصول جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک بیان و تشریح شده است. لنین «فقر فلسفه» و «مانیفست» را آثار «مارکسیسم نضج یافته» می نامد. (لنین - کلیات بزبان روسی - ج ۱۰ - ص ۲۷۲)

در پائیز سال ۱۸۴۶ پرودن در پاریس کتابی منتشر ساخت تحت عنوان «سیستم تضاد های اقتصادی یا فلسفه فقر» - کتاب جوابیه مارکس در آغاز ژوئیه ۱۸۴۷ بزبان فرانسه نشر یافت. این کتاب در دوران زندگی مارکس دو باره تجدید طبع نشد. در سال ۱۸۸۰ مارکس متذکر شد که در «فقر فلسفه» اندیشه های اقتصادی وی که بعد هادر «سرمایه» بسط یافته بشکل نطفه ای وجود دارد، لذا این کتاب را میتوان نوی مدخل بر سرمایه شمرد. در سال ۱۸۸۵ پس از مرگ مارکس ترجمه آلمانی کسابل با مقدمه انگلسی برای اولین بار نشر یافت. مارکس در دوران حیات خود به آنکوف دانشمند روس نامه ای نوشت که در آن انتقادات فلسفی و اقتصادی خود را به پرودن خلاصه کرده است. این نامه مهم مارکس نیز معمولاً بضمیمه کتاب «فقر فلسفه» نشر می یابد.

پرودن در کتاب خود «فلسفه فقر» پندارهای میان تهی خورده بورژوازی را در باره تحول و اصلاح جامعه باعوام فریبی فراوانی عرضه داشته بود. این کتاب در جنبش کارگری آلمان شهرتی فراوان یافته و خطر آن در میان بود که احکام و نتیجه گیریهای نادرست آن جنبش انقلابی را بگمراه بکشاند؛ لذا مارکس وظیفه خویش دانست که با این کتاب مقابله کند و نادرستی محتوی آنرا ضمن یک محاجه علمی شدید و صریح برملا سازد. نقشه های خیال پردازانه و توخویستی پرودن دائر بود به رفوق جامعه سرمایه - داری بدون تخفیر بنیاد آن. مارکس در مقابل این نقشه های خیال پردازانه، راه تحول انقلابی - جامعه را بر بنیاد تحلیلی اقتصادی سرمایه داری بدست میدهد.

کتاب «فقر فلسفه» مرکب است از دو فصل:

مارکس فصل اول را به نحوی طنزآمیز «کشف علمی» نام نهاده است. سراپای این فصل به انتقاد از نظریات اقتصادی پرودن اختصاص دارد.

مارکس بر پایه درک عمیق پیوند سرشتی بین کالا و پول، تنوری «پول کارگری» پرودن را افشا

نمود وی معنی بودن نقشه ایجاد «بانکهای خلق» را، که وی وسیله اساسی تحول جامعه بورژوازی میدانست، ثابت کرد و نشان داد که این قبیل نقشه ها، که تولید کالای سرمایه داری را دست نخورگی باقی می گذارد، خیال پردازانه است، زیرا در این نقشه ها این نکته مهم فراموش میشود که «تولید» نسبت بر عرصه «گردن کالا» نقش تعیین کننده دارد.

کارل مارکس در این فصل تنها به بیان دقیق و منظم تنوری ارزش (که آدام اسمیت و دیوید ریکارد و پایه گزاران آن هستند) بمنده نمی کند. مارکس برخلاف اسمیت و ریکارد و، که جامعه سرمایه داری را یک «جامعه طبیعی» و یک «نظام ابدی» تلقی میکردند، این جامعه را یک نظام مشخص تاریخی، که گذرا و سیری است، می شمرد.

شایان ذکر است که مارکس در کتاب «فقر فلسفه» هنوز از ارزش «کار» سخن می گوید نه از ارزش «نیروی کار» (چنانکه مارکس آنرا در آثار بعدی اقتصاد ی خویش تشریح مینماید)، ولی حتی در این کتاب در مقوله «کار - کالا»، عناصر مهم تنوری آتی ارزش اضافی گنجانده شده است.

فصل دوم کتاب «فقر فلسفه» متافیزیک اقتصاد سیاسی نام دارد. در این فصل مارکس روش انتقادی پرودن را از جهت فلسفی برملا میسازد. توضیح آنکه پرودن در اثر خود کوشید تا علم اقتصاد را بقبل خودش بشیوه دیالکتیکی بیان دارد. مارکس نشان میدهد که پرودن سه تنها نتوانسته است، دیالکتیک را بر علم اقتصاد تطبیق دهد، بلکه وضع این علم را مختل تر کرده، زیرا فلسفه ایده ایستی را که نسبت به آن کاملاً بیگانه است، وارد این علم ساخته و بدین ترتیب علم اقتصاد را بنوعی متافیزیک انتطیاقی بدل کرده و بجای سیستم یگانه مقولات بهم پیوسته اقتصادی، که قادر باشند ساخت درونی نظام بورژوازی را منعکس نمایند، یک سلسله مقولات عجیبی بر شمرده که بر حسب کیفیت مقوله مورد تحلیل، «فازها» یا «ادوار» دهگانه ای بوجود می آورند. مارکس برای ناکامی پرودن دو دلیل می آورد:

اول آنکه در فلسفه به جهان بینی ایده ایستی اعتقاد دارد؛
دوم آنکه تنها شکل خارجی و صوری دیالکتیک هگل را میگیرد، یعنی زبان هگل را اقتباس می کند و اصلاح او را ماهیت دیالکتیک را نمی فهمد. مثلاً پرودن تضاد را یک امر غیر طبیعی می شمرد و سعی در رفع آن دارد و لذا فرمول «آشتی تضادها» و «خنثی کردن تضادها» را اختراع می کند. مارکس در این باره می گوید: «وجود طرفین تضاد، مبارزه آنها، در آمیختگی آنها در یک مقوله نو، ماهیت جنبش دیالکتیکی را تشکیل میدهد. کسی که این وظیفه را بر عهده میگیرد که طرف بد تضاد را مرتفع سازد، بسا همین عمل به جنبش دیالکتیکی خاتمه میدهد.» (کلیات بروسی، ج ۴ - ص ۱۳۶)

مارکس شیوه تفکر پرودن را از لحاظ یک ماتریالیست دیالکتیک مورد انتقاد قرار داد و بیهودگی علمی «اسلوب مطلق» هگل را ثابت کرد. اسلوب دیالکتیک هگلی که در نزد هگل آمده است، نمی تواند در علم اقتصاد بکار رود، زیرا در این دیالکتیک تاریخ واقعی ماده در آستانه تاریخ تکامل «عقل محض» قربانی میشود. زیرا هگل تکامل را عبارت میداند از یک سیر نزولی آزاید مطلق به ماده و سپس یک سیر صعودی از ماده به ایده مطلق. تمام مراحل دیالکتیک تکامل در این گردن «انتزاعی و عرفانی» گنجانده شده است و حال آنکه اصل عبارت است از درک دیالکتیک تکامل ماده در حالات و کیفیتهای مختلف آن اعم از نازیمتند و زیستمند. در نظر هگل تکامل جامعه عبارت است از نوعی تناوب و توالی اندیشه ها، ایده ها. مارکس می نویسد: «هگل می پندارد که جهان را بوسیله بیان جنبش فکر برپا میدارد و حال آنکه در واقع تنها کاری که انجام میدهد عبارت از آنست که موافق اسلوب مطلق خود، افکاری را که در دماغ همه انسانهاست، بشکل سیستماتیک صف بندی و بجا بجا می کند.» (همانجا - ص ۱۳۴)

مارکس دیالکتیک ایده ایستی را مورد انتقاد اصولی قرار میدهد و وجهات مختلف دیالکتیک ماتریالیستی خود را تشریح مینماید و بویژه آن مسائلی را که پایه های اسلوبی بر مبنای مقولات اقتصادی

است ، عرضه میدارد ، مانند مسئله سیرازمقولات و احکام مجرد بسوی مقولات و احکام مشخص و درک رابطه بین اسلوب تحلیلی تاریخی و اسلوب تحلیلی منطقی ، که ازاهم مسائل منطقی و اسلوب د یالک تینک مارکسیستی است و پایه اسلوبی کتاب " سرمایه " مارکس است .
 در کتاب " فقر فلسفه " مسائل مربوط به ماتریالیسم تاریخی دقیق تراز " خانواده مقدس " است ، بدین معنی که اصطلاحات این علم شکل مصرح تری بخود گرفته است و قانون تطابق ضرور بین مناسبات تولید و خصلت نیروهای مولده بیان گردیده و فرماسیون سرمایه داری و آن تضادهائی که مبارزه بین آنها منجر به ظهور نظام سوسیالیسمی میشود ، کاملتر تحلیل شده است .
 مارکس در این کتاب اهمیت مبارزه طبقاتی پرلتناریاروشن میسازد و تأکید میکند که رسالت طبقه کارگر از میان بردن همه انواع بهره کشی و ساختن جامعه بی طبقات است . مارکس می نویسد : " تنها در این نظام ، هنگامیکه دیگر طبقات و تناقضات طبقاتی نیست ، تحولات اجتماعی دیگر بصورت انقلابات سیاسی در نخواهند آمد " (همانجا ، ص ۱۸۵)



اثر د هیانه مارکس با آنکه در نیمه اول قرن گذشته نشر یافته ، کمکان از بسیاری جهات اهمیت و فعلیت خود را حفظ کرده است . مثلا انتقاد مارکس از پرودن ، که می خواست با حفظ نظام کالایی بورژوازی ، از طریق رفورمها ، نظام کارگری و خلقی ایجاد کند ، کاملا به تئوری " اقتصاد اجتماعی بازار " (Soziale Marktwirtschaft) سوسیال د مکراسمی وارد است ، که بدین دست زدن به بهره کشی سرمایه داری دعوی دارد که می خواهد جامعه رفاه عمومی را بوجود آورد .
 یا مثلا انتقاد مارکس از نظریات اسمیت و ریکاردو و اثر به " نظام طبیعی " بودن سرمایه داری و ابدی بودن مالکیت خصوصی ، امروز نیز برای افشا نظریات نظیر اقتصاد دانان سرمایه داری امریکا که ابدیت مالکیت خصوصی سرمایه داری را بالاتر میدهند ، صواب و صادق است .
 کتاب " فقر فلسفه " نه تنها ارزش واقعی ارضیه فلسفی هگل را روشن می کند ، نه تنها معنای د یالک تینک را (نه با محتوی ایده ایستی هگلی و نه با محتوی التقاطی پرودنی آن ، بلکه با محتوی ماتریالیستی و علمی آن) روشن میسازد ، بلکه نمونه های مشخصی از شیوه کار برد منطقی د یالک تینک برای تحلیل پدیده های پهنج اجتماعی بدست میدهد و از این جهت ، چنانکه یاد آور شدیم ، بتعام معنی تدارک منطقی کار بزرگ و پهنجی است که مارکس بعد هاد " سرمایه " بسر انجام میرساند .
 پس از " ایده ثلوزوی آلمانی " و " خانواده مقدس " ، جهان بینی علمی و انقلابی مارکس و انگلس ، در این کتاب گام بزرگی به پیش بر میدارد .
 ۱ - کوشیار



از زندگی دانشجویان جهان

دانشجویان یونان علیه فاشیسم مبارزه میکنند

یونان در حال حاضر در مرحله گذار از یک کشور کشاورزی بیک کشور صنعتی است . بعلاوه از شش سال پیش یونان دارای یک رژیم فاشیستی است که ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک را از بین برده است . تمام مردم و از جمله دانشجویان از این وضع رنج میبرند . از اینجاست که مسئله شرکت دانشجویان در اداره امور و تهیه برنامه مدارس عالی خصلت ویژه کسب میکند . در تعلیمات عالی یونان همیشه مسائل جدی مطرح بوده است ، ولی پس از کودتا ، در نتیجه اقدامات ضد دموکراتیک خونخیزی فاشیستی ، این مسائل جدی تر و پهنج تر شده است .

یکی از مسائل بسیار مهم ، بودجه دولت برای تعلیمات عالی است . در بودجه سال ۱۹۶۳ برای این هدف ۹٫۷٪ منظور شده بود . دانشجویان برای بالا بردن این رقم تا ۱۵٪ به مبارزه وسیعی دست زدند . امروز پس از ده سال ، درصد این رقم در بودجه نه فقط بالا نرفته ، بلکه به ۹٫۲٪ تنزل کرده است . در همین حال بودجه تسلیحاتی بسی افزایش یافته است .

در حال حاضر یونان ۸۰۰۰۰۰ دانشجو دارد . اکثریت دانشجویان از خانواده های متوسط هستند . با وجود یک افزایش ناچیز ، تعداد کسانی که از خانواده های کارگری و سایر قشرهای فقیر اهالی بتحصیل عالی مشغولند ، باز هم خیلی کم است . علت این امر مخارج گران تحصیل است که سالیانه بالغ بر ۱۰۰۰ دلار است . روشن است که پرداخت این مبلغ از عهده خانواده های کارگری خارج است . فقط ۵ درصد از دانشجویان از کمک تحصیلی بهره مند هستند ، و این کمک تحصیلی هم فقط یک سوم مخارج آنان را تأمین میکند . تقریبا ۲۵٪ از دانشجویان بایستی کارکنند تا بتوانند به تحصیل خود ادامه دهند . ۹۰٪ از کسانی که به دکتر اعصاب مراجعه میکنند ، دانشجویانی از قشر های فقیر هستند که بهنگام تحصیل نیز کار میکنند .

عده کثیری از جوانان در خارج از کشور به تحصیل اشتغال دارند . عده آنها در حال حاضر ۲۰۰۰۰ نفر است و دشواری افزایش می یابد . علت این امر آنست که تعداد دانشجویانی که به اخسند د پیلم نائل شده اند ، بیش از محل تحصیل در دانشگاههاست . مثلا در سال ۱۹۶۴ - ۴۸٪ د پیهام هاتوانستند به دانشگاه راه یابند ، در حالیکه در سال ۱۹۷۰ این رقم به ۲۶٪ تنزل یافت .
 اینکه عده زیادی از دانشجویان در خارج از کشور تحصیل میکنند ، اشکالات دیگری نیز بوجود میآورد . مثلا آری که سالانه برای این دانشجویان بخارج فرستاده میشود ، بیش از ۲۵ میلیون دلار است .

ضمناتمام دانشجویانی که مرغه هستند و کسانی که امکان ترقی دارند ، در خارج میمانند .
 برنامه درسی مدارس عالی و دانشگاههای یونان کهنه است . برای اثبات این مدعا کافی است
 این حقیقت گفته شود که برخی از این برنامه ها ۶۰ سال پیش و حتی برخی از آنها ۱۲۰ سال پیش
 مدون شده است .
 تعداد استادان بسیار اندک است و باخواست های علمی زمان کنونی تطبیق نمیکند . با اینکه
 رقم دانشجویان نسبتا کم است ، به اندازه کافی آزمایشگاه و دیگر مراکز پژوهش وجود ندارد ، و همه
 اینها در زمانی است که کشور به دانشمندان و متخصصین نیاز فوری دارد و باید آنها را از خسار
 استخدا م کند .

خونتهای فاشیستی برضد دانشجویان

"خونتا" بنا برخصیلت فاشیستی خود کلیه حقوق اساسی دانشجویان را از بین برده و کنترل
 سختی را در تمام مدارس عالی برقرار کرده است . "خونتا" استقلال مدارس عالی را پایمال کرده ،
 استادان مرفقی را از مدارس عالی برانده و سازمانهای دانشجویی را یا منحل کرده و یا عمال خود را در
 راس این سازمانها مستقر ساخته است . آخرین انتخابات ، که در ۲۰ نوامبر سال گذشته انجام شد و
 باخفقان و تقلب همراه بود ، در این وضع تغییری بوجود نیاورد . "خونتا" بوسیله قوانین و مقررات
 ویژه کلیه حقوق دانشجویان را پایمال کرده تا جایی که حتی برای یک گردش دستجمعی اجبازه
 مخصوص لازم است .

قوانین کنونی به دولت امکان میدهند که کارمندان خود را ، که در خدمت پلیس هستند و در
 مقابل دانشجویان و استادان اختیارات نامحدود دارند ، بعد از عالی گسیل دارند . در اوایل
 سال ۱۹۷۳ باصطلاح "اساسنامه مدارس عالی" انتشار یافت . این اساسنامه و قانون مربوط بسه
 احضار هر کسی که در فعالیتهای دانشجویی شرکت کند به خدمت سربازی ، آئینه تمام نمای وضع آموزش
 در یونان است .

"خونتا" حتی به مامورین خود برای تنظیم سیاست آموزشی کشور اعتماد ندارد . در سال ۱۹۷۲
 " کمیسیون آموزش" تشکیل شد ، که در آن یک تاجر عضو بود ، ولی حتی یک دانشجوی هم در آن وجود
 نداشت . ولی دانشجویان یونان ، با وجود توقیف ، شکنجه و اعدام مصمم اند که به مبارزه خود
 ادامه دهند . پس از تظاهراتی که علیه تقاب در انتخابات صورت گرفت ، دانشجویان فعالیتت
 جدیدی را علیه قوانین فاشیستی و برای د مکرانیزه کردن آموزش عالی و حفظ حقوق دانشجویان
 سازمان دادند .

اتحادیه دانشجویان یونان مبارزه دانشجویان راهما هتک میسازد

تشکیل اتحادیه ضد دیکتاتوری دانشجویان یونان گام مهمی بود که به پیش برداشته شد و
 حاصل هم بسیار آرد . این سازمان مسائل جنبش دانشجویی را مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار
 داد ، سبب اتحاد دانشجویان شد و هم اکنون نقش قاطعی در مبارزه آنها بازی میکند . در برنامه
 این سازمان خاطر نشان میشود که دانشجویان تنها با مبارزه نمیتوانند نقش معینی در تنظیم سیاست
 مدارس عالی بازی کنند . این مبارزه باید با کلیه وسائل و اشکال گوناگون ، از خواستهای کتبی گرفته
 تا اعتصاب و د مونسراسیون انجام شود . دانشجویان بطور عمد ه برای هدفهای زیر مبارزه میکنند :
 - انتخابات آزاد در سازمانهای دانشجویی ؛

- الغا " کایه قوانین فاشیستی ؛
- استبداد مدارس عالی ؛
- مکانات مساوی آموزش برای همه ؛
- شرایط بهتر زندگی و تحصیل برای دانشجویان ؛
- شرکت نمایندگان منتخب دانشجویان در ارگانهای رهبری مدارس عالی و تمام
- موسسات آموزش عالی ؛
- شرکت فعال دانشجویان در تهیه برنامه های آموزشی .

همه کس آگاه است که حل بهترین مسائل آموزش عالی و د مکرانیزه کردن آن مسلما بسه
 سرنگونی "خونتا" وابسته است . دانشجویان یونان نیز به این مسئله آگاهند و به همین مناسبت در کنار
 خلق یونان برای سرنگونی جباران فاشیست و برای یک یونان آزاد و د مکرانیزه به مبارزه ادامه میدهند .
 رویدادهای تازه در یونان که منجر به وسیع ترین تظاهرات دانشجویان و قشرهای وسیعی
 از کارگران و سایر حمتکشان در دوران حکومت "خونتا" گردید ، مؤید این واقعیت است . دانشجویان
 یونان نشان دادند که چگونه میتوان و باید خواستهای صنفی را با خواستهای سیاسی پیوند داد ،
 چگونه میتوان و باید در مبارزه برضد "خونتا" با سایر قشرهای مردم متحد شد . "خونتا" یارد یگر این
 جنبش را بخون کشید ، ولی این رویدادهای خونین فقط مؤید این واقعیت است که "خونتا" در
 میان خلق بیش از پیش منفرد میشود و جنبش خلق بیش از پیش نیرو میگیرد .

ح

جوانان و دانشجویان مرفقی ایران رژیم فاشیستی یونان را محکوم میکنند و هبستگی خود را با جوانان و دانشجویان و خلق یونان ابراز میدارند

دولت برای تحصیل دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مانع ایجاد میکند

اینکه دانشگاه‌های ایران ظرفیت پذیرش همه داوطلبان تحصیلات عالی را ندارند، حتی مورد تصدیق مقامات دولتی و دانشگاهی نیز هست. کفایت یادآور شویم که در رکنگورسراسری سال تحصیلی ۱۳۵۲-۱۳۵۳، از ۹۱ هزار نفر داوطلب، کمی بیش از ۱۰ هزار نفر پذیرفته شدند. این ۸۰ هزار نفر بقیه چه باید بکنند؟

عده زیادی ترک تحصیل میکنند و به کار میروند، البته اگر کاری پیدا کنند. حتی آمارهای رسمی نشان میدهد که عده قابل ملاحظه‌ای از بیکاران را در پیله هاشمکلی می‌دهند. گروه دیگری میکوشد برای ادامه تحصیل به خارج بیاید. از فرزندان خانواده‌های مرفه که بگذریم، بسیاری از این گروه کسانی هستند که بازگشت زیاد مخارج سفر خود را به خارج از کشور فراهم میکنند و وقتی هم به خارج می‌آیند، مجبورند برای ادامه تحصیل کار کنند.

ولی مدتی است که دولت ایران به بهانه‌های گوناگون در برابر دانشجویانی که میخواهند برای تحصیل به خارج بروند، مانع ایجاد میکند. علت اصلی ایجاد مانع برای خروج دانشجویان و تحصیل در خارج از کشور جنبه سیاسی دارد. یعنی دولت ایران به خیال خود میخواهد مانع آن شود که جوانان در دام تبلیغات فریبنده و خطرناک "بی‌قصد و تحت تاثیر افکار مخرب" قرار گیرند یا بسخن دیگری چون سازمان امنیت نمیتواند در خارج از کشور هم ترور فکری خود را برقرار کند، میخواهد لاقط از این راه مانع شود که جوانان حتی بطور موقت از جنگ او خارج شوند.

پس از محدود کردن تحصیل دانشجویان ایرانی در آلمان غربی و اتریش، اینک نوبت ایتالیا رسیده است. یکی از دلایل آن اینست که چون دانشجویان ایرانی نمیتوانستند به آلمان غربی و اتریش بروند به ایتالیا روی آوردند. ولی دانشجویان ایرانی با مقررات جدیدی از طرف دولت ایتالیا روبرو شدند، که از آن اطلاعی نداشتند. از جمله اینکه میباید معدل دیپلم دبیرستان آنها حداقل ۱۶ باشد و علاوه بر این کنکور هم باید بدهند. حتی دانشجویانی که قبل از مقررات جدید به ایتالیا آمده‌اند، تحت کنترل قرار خواهند گرفت و پلیس ایتالیا حق دارد به آنها اجازه اقامت بدهد یا نه. اینک دانشجویان ایرانی برای اقامت در ایتالیا چه حقی دارند، معلوم نیست. بدینسان گروه جدیدی از دانشجویان ایرانی نه فقط سرگردانند، بلکه بافتارها و تحقیقات گوناگون روبرو هستند، که منشا اصلی آنها باید دولت ایران و سازمان امنیت دانست.

دولت ایران از یکطرف امکان تحصیل را برای جوانان مادر داخل کشور فراهم نمیکند و از طرف دیگر مانع تحصیل آنها در خارج میشود. برای دولتی که افزایش تسلیحات را از افزایش بیمارستان لازم قلمداد میکند و سرانجامه را بر دوشه ترجیح میدهد، البته چنین روشی عجیب نیست.

ما ضمن اعتراض به این تضییقات غیرقانونی دولت ایران و دولت ایتالیا، امیدواریم که دانشجو جوان ایرانی در ایتالیا، با مبارزه متحد خود بتواند موانعی را که در راه تحصیل آنها پیش آمده، برطرف سازند.

پلیس نباید ما را بشناسد

برای اینکه ما میخواهیم مبارزه کنیم

دوست دانشجویی مینویسد:

"اخیراً سه نفر از اعضا کنگد راسیون از دولت آلمان غربی تقاضای پناهندگی سیاسی کرده‌اند. در جلسه ۱۳ اکتبر ۱۹۷۳ انجمن دانشجویان ایرانی در مونیخ، یکی از این سه نفر، از دانشجویان خداحافظی کرد و بسوی اردوگاه فراریان روانه شد."

این حادثه نه بیسابقه بود نه غیر مترقبه. با اینهمه دانشجویان مبارز را بفرستیم فرو برد. این سؤال است که مدت‌هاست مطرح است، اکنون با حداثت بیشتری دانشجویان را بخود مشغول داشته است: این سرنویشت غم انگیز فردا در انتظار چه کسی است؟ آیا این سرنویشت محتوم است؟ برای اینکه دچار این سرنویشت نشویم، چه باید بکنیم؟ از آنجا که هر مبارزی در این زمینه احساس مسئولیت میکند و باید بکند، من نیز وظیفه خود میدانم که بوسیله شما با دانشجویان مبارز در این زمینه صحبت کنم.

همه میدانیم که سازمان امنیت میخواهد مبارزان ضد رژیم را - بهر وسیله که بتواند - از صحنه مبارزه خارج کند. بدین منظور سازمان امنیت قبل از هر چیزی باید مبارزان را بشناسد و بهمین جهت تمام نیروی خود را برای شناختن مبارزان بکار میبرد.

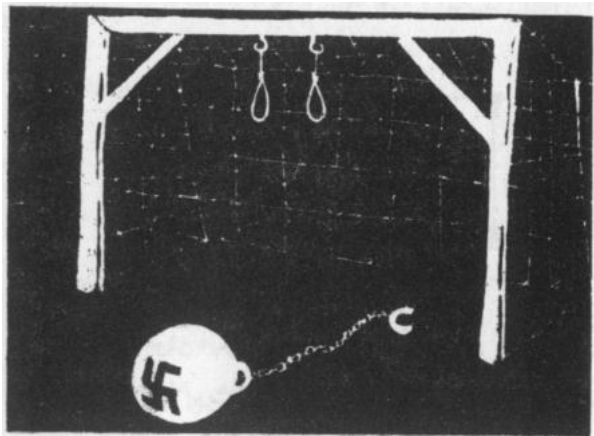
این راهم میدانیم که دانشجویانی که به خارج از کشور می‌آیند، در ابتدا هیچگونه پرونده سیاسی ندارند، زیرا در غیر اینصورت سازمان امنیت با خروج آنها از کشور موافقت نخواهد کرد. و اما پس از مدتی عده‌ای از این دانشجویان نمیتوانند به ایران بازگردند، چون از طرف سازمان امنیت بعنوان مبارزان ضد رژیم شناخته شده‌اند. بدین ترتیب این عده از دانشجویان از صحنه مبارزه در ایران - که صحنه اصلی مبارزه است - خارج شده‌اند. و این همان چیزی است که سازمان امنیت میخواهد.

حال فرض کنیم که برخی از این دانشجویان - علیرغم شناخته شدن - بخواهند به ایران بازگردند. در برابر این دانشجویان دو راه قرار دارد: یا در برابر فشار سازمان امنیت مقاومت میکنند، که در اینصورت بزند آن میافتند و در نتیجه از صحنه مبارزه خارج میشوند. یا تسلیم میشوند و باز هم از صحنه مبارزه خارج میشوند. و این باز هم همان چیزی است که سازمان امنیت میخواهد.

مبارزان دانشجویی در خارج از کشور در کجا و چگونه شناخته میشوند؟ فکر میکنم پاسخ به این سؤال برای همه کسانی که در صحنه مبارزه خارج از کشور هستند، روشن باشد: کنگد راسیون محل شناساندن مبارزان ضد رژیم به سازمان امنیت و در نتیجه خارج کردن آنها از صحنه مبارزه است. حادثه جدیدی که منجر به تقاضای پناهندگی سه نفر از اعضا کنگد راسیون شده، جد بدترین گناه بر اینسن واقعیت است.

باتوجه به این واقعیت، آیا آنوقت حفظ کنگد راسیون و ادامه سیاست و منشی انحرافی آن، جز آنست که فقط بسود سازمان امنیت تمام میشود؟

ما میخواهیم مبارزه کنیم - هم در خارج از کشور و هم بیرون از آن. و بدین منظور پلیس نباید ما را بشناسد. این کار کاملاً ممکن است، بشرط آنکه راه صحیح و اصولی مبارزه در پیش گرفته شود. و این همان راهی است که حزب تود ما ایران، حزب طبقه کارگر ایران پیشنهاد میکند.



ملی فوتبال در سراسر جهان قرار گرفت و برعکس تصمیم فد راسیون بین المللی فوتبال با اعتراض و مخالفت شد بد محافل ورزشی جهان رهرو شد .

فد راسیون فوتبال شوروی با تصمیم خود در مورد عدم شرکت در مسابقه در استاد پوم ورزشی سانتیاگو، بار دیگر همسنگی بی قید و شرط مردم شوروی را با خلق نشیلی اعلام داشت و بد پنوسله تحسین همه نیروهای ضد امپریالیست را برانگیخت .

فوتبالیستهای شوروی بعنوان اعتراض به کودتای فاشیستی شیلی در مسابقات جهانی فوتبال شرکت نمیکنند



در جریان مسابقات جهانی فوتبال ، قرار بود در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۲ مسابقه تیم ملی فوتبال شوروی و تیم ملی فوتبال شیلی در استاد پوم ورزشی سانتیاگو ، پایتخت شیلی ، صورت گیرد .
فد راسیون فوتبال شوروی به فد راسیون بین المللی فوتبال پیشنهاد کرد که این مسابقه در کشور دیگری انجام گیرد ، زیرا برای فوتبالیستهای شوروی بازی در استاد پومی که با خون میهن پرستان شیلی آغشته شده ، از نظر اخلاقی غیر ممکن است . در اعلامیه منتشره از طرف فد راسیون فوتبال شوروی گفته میشود :

" استاد پوم ورزشی سانتیاگو از طرف خونخواران نظامی به اردوگاه اسیران ، به مرکزی برای شکنجه و اعدام میهن پرستان شیلی تبدیل شده است . بر اثر کودتای فاشیستی و سقوط حکومت قانونی جبهه یگانگی خلق ، در شیلی حکومت ترور و اختناق برقرار شده است . کارزار تحریک آمیز افسارگسیخته - ای علیه کشورهای موسیالیستی و همه نیروهای دمکراتیک براه افتاده است . احساسات ضد شوروی برانگیخته شده و اعمال زور علیه اتبمساع شوروی ، که در شیلی بسر میبرد ، اند ، بکار رفته است ."

ملی فد راسیون بین المللی فوتبال اعلام کرد که هیچگونه مانعی برای مسابقه در سانتیاگو نمی بیند و بدین ترتیب بانقض بد پهی ترین اصول اخلاقی و انسانی ، علاوید تاچیان فاشیست را مورد حمایت قرار داد . در نتیجه این تصمیم فد راسیون بین المللی فوتبال ، که مخالف منطق هر عقل سالمی است ، فد راسیون فوتبال شوروی بعنوان اعتراض از شرکت در این مسابقه خود داری کرد . بد ینسان تیم ملی فوتبال شوروی به " جرم " رعایت اصول موازین اخلاقی و انسانی از شرکت در مسابقات نهایی جهانی فوتبال محروم گردید .

تصمیم انسانی و منطقی فد راسیون فوتبال شوروی ، که منطبق با اصول و موازین اخلاقی و انسانی و روحیه ورزشکاری است ، مورد پشتیبانی همه ورزشکاران واقعی و اکثریت فد راسیونهای

کور، گر، لنگ

هنگامیکه فرانسویان ، پس از بیمان آتش بس در ویتمام ، نخستین گسروه زندانیان را به ارتش رهائی بخش تحویل دادند ، دانسته شد که پیشتر آنها سرپا زنبودند ، بلکه دهقانانی بودند که شاید فرانسویان به نسام گروگان زندانی کرده و یا اینکه خواسته بودند که باز یاد کردن اسیـران نیرومندی خود را نشان دهند .

در میان چند سرپا آزاد شده - شاید در میان هزار زندانی ، ده دوازده سرپا از ارتش رهائی بخش دیده میشدند - سه نفر از آنها توجه همگی را به خود جلب کردند : یکی از آنها در نبرد بینانی خود را از دست داده بود ؛ دومی در نتیجه بیماری سخت مالاریا شنوائی خود را از دست داده و کر شده بود ؛ سومی را زندانیان به اندازه ای زده بودند و شکنجه کرده بودند که لنگ شده بود .

در همان آتی که میخواستند زندانیان را تحویل بدهند ، ناگهان سرپا زکور ، از زیر پوشی که بر تن داشت ، برچم سرخی را که ستاره زرد روی آن می - درخشید ، بیرون کشید ؛ برچم ویتمام آزاد | او این برچم را بلند کرد و بر بالای سر خود و سر همزمان و همترجیرانش تکان میداد . پس از آنکه از نزدیک آن برچم را بررسی کردند ، دیدند که این برچم خیلی هم عادی نیست .

برای پارچه آن ، کور یگانه پیراهن خود را هدیه کرده بود و سرپا ز لنگ برای رنگ سرخ تند آن از خون زخمهایش پیشکش نموده بود و سومس ، سرپا ز کر ، از داروی ضد مالاریای خود ، که ساخته ایاز گته گته بود ما ،

تا آن اندازه نمیخورد و صرفه جویی میکند که بتواند ستاره زرد روی آن بکشند .

این برچم را دو سال پیش آماده نموده بودند . کور و کر و لنگ در نهایت در زندان آنرا ساخته و پیرداخته بودند و میگفتند :

آخر چگونه روز بیریزی میتوان بی برچم بود !

یکی از روزنامه نگاران خارجی پرسید :

و شما همیشه به رسیدن چنین روزی ایمان داشتید ؟

لنگ پاسخ داد :

بله ! ما همیشه به پیشواز آن میرفتیم .

و کر که پرسش را از روی لبهای مترجم خوانده بود ، گفت :

ما آمدن و رسیدن آنرا میشنیدیم |

و کور افزود :

ما پیوسته این روز را در جلوی چشمان خود میدیدیم |

گزارش روزنامه نگار خارجی با این جمله پایان مییافت :

شاید پذیرفتن و باور کردن چنین چیزی دشوار باشد . اما اینگونه بود

که نوشته ام . آنها ایستاده بودند و برچم خود را بالا گرفته بودند و تکان

میدادند و روز بیریزی ویتمام بارنگ فیروزه ایش میدرخشید .



به يك لبخند می ارزد

چند تفسیر بر سخنان شاهانه

شاه در مراسم گشایش ششمین کنفرانس انقلاب آموزشی راسرسخنانی ایراد کرد ، که مانند بسیاری از فرمایشات شاهانه عاری از وحدت موضوع است . ما اول فکر کردیم که برای پشاش خاطر خوانندگان عین این فرمایشات را بدون تفسیر چاپ کنیم . ولی چون ممکن است این برخورد " بدون تفسیر " توهین تلقی شود ، بخود اجازه دادیم که تفسیری هم بر آن بیفزائیم .

تف سر بالا

"... باز هم باید بگویم هر فرد ایرانی که استعداد داشته باشد باید بتواند به تناسب استعدادش تا آخرین مرحله به تحصیلات خود ادامه دهد . چه در ده باشد ، چه در شهر ، چه پسر باشد چه دختر فرقی نمیکند . اگر يك پدر خانواده نگذارد دخترش درس بخواند باید قانوناً از این عمل او جلوگیری شود . هیچکس حق ندارد يك ایرانی را از تحصیل محروم کند . برای این مورد اگر لازم باشد قانونی تهیه نمائید تا همانطور که برای قطع درخت قانونی گذرانده شد ، باید برای کسی که مانع از رشد و نمو فکری و روحی اطفال این مملکت شود ، مجازات قائل شد ."

يك لحظه چشم برهم بگذاریم و فرض کنیم که " امرملوکانه " جدی است . در این صورت باید بسدی برو برگردد بد نهال اجزای آن رفت . فی الواقع هم کسی حق ندارد دیگری را از تحصیل محروم کند و مانع از رشد فکری و روحی دیگری شود . اما قبل از آن که بسراغ پدر خانواده ای که مانع از تحصیل دخترش شد ، برویم و قانونی نظیر " قانون قطع درخت " را در موردش اجرا کنیم ، خوبست اول به بنیم این ۷۰ درصد از مردم کشور ما چرا بیسواد باقی مانده اند و مسئول یا مسئولان این جنایت بزرگ را کیفر دهیم ؟ شاید عده ای بگویند قانون عطف به ما سبق نمیشود ، در این صورت سرکار مافقط با مسئول بیسواد ماندن همین ۵۰ درصد کودکی است که بنا به اعتراف مکرر مقامات دولتی هر سال پیشست در مدارس باقی میمانند . برای این منظور اول باید تعداد مدارس خالی از دانش آموز را تعیین کنیم که اولیا آنها را منتظر مراجعه کودکان ساعت شماری میکنند ، بعد تعداد آموزگاران را که از آغاز سال تحصیلی تا پایان آن چشم بد رکلاس میدوزند و بر نیمکتهای خالی کلاس درس اشک حسرت میریزند .

اما وقتی به فاکتورها مراجعه میکنیم می بینیم در هر کلاس از مدارس موجود و برابر ظرفیت شاگرد نشاندند و آموزگاران اکثر از زیادی شاگرد به بیماری اعصاب دچارند . پس راستی این ۵۰ درصد از کودکان در کدام کلاس و با کدام معلم باید آموزش ببینند ؟ آیا پدران و مادران مقصود یا رژی که مدرسه و معلم را از آنان دریغ کرده و برایشان فائتوم میکنند ؟ انبار نموده است ؟ و اگر رژیم مقصر است که قطعاً مقصراست ، آیا نباید آنکسی را مجازات نمود که بر اساس آن قرارداد ؟ و چنانچه طبق امر ملوکانه مجازات پدر و مادر بخاطر جلوگیری از تحصیل يك فرزند ، اجرا قانونی ، نظیر " قانون قطع درخت " است ، پس مجازات کسی که طی ۳۰ سال سلطنت هر سال بطور متوسط بیش از ۶۰ درصد از کودکان لازم التعلیم را پشت در مدارس نگاه داشته چیست ؟ مثل اینکه تفسیر ما خیلی خوب از آب در نیامد ، چون حتماً این تفسیر موجب پشاش خاطر ملوکانه نخواهد شد ! ولی تقصیر ما چیست که اعلیحضرت خودشان خودشان را محکوم میکنند ؟

دروغ یا واقعیت

" وظیفه ماد مقابل نسل جوان گفتن است و گفتن واقعیات . ما احتیاج به دروغ و بازی با کلمات نداریم ."

صد البته که این ادعا خود عین واقعیت است و دروغ نیست .

روش " مخلوط "

"... روش ماروش خاصی است ، نه کمونیستی است و نه سرمایه داری ، بلکنسه مخلوطی است از آزاد بیهای فردی و قبیودی که فرد نسبت به اجتماع دارد ."

تردید نیست که هیچ دیوانه ای نظام استثمار فرد از فرد را با کمونیسم اشتباه نمیکند و از نمایندگانی وفادار بیرونی بزرگ و زمین داران بزرگ هم این توقع نیست که کمونیسم بسازند . بنا بر این تاءکید اعلیحضرت در این باره بیهوده است . اما اینکه " روش " اعلیحضرت سرمایه داری نیست ، این دیگر دلیل بی اعتباری و رسوائی سرمایه داری است که حتی مرید پیرو یا قرص آنهاست جرائم جانبداری آشکار ندارد . روش " مخلوط " اعلیحضرت ، که به بیان خود او عبارتست از " آزاد بیهای فردی و قبیودی که فرد نسبت به اجتماع دارد " ، چیزی نیست جز آزادی غارت ، استثمار ، رشوه خواری ، دزدی ، طفیلیگری و وطن فروشی برای چند صد خانوار ، و بکار گرفتن اکثریت جامعه در خدمت این اقلیت بیکاره .

نگران نباشید که ارتش و شهر یانی و ژاندارمری و سازمان امنیت شب و روز در کارند تا با اید این اکثریت " قبیود " خود را نسبت به اجتماع فراموش کند !

پیگار و خوانندگان

پیگار پاسخ میدهد

یکی از خوانندگان گرامی مینویسد :

"پیشنهاد میکنم در صورت امکان ۶ جلد سال اول پیگار را یکجا بکتاب کنید ، یعنی برای ۶ جلد سال اول یک جلد تهیه شود که ۶ نشریه پیگار درون جلد اصلی جای گیرد . (البته در صورتیکه این کار عملی شود مسلماً سالهای بعد نیز باید تکرار شود) اگر چنین کاری عملی شود مثبت میباشد ، زیرا حداقل رفقای پیشرو و مترقی و آگاه ، که همیشه مرتب پیگار را خریدند و از آن استفاده میکنند ، سر سال که ۶ جلد یکجا چاپ میشود ، خواهند خرید و با خریدن ۶ جلد یکجا بقیه پیگارها که در مدت یکسال گذشته خریده شده اضافه میماند و این خود باعث میشود کتابهای اضافه بین کسانی که زیاد علاقه نشان نمیدهند مجانی بخش گردد."

پیگار - جلد کردن سالیان " پیگار " متأسفانه از نظر فنی برای ما امکان ندارد . بنظر ما برای علاقتندانی که " پیگار " را مرتب میخرند ، آسانتر است که ، در صورت تمایل ، ترتیب جلد کردن آنرا هم خودشان بدهند . و اما اگر دستاوردی هستم که میخواهند " پیگار " را وسیعتر بخش کنند ، صحیح تر است که در همان زمان که " پیگار " منتشر میشود ، تعداد مسورد احتیاج خود را بخرند ، چون در این صورت " پیگار " بوقوع در اختیار این نوع خوانندگان هم قرار خواهد گرفت .



دوست دانشجوئی مینویسد :
" پیگار نوشته بود کنفد راسیون نظرات مخالف را چاپ نمیکند . البته اگر بخشی بعنوان جواب به نامه ها و بخش نظرات گوناگون داشته باشد خوبست . ولی در سمینارها و جلسات مختلف بحث در باره آن آذین گزارشات هیئت اجرائیه وغیره برخوردار عقاید میشود . در مورد چاپ نظرات مخالف این ایراد را به حزب توده هم میتوان گرفت ."

نخست باید متذکر شویم که بین حزب توده ما ایران ، بعنوان سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران و کنفد را ، بعنوان یک سازمان توده ما ، دانشجوئی (بفرض که چنین سازمانی باشد) تفاوت ماهوی وجود دارد . در حزب طبقه کارگر وحدت آید ، تلوژیک سازمانی ، وحدت اندیشه و عمل اصل خدشه ناپذیر است . در حالیکه در یک سازمان توده ای افراد بی باجهان بینی ها ، آید تلوژیکها و عقاید سیاسی واجتماعی گوناگون شرکت دارند . نتیجه اینکه اگر در حزب طبقه کارگر برای تبلیغ نظریاتی غیر از جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم مبارزه برای پیشبرد این نظریات جانی وجود ندارد ، در یک سازمان توده ای وجود نظریات گوناگون نگاه متضاد و مبارزه - بر اساس اصول و موازین دموکراتیک - برای پیشبرد این نظریات طبیعی است . نقض این اصل در هر یک از این دو سازمان با ماهیت و خصیت آن سازمان مبیانت دارد .

بدینسان اگر حزب توده ایران نظریات مخالفان خود را چاپ نمیکند ، حق دارد (کدام سازمان سیاسی اینکار را انجام میدهد؟) ، زیرا حزب طبقه کارگر نمیتواند مبلغ نظریاتی غیر از جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم گردد . و اگر کنفد راسیون نظریات مخالف مشی رهبری را ، حتی اگر از جانب اعضا و فعالین خود شن باشد ، چاپ نمیکند ، حق ندارد و با این عمل حقوق دموکراتیک اعضا را نقض کرده است .

و اما اینکه در سمینارها و جلسات مختلف برخوردار عقاید میشود ، هم درست است و هم درست نیست . درست است برای اینکه واقعاً هم در این مجامع در باره مسائل مختلف نظریات گوناگون مبارز میگردد . ولی ایراد این نظریات فقط تازمانی ممکن است که در چارچوب مشی رهبری کنفد راسیون باشد . بمحض اینکه کسی انتقاد اصولی به مشی رهبری کنفد راسیون داشت ، باتشدد و ارباب ، باناسزا و توهین ، با اتهام واقفرا ، با اجازه صحبت ندادن و یا صحبت راد ریمان قطع کردن ، با اخراج از جلسه و حتی اخراج از سازمان دانشجوئی رهرو میشود . حتماً خود شما شاهد چنین صحنه هائی بودماید و نیازی به آوردن نمونه از جانب ما نیست . بسخن دیگر کنفد راسیون با آنکه مدعی است که سازمان توده ای است ، ولی مانند یک حزب عمل میکند . ولی این حزب خاصی است . خصوصیت آن در اینست که " وحدت آید تلوژیک سازمانی " آن فقط بر پایه سیاست ضد توده ای و ضد شوروی ، بر اساس سیاست چاپ روانی و اجراء و قرارداد دارد . از این " وحدت " که بگذریم ، گروههای مختلف سیاسی که در این " اتحاد نامقدس " شرکت دارند ، آنجا که منافع گروهی آنها اقتضاکند ، یکدیگر را نیز از ناسزا و توهین و اتهام و تشدد بین نصیب نمیکند . که باز هم نمونه های آن را خودتان بهتر میدانید . بسخن دیگر گروههای مختلف سیاسی مشکلد در این " اتحاد نامقدس " حتی حقوقی دموکراتیک را برای " متحد " خود نیز رعایت نمیکند . و این نتیجه مستقیم افکار انحرافی آنهاست . مشی انحرافی ، شیوه عمل غیر دموکراتیک را نیز همراه دارد .

انتقاد ما هم به این مشی انحرافی است و هم به این شیوه های غیر دموکراتیک .



آدرس حساب بانکی " پیگار "



Dr. Maria Albertini
Berlin
Deutsche
Außenhandelsbank A. G.
Konto-Nr. 9608-3131-0010

یا

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

آدرس مکاتبه با " پیگار "



P. B. 49034
10026 Stockholm 49
Sweden

P E Y K A R
The Review of the Tudeh Party of Iran
for the Students

Druckerei "Salzland"
325 Stassfurt

Price in :

U.S.A.	00.30	dollar
France	1.50	franc
Bundesrepublik	1.00	Mark
Österreich	7.00	Schilling
Italia	160.00	Lire

All other countries 1 West German Mark

Annual Subscription 6 West German Mark or its equivalent

Vol.III, No. 3

(4)

پیگار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان
چاپخانه "زالتمس لاند"
۳۲۵ اشتاسفورت
بهادرایران ۱۰ ریال